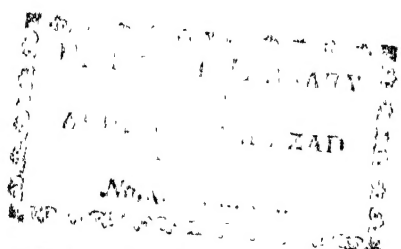
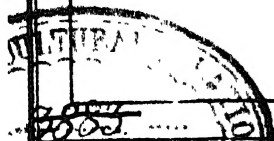


جَلْبُ الْمَنْفَعَةِ فِي الذِّ  
عَنْ  
الْأُمَّةِ الْمُجْتَهِدِينَ الْأَرْبَعَةَ



طُبِعَ فِي مَطْبَعَةِ مُفِيدٍ عَامِ الْكَائِنَةِ فِي بِلَدِ  
أَكْرَةَ بِإِدَارَةِ مَالِكِهَا الْمُنْشِئِ  
أَحْمَدَ خَارِصِيٍّ

وَالْحَمْدُ





فلولا الهوى ما عرفناهم ولولا هم ما عرفنا الهوى

زکون ہر شب انیس صبح را آمد شدت از تو پیغام آورد ازین بردارم را

بیج کیے ازین امان دین کہ امت سر بقبول ایشان فرود آورده ست، چچو انکہ ارجم  
بجہت دین و جز ایشان از جہانہ حدیث چنان نبوده ست کہ اعتقاد مخالفت  
رسول صلعم درستے از سنن و حدیث سے علیہ الصلوٰۃ والسلام  
بدل آتہ باشد کہہ دقیق سنت و چیل و پچیل و پچیل و پچیل آن بلکہ ہنگام متفق بودہ اند  
بر دہوب اتباع رسول و بر آنکہ ہر کیے از کسان است چنان ست کہ سخن  
او ماخوذ و متروک می تواند شد الا رسول صلعم ان اگر کیے را قولے یا نشود  
کہ حدیث صحیح خلاف است پس لابد سے را در اینجا مذکور نہ اہد بود در ترک  
آن حدیث و جماع اعذار سے عذرست کیے عدم اعتقاد بآنکہ گفتہ رسول ست  
و دوم اعتقاد بآنکہ مرادش باین قول نہ ان سلسلست سوم اعتقاد بخان علم  
و این ہر سے صفت چند سبب دارد سبب اول آنکہ حدیث بان امام زرسیدہ  
و ہر کہ چنین سبب سے مکلف بعلی حجب موبیش نیست چہ انچہ در کلام قضیہ برناہ  
ما زرسیدین حدیث موبہ ظاہر آید یا حدیث دیگر یا قیاس یا استصحاب گفتہ ست  
گاہ مہ افق آن حدیث می افتد و گاہ مخالف آن و غائب در بسیاری از اقوال  
سلف کہ مخالف بعض احادیث یا فتنہ میشود ہمین سبب ست چہ احاطہ بحدیث رسالت  
صلعم احدی را از امت دست ہم نداده آنحضرت صلعم حدیث میگرد و فتوسط  
می داد و تقضا میفرمود و کار سے بوجود می آورد ہر کہہ در ان ہنگام حاضر  
بارگاہ عالیجاہ می بود می شنید و بدیگران میرساند و تا علماء صحابہ و تابعین  
و سن بعد ہم و ہر کہہ اخذ میخواست مفتی میشد و در مجلس دیگر نیز ہمین قسم حدیث  
و فتویٰ و فتاویٰ نقل کردہ شد بر روی کار می آمد و بعض مردم کہ غائب میبودند

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله على الآلهة والصلوة والسلام على خاتم الأنبياء وعلى آله وصحبه وعلماؤه وأولياؤه من الصلوة وسلاماً دائماً إلى يوم لقاءه  
 أما بعد واجب بر هر مسلمان آنست که بعد از موالات خدا و رسول موالات  
 مومنین از علماء مجتهدین و اولیاء صالحین گزیند خصوصاً و لاسه آن علماء و اولیاء  
 که ورثه پیغمبران اند و بمنزله نجوم آسمان که در تاریکی بر و بحر راه می نمایند و در  
 هدایت بر روسته خلق می کشانند و بر روایت و درایت ایشان اتفاق است  
 است چه بر آنست که پیش از بعثت خاتم رسل صلی الله علیه و آله و سلم بود علماء و شرایع  
 آن است بودند مگر ملت اسلامی که علماء و شرایع اند چنانکه این است وسط انتم  
 و مرتبه علماء این است مرتبه خلفاء رسول است صلوات الله علیه و آله و سلم که  
 که استیانت می رود زنده میکنند و روح تازه در کالبد اسلام می دمند بهر  
 تمام کتاب و بیه قاموا و بهم بطقت السنة و بها لطفوا



بر عمر فاروق رضی الله عنه حدیث رجوع بعد از استیذان سه بار پوشیده  
ماند تا آنکه ابوموسی اشعری و ابوسعید خدری و ابی بن کعب او را  
بدان خبر کردند چنانکه در یحیی و سنن ترمذی و اعلام و ایقان مذکور است  
با آنکه و س اعلم است از کسیکه او را تحدیث باین حدیث نموده کذا فی رفع الملام  
و یحیی حدیث دین جنین معلوم نداشت مغیره بن شعبه بدان او را خبر داد  
نمود چنانکه در سنن ابی داؤد و مسند دارمی و ارشاد الساری و حجة الله  
البالغة و در اسات اللیب مذکور است و یحیی حدیث دیت اصابع و در ان  
تفاضل سیکر و چنانکه در ابهام و انگشتی که نزدیک باوست حکم به بست و  
بیخ شتر کرد بعده خبر داد و مذکور است در رسالت در میان جمله اصابع پس قول نمود  
بگذاشت و رجوع بسو حدیث کرد چنانکه در اعلام و مسلم الثبوت و در اسات  
و ایقان مذکور است و دیگر حدیث اخذ جزیه از محوس است این را نمیدانست  
تا آنکه عبد الرحمن بن عوف و یرا بران آگاه ساخت چنانکه در موطا و شرح  
و س از زررقانی و اعلام و حجة بالغه مذکور است و دیگر حدیث توریث زن  
از دیت شو سست می دید که دیت عاتقه راست تا آنکه خفاک بن سفیان  
طلبی بادیه نشین بسو او نداشت که رسول خدا صلعم او را امر کرد بتوریث  
زن اشیم بنیابی از دیت شو هر دس پس را س خود بگذاشت و بسو س  
حدیث برگشت و فرمود اگر این حدیث نمی شنیدم حکم بخلاف آن میکردم  
چنانکه در سنن ابی داؤد و رفع الملام و اعلام و مسلم و غایة التحقيق و ایقان  
مذکور است و دیگر حدیث قدوم بر سر زمین طاعون است و میکه بموضع سرخ آید  
در یافت شد که در شام طاعون است با مهاجرین اولین که در رکاب و س  
بودند استشاره کرد باز مشوره با انصار نمود باز از مسلمة فزع شوری اجبت

از مجلس نخستین درین هنگام شرف حضور می در یافتند پس علمی که نزد بزرگواران  
اول بود و نزد ایشان نمی شد و علمی که نزد ایشان ست نزد آنها نمی شد و تفاهل  
علماء صحابه و من بعد هم با هم و کثرت علم یا جو دتش بود و اما احاطه یک از  
افراد است بجمع احادیث نبوت صلعم پس او عایش ز نهار امکان ندارد ۵

عشق افکار که نشود دام بازین

کاینجا همیشه باد بست دام را

وین محل عبرت بحال خلفا را شدین و دیگر اجله صحابه باید گرفت که بآنکه اعلم  
است بودند باور رسول خدا صلعم و سنت مطهره و احوال شریف او چه قسم  
از بلوغ ذروه این احاطه فر و تر افتاده اند و نیزه ابو بکر صدیق که در  
حضر او را میگذاشت و نه در سفر بلکه بیشتر اوقات با او می بود تا آنکه در شب  
نزد و سه در امور مسلمانان صلعم سر میگرد و از هر در سخن می راند و گفت و  
شنود می نمود و همچنین فاروق رضی الله عنه و آنحضرت صلعم بسیار میفرمود  
و دخلت انا و ابو بکر و عمر و خرجت انا و ابو بکر و عمر و ذهبت انا و ابو بکر  
و عمر و جئت انا و ابو بکر و عمر متعذرا چون ابو بکر را از میراث جده پرسیدند  
گفت ترا در کتاب خدا چیزی نیست و نه در سنت ترا چیزی می دانم و لیکن مردم  
را بر سر من چون پرسید مغیره بن شعبه و محمد بن سلمه گواهی دادند که آنحضرت  
صلعم جده را سدس بخشیده است و این سنت بمران بن حصین نیز رسیده  
چنانکه این هر سه بزرگ بر تبه این هر دو بزرگوار و دیگر خلفا را ندانند نمی  
رسند اما بعلم این سنت محقق شدند و است بر عمل به حدیث مذکور اتفاق  
کرده کذا فی رفع الملام و اعلام الموقعین و الحجة البالغة و الایقان و همچنین  
و سه را رضی الله عنه حدیث اصوات ان اقاتل الناس الی اخره بیا و ندانند  
چنانکه نووی در شرح مسلم و قسطلانی در ارشاد الساری ذکر نموده و همچنین

ابو بکر رضی الله عنه

عمر رضی الله عنه

علیم السلام و از آن نبی فرمود تا آنکه طلحه خبرش کرد که آنحضرت صلعم اورا گفتم  
 بابی محمد فرموده است پس از نبی خود باز ماند و نهادی بران نکرد و همچنین  
 پوشیده ماند بر و سقوله تعالی انک میت و افضحیتون و قوله تعالی و ما  
 محمد الا رسول الایة و بود که انکار میکرد و اطلاق لفظ میت را بر و صلعم  
 تا آنکه صدیق است بیادش داد پس فرمود و الله لکانی ما سمعنا قط قبل  
 دقتی هذا و همچنین مخفی ماند بر و سقوله حکم زیادت و در هر بر مور از و ابی سلم  
 و دختران و سقوله صلعم تا آنکه زنی تذکرش کرد و بقوله تعالی و اتیم احدکم  
 قطاراً فرمود هر یک نمیده ترست از عمر تا آنکه زنان نیز و پوشیده ماند بر و سقوله  
 امر جد و کلاله و بعضی ابواب را و تمنا کرد که کاش آنحضرت صلعم درین باب  
 با ایشان عهد میگرد و مخفی ماند بر و سقوله خدا با رسول خود روز  
 حدیث بدخول که مخطبه بلا تعین عام تا آنکه جناب رسالت اورا بیان این معنی  
 کرد و مخفی ماند بر و سقوله جو از استقامت طیب از بر اے محرم و طیب او  
 بعد از نحر و قبل از طواف افاضه با آنکه سنت صحیح بدان ناطق است کذافی  
 الا علام و مکره فرمود با ابن عباس در باره شاک در نماز و سنت دین  
 باب اورا ز سیده تا آنکه عبد الرحمن بن عون از آنحضرت صلعم روایت طرح  
 کند و بنا بر یقین نمود چنانکه در رفع الملامت است شیخ الاسلام میفرماید  
 این مواضع است که عمر از آنکه انت تا آنکه کسیکه مانند او نبود ویرا این  
 سنن برسانید و مواضع دیگر است که سنت وارده در آنها تا او ز سیده  
 و وی در آنجا قضا و فتوی بغیر آن سنت داده و این تا رسیدن بعض  
 اما حدیث عبیدی در عمر نیست و همچنین عثمان رضی الله عنه نزدش علم با آنکه  
 زن متوفی عنها عدت در خانه مرگ بکند نبود تا آنکه فریغه بنت مالک خواهر

هر كيه راسه خود باز نمود و احادي اخبار بسنت رسالت نكرد تا آنكه عبد الرحمن  
 بن عوف بر حديث نبوت درين باب آگاهش ساخت چنانكه در صحيحين مرفوع الملام  
 و اعلام و حجب بالغه و ايقان مرقوم است و اين قصه دليل است بر آنكه جامع ما بر  
 و انصار و مسلمة فتح كه همراه و سه درين سفر بودند اين حديث از بلكنان  
 فوت شده بود و ديگر حديث تخم جنب است مي فرمود اگر تا يك ماه آب نيايد  
 نماز نكند تا آنكه غسل بر آرد پس عمار بن ياسر سجد بخي كه درين باب آمده است  
 اخبارش كرده چنانكه در صحيحين و سنن ابى داود و اعلام مسطور است ديگر  
 حديث تطيب پيش از احرام است ديگر حديث توقيت مسح بر خفين است موزه پشه  
 را امر ميكرد و مسح بر آن تا آنكه از پايه بر آرد بغير توقيت و طائفه از سلف  
 تبعيت و سه درين امر كردند و احاديث صحيحه متعدده وارده درين باب  
 با نشان نرسيده كذا في الرفع و ديگر حديث رمي چهار قبل طواف فرض است چنانكه  
 در ايقان ذكر نموده ديگر حديث جواز نفر خالص بلا طواف و دواع است  
 كفا في شرح مسلم النووي و الاعلام و ديگر حديث احلال است بكي رار و زتر و  
 ديگر حديث بادست تا آنكه ابو هريره اخبارش بسنت نزد بهوب ريج نموده چنانكه  
 در رفع الملام و ايقان مکتوب است و ديگر حديث ابن عمر و انس و ابى هريره  
 هست بلفظ اصوات ان اقاتل الناس الى اخره چنانكه نووى در شرح مسلم  
 و تطلاني در ارشاد بذكرش پرداخته اند حافظ ابن القيم در اعلام گفته مخفي  
 ماند بر و سه رضی الله عنه حكم اطلاق زن تا آنكه از ان سوال كند و نزود  
 مغيره بن شعبه اش در يافت و پيچين پوشيده ماند بر و سه شان متعج و  
 از ان نهي ميكرد تا آنكه واقف شد بر امر كردن جناب خفي پناه صلعم بدان پس  
 سخن خود ترك داد و امر بمتعج نمود و مخفي ماند بر و سه جواز نسبي با سائر انبيا

دادند با آنکه متوفی عنها چون باردار باشد عدت او ابجد اجلین است و ایشان  
 راست نبوی و زبانه سبیه اسلمیه نرسیده بود که آنحضرت صلعم اورا فتوی  
 داد با آنکه مدتش وضع حمل است و فتوی داد و سه ذریه و ابن عمر و غیر هم با آنکه  
 چون شوے مفوضه بمیر و اورا مهر نباشد و درین باب سنت نبوی و زبانه  
 جزای بنت و اشق بایشان نرسیده و در رفع طام گفته این دروازه بسیار  
 کشاوه است منقول از اصحاب رسول صلعم درین باب بعد و کثیر میرسد و اما  
 منقول از غیر ایشان پس احاطه بدان امکان ندارد چه بالوف احادیث میرسد  
 حالانکه ایشان اعلم است و اقلعت و اتقی و افضل جماعت بوده اند و هر که  
 بعد از ایشان آمده کمتر است از ایشان و خفا سنت بر سه اولی ترست و این  
 محتاج بیان نیست انتهی و در طلب الادب من ادب الطلب گفته و اقلعتند ابن  
 عباس رضی الله عنه بر حدیث حرمت حمار اہل چنانکه در صحیح مسلم است و همچنین  
 بر حدیث عدم جواز نکاح متعه چنانکه در شرح صحیح مسلم است و بر حدیث نبی از  
 تفضل و ربیع و ورق بورق چنانکه در صحیحین است و نووی ذکر آن در شرح  
 کرده و بر حدیث ثبوت مهر بمفوضه چنانکه در سنن ترمذی است و بر حدیث عدت  
 حامله متوفی عنها زوجه چنانکه در سنن نسائی و ترمذی و تیسر الفصول و ایقان  
 است و بر حدیث مسح بر خفین در بد و حال چنانکه در محلی شرح موطا است و بر حدیث  
 تزاره جناب رسالت صلعم در نماز ظهر و عصر مطلقا چنانکه در سنن ابی داود است  
 و حکم میکرد محمدی حلال را بهیچو حکم محرم و اگر نزدش علم باین معنی می بود  
 ز نماز این کار نمیکرد و لهذا عایشه صدیقہ رضی الله عنها مخالفتش نمود چنانکه  
 در موطا و صحیح بخاری است و همچنین پنهان ماند بر این عمر حدیث مسح بر خفین چنانکه  
 در موطا و سنن ابن ماجه و قوم است و بگذارد حدیث رکعتین قبل از مغرب چنانکه

ابی سعید خدری قصه خویش را میگوید و میگوید که او بر دوسه بازگفت و زود  
 نمود که آنحضرت صلیم فرمود املکتی فی بیک حتی يبلغ الکتاب اجله پس  
 عثمان بدان اخذ کرد و یکبار گوشت شکار بسوی او در حالت احرام ارشاد  
 کردند گویا که از برایش صید کرده بودند خواست تا بخورد علی بن ابی  
 طالب او را خبر کرد که آنحضرت صلیم لحمی را که بسویش هدیه فرستاده  
 بودند و این ساخت و رد کرد پس باز ماند کما فی الرفع و همچنین اقل  
 مدت حمل نمیدانست تا آنکه ابن عباس آیه کریمه و جمله و فضاله تلثون  
 شهرا قوله سبحان للوالدات یرضعن اولادهن خولین کاملین بیادش داد  
 پس بدان رجوع نمود چنانکه در اعلام و حقه مذکور است و همچنین علی رضی  
 با آن همه و فوردانش و علم و فضل که بنیدش جهان ندیده حدیث نحن  
 معشر الانبیاء لانزلنا و لا خورث ما نزلنا الا صدقة یا و نداشت چنانکه در  
 صحیح مسلم است و همچنین حدیث لا تعذبوا بعد اب الله محفوظ نمیدانست چنانکه  
 در ارشاد ساری است دیگر از غیر محفوظات حدیث عدت حامله متوفی عنها  
 زوجهاست چنانکه در رفع الملام و توضیح و ایقات و اوقات التفتیح مرقوم است  
 دیگر حدیث هر مفسده است کما فی الرفع و فرمود چون حدیثی از جناب نبوت می  
 شنیدم آنچه خدا میخواست ما را بدان نفع میرسانید و چون غیر او صلیم را  
 حدیث میکرد از وی خواستار سوگند می شدم چون سوگند میکرد راست  
 گویش میداد حدیث کرد مرا ابو بکر و راست گفت و ذکر کرد حدیث مشهور  
 نماز توبه را و در اینجا دلیل روشن است بر آنکه وی محیط نبود بجملة احادیث  
 رسالت و حجم دلیل است بر فضیلت و صدق صدیق رضی الله عنه که از او  
 طلب حلف نمی فرمود و وی و ابن عباس رضی الله عنهما و غیرهما فوقه

در علم رضی رضی الله عنه

بخاری و اعلام و ایقان است و بر حدیث بول استاده چنانکه در بخاری است  
و همچنین پوشیده ماند بر زید بن ثابت رضی الله عنه حدیث رحلت حائض بغیر  
طوان صدر چنانکه در صحیح بخاری و شرح مسلم و ایقان است و حدیث در منقذ  
چنانکه در سنن ترمذی است و همچنین نزد سید جابر بن عبد الله را رضی الله عنه  
حدیث نعی از متعه چنانکه در صحیح مسلم و شرح نووی است و مخفی ماند بر سیده انس  
فاطمه زهرا رضی الله عنها و علیها السلام حدیث کاذب و لا خورث و لهذا بجران  
صدیق رضی الله عنه پرداخت و با او سخن گفتن ترک فرمود چنانکه در صحیح مسلم  
است و همچنین نزد سید ام المومنین عائشه رضی الله عنها را حدیث رویت آنحضرت  
صلی الله علیه و آله در اثبات اسرار چنانکه در صحیح مسلم است و کذا ک حدیث تعذیب میت  
بر کاکا اهل و ع بر و ع چنانکه در صحیح بخاری است و حدیث ثبوت بول  
استاده شده چنانکه در جامع ترمذی است و حدیث مسح بر خفین چنانکه در  
صحیح مسلم و محلی و سنن ابن ماجه و السنائی است و مخفی ماند بر هند رضی الله  
عنها حدیث حکم استحاضه چنانکه در صحیح مسلم و حجه بالغه است و بر مسور بن مخزوم  
رضی الله عنه حدیث غسل الحرام را سه پوشیده ماند چنانکه در موطا است  
و مطلع نشد ابوهریره رضی الله عنه بر حدیث مسح علی الخفین چنانکه در محلی ایقان  
است و میگفت که صوم جنب که با مردا و کند صحیح نیست تا آنکه بوس حدیث معش  
رسیده پس از آنچه بران بود برگشت چنانکه در موطا و شرح صحیح مسلم و  
کشف الغم عن جمیع الامه للشعرانی و حجه بالغه است و همچنین نزد سید بسالم بن عبد  
بن عمر جو از طبیب از بر اے محرم بعد رمی چهار قبل انا صند چنانکه در موطا است  
و همچنین مخفی ماند بر ضحاک بن قیس حدیث جو از تمتع بعمره تا آنکه این تمتع  
را از صنائع جهال شمرده چنانکه در موطا است و کذا ابراهیم مخفی را حدیث اضطیاع

مذہبِ حق

بن جابر بن عبد الله بن فاطمة بن عائشة بن ابو هريرة<sup>٢</sup> بن سالم بن عبد الله بن ضحاک بن ابراهيم بن يحيى

در سنن ابی داؤد و غیره است و همچنین حدیث مهر مفوضه چنانکه در جامع ترمذی  
 است و حدیث تیمم چنانکه در ایقان است و حدیث غسل زن با انگشتن  
 مو سر چنانکه در شرح مسلم و حجه بالغه است و حدیث تطیب قبل از بستن  
 احرام چنانکه در صحیحین و ایقان است و حدیث حرمت بیع تفاضل در  
 متجانسین و قتی که دست بدست باشد تا آنکه ابوسعید خدری رضی الله  
 عنه بدان اخبارش نموده چنانکه در صحیح مسلم و شرح و سه از نو و سنی  
 و حدیث عدم اعتمار رسول مختار صلعم در ماه رجب چنانکه در بخاری است  
 و حدیث حرمت استمبلع بنا تا اهل چنانکه در شرح مسلم از نو و سنی  
 و حدیث جواز نفراض قبل از طوان و دای چنانکه در صحیح بخاری و شرح  
 صحیح مسلم است و حدیث نماز چاشت چنانکه در صحیح بخاری است و حدیث دران  
 شدن میان سنت با مدا و فرض آن چنانکه شامی در رد مختار از شرح  
 علی قاری بر موطا امام محمد رح نقل کرده و همچنین عبداللہ بن مسعود رضی الله  
 عنه را حدیث اخذ رکبتین در حالت رکوع نرسیده چنانکه در سنن ترمذی است  
 و بکذا حدیث تیمم چنانکه در صحیح بخاری و ایقان است و حدیث ضجعه بعد سنت  
 صبح چنانکه قسطلانی در ارشاد ساری و علی قاری در شرح موطا ذکر نموده که ما  
 فی رد المختار و حدیث حکم مفوضه چنانکه در جامع ترمذی و اعلام و حجه بالغه است  
 و جمیع اخبار گفته و بود که میخواند و الذکر و الاثنی چنانکه اولافرو و آمده بعده  
 و ما خلق الذکر و الاثنی نازل شد و ابن مسعود و ابوالدرداء آنرا شنیدند  
 و سایر مردم آنرا شنیدند و ثابت داشتند در مصحف و این بران میماند  
 که سه رضی الله عنه گمان داشت که معوذتین از قرآن نیست انتهی و  
 همچنین مطلع نشد ابو موسی اشعری بر حدیث توریث بنت ابن بابت چنانکه در صحیح

سنن ابی داؤد

ن ابو موسی اشعری



جستجویش از موطا و شروحش سوی مصنفی و محلی می تواند کرد و همچنین حال  
 امام همام محمد بن ادریس شافعی است رحمه الله تعالی که وی مطلع نشد بر حدیث  
 نبی از لبس عصفه چنانکه نووی در شرح مسلم از بیعتی حکایتش کرده و نقل  
 نموده و نرسیده او را حدیث سجود صف اول با امام و حرس صف ثانی  
 در نماز خوف چنانکه در دراست از اجله شافعیه نقل کرده و وی رضی الله عنه  
 در آنچه احادیث بسند صحیح بوی نرسیده توقف ورزیده از آن جمله است حدیث  
 مسلم از روایت بریده در اوقات نماز دیگر حدیث بروی بنت و اشق است  
 در هر مضمونه چنانکه در عقد الجدید است دیگر حدیث عدم انتقاض وضو از دم  
 استحاضه است دیگر حدیث تمهین سلب است چنانکه در دراست و میزان شجرانی  
 مذکور است و این قدری قلیل است از بسیار و بنده میسیر است از انبار  
 ورنه ازین اجناس و انواع در مطولات کثیر است و بر متداول و مزاوول و  
 حمارس غیر غیر علامه ابن القیم جوزی در اعلام بعد از نسل این کلام گفته و هذ  
 باب لو تبتغاه لجاء صفح کبیر انتهى شیخ الاسلام میفرماید هر که معتقد آنست  
 که هر حدیث صحیح بر واحد را از ائمه یا امام معین رسیده است و معطلی است  
 بخطا فاضل قبیح و بیج قائل نمی تواند گفتن که احادیث بدون و مجموع شده  
 پس بغمایش و حال این است یعنی چه زیرا که این دو اوین مشهوره در سنن  
 مجموع نشده است مگر بعد از انقراض بتبعین و سمع اداء انحصار حدیث رسول  
 صلعم در دو اوین معینه جائز نیست و اگر این انحصار را در آنها بگیریم و فرض  
 کنیم پس هر چه در آن کتب است دانشن هر عالم آنرا ضرور نیست بلکه حصول  
 این ملکه عموماً نزدیک است که دست بهم نهد بلکه بسیار است که نزد و دوا و این  
 کثیره موجود می باشد و علش با آنچه در آن بوده است احاطه ندارد بلکه کسانی که

بعد از سنت فجر نرسیده چنانکه در ارشاد ساری و شرح علی قاری بر  
موطاے امام محمد است علی مانی را در المختار و همچنین مطلع نشد بعید بن جرج بر  
چند امور و لهذا اعتراض کرد بر این عمر و گفت اے اباعبد الرحمن من ترا  
می بینم که چار کار میکنی که هیچ یک را از یاران تو ندیدم که این کارها بکنند  
فرمود آن کارها چیست اے ابن جرج گفت ترا می بینم که از ارکان خانه کعبه  
جز دو رکن یانی دیگرے راست نمیکنی و می بینم ترا که پاپوش سبته می پوشی  
و می بینم که رنگ زرد بکار می بری و می بینم که چون بکه می باشی و مردم  
بلال را دیده ابلال میکنند و نعره لبیک بر زبان راستند تو ابلال نمی کنی  
مگر رز تر و پش عبد الله ابن همه را از فعل رسول صلعم اثبات فرمود  
چنانکه در موطا و صحیح بخاری است و همچنین مخفی ماند بر امام اعظم رحه حدیث اشعار  
بدی و حدیث رفع الیدین در مواضع اربع از نماز و حدیث جبر باین و حدیث  
قرت فاتحه خلف امام و جز آن و مخفی ماند بر امام دارالجمعه مالک بن انس بنی الله  
عنه حدیث صیام شش گانه سوال و این را از عمل جاهلیت و ابل جفامی شمرد و میگفت  
لو یبلغنک عن احد من السلف و در باره محرم که از ار ندارد و میخواهد  
که سر او را بپوشد میفرمود یا هیچ یک را نشنیدیم که رخصت درین کار میداد  
یا از استننه میکرد و افراد یوم جمعه بصوم مستحب می پنداشت و میگفت احدی  
را نشنیدیم که از ان نمی کرده باشد و از او خال حج در عمره نمی نمود و میگفت  
ا ابل علم را بر همین طور دریافته ایم و از غیر بلا غیاتش حدیث جواز تفاضل در  
بیع خطه بشیر و حدیث منع از صیام دهر و حدیث نبی از تطیب میت محرم و حدیث  
توقیت سج بر خضن از براسه سقیم و مسافر و جز آن ست شمارش دشواری  
میکند و احادیث صحیح بر خلاف این همه مذکور است از وسع استطاعت تفصیل

فتویٰ دادند بآرا خود اقتداء بمن تقدم منه بآرا این معنی در طبقه ثانیه بعد  
از آن در عصر حفاظ جامعین بعد از آنکه امعان نظر و انعام بصر و زحمت بسو  
قطار و قطره زن بجانب دیار و امصار شدند ظاهر و آشکار گردید و نزد  
ایشان اخبار و آثار فقهای هر شهر فراهم آمده از نیجاست که چون امام شافعی  
نظر در اقوال صحابه و تابعین میکرد می دید که بسیاری از کلمات ایشان بطلان  
حدیث است بنا بر آنکه حدیث ایشان نرسیده یا رسیده لکن از وجه غیر صحیح  
در نیجاست که در مضمون حدیث را فرار گرفته و تمسک را بسنخاسته ایشان بگذاشته  
ما دام که منفق نبوده اند و میگفت هر حال و نحن رجال و همچنین کارروائی  
جمله سلف نیکو کار بود و انتی لمخصا گویم انصاف را در هدایت اسائل بتفریق ابواب  
بزیر مسائل ترجمه کرده ایم بدان بازگشت باید نمود و اما سبب ثانی چنانکه  
در رفع ملامت گفته پس آنست که حدیث امام را رسیده لکن به ثبوت نه پیوسته باین  
طریق که محدث آن حدیث یا محدث محدث او یا غیره از رجال اسنادش مجهول  
ست نزد امام یا متمم است یا سببی الحفظ یا آنکه حدیث تا امام بطریق سند نرسیده  
بلکه بطور منقطع یا لفظ حدیث منقطع گشته یا آنکه این حدیث را روایات ثقات نزد غیر  
او با سند متصل روایت کرده اند باین طرز که آن مجهول را این غیر بطریق نقل  
میدانند یا آن حدیث را غیر این مجروحین روایت نموده اند و از غیر آن جهت منقطع متصل  
شده است و بعضی محدثین حفاظ بضمط الفاظ آن حدیث پرداخته اند یا این روایت  
را شواهد و متابعات است که مبین صحت اوست و این نیز بسیار است و در تابعین  
و تبع ایشان تا آنکه مشهورین و من بعد هم بیشتر است نسبت بعصر اول و اکثر است  
از قسم نخستین چه احادیث مطهره انتشار و اشتها گرفته و بسیاری را از علما  
بطریق کثیره رسیده و از این علما را از طرق صحیح که غیر طرق مذکوره است مانع شده

پیش از جمیع این دواوین بوده اند نسبت باین متاخرین اعلم بود و بدست چه  
 بسیاری از آنچه بآمان رسیده است و نزدشان بصحت پیوسته گاهست که بار  
 نرسیده مگر بزرگواریه مجهول یا اسناد منقطع یا بالکلیه نامانیا مرده و دواوین آنها  
 سینه های آنها بود که باضعاف مضاعف چیزهائی که درین دواوین مدون  
 احتواء داشتند این سفینه ها و آیین امرهائی که هر که دانا بقضیه و آگاه باین  
 ماجراست دران شک نمیکند و قائلانی نمی تواند گفتن که هر که در احادیث مخفی  
 شناسد و در مجتهدیت چه اگر در مجتهد علم او جمیع اقوال و افعال نبوت  
 صلعم از آنچه تعلق با حکام دارد و شرط کنند در امت پیچ که مجتهد نباشد بلکه  
 غایت عالم آنست که جمهور یا معظم او را بر وجهی میدانست باشد که جز قلیلی این  
 تفصیل بر وجهی نمادند پستگاه باشد که این قلیل ازان تفصیل مخالف چیز  
 می افتد که او را نرسیده است پس ویرا درین حالت این عدم بلوغ عذر خواه  
 باشد انتہی و بعض این مضمون را در ایقان نیز ذکر کرده و ازان الیقین بتغییر  
 سیر و زیادت قلیل آورده ابو عمر و ابن عبد البر گفته کس نیست بعد رسول  
 خدا صلعم مگر آنکه بر وجه بعض سنت مخفی مانده و این همه دواوین بعد از  
 انقضای کلمات فراجم آمده و مجموع گشته اند با آنکه انحصار احادیث در این  
 امکان ندارد و همچنین از وجود آنها نزدیکی لازم نمی آید که در محیط  
 این همه باشد انتقی شیخ مسند احمد محدث و بلوی در انصاف گفته بیای  
 از احادیث نبوت صلعم چنان است که آنرا از صحابه رضی الله عنهم جز بیکدیگر کس  
 روایت ننموده اند و همچنین ازان یک دو صحابی جز بیک دو تابعی اخذ نکرده  
 و بکم جز و بسیاری ازان چنان است که روایت نمیکند آنرا مگر مردم یک  
 شهر یا دو شهر و بکذا و بکذا بعض صحاح احادیث علماء آن طبقه را نرسیده ناچا

باره اجماع و اختلاف باشد چنانکه غیر ایشان راست از سایر اهل علم و علوم آنها  
 و از انجمله آنست که اعتقاد سماعت حدیث بحق محدث ندارد و هر که از وی یا  
 از غیر وی حدیث میکند وی معتقد سماعت آن حدیث است بنا بر اسباب معروفه  
 موجب این اعتقاد و از انجمله آنکه محدث را دو حال باشد یکی حال استقامت  
 دیگر حال اضطراب مثلاً مختلط شد یا کتا بهای او سوخت پس بانچه در حال  
 استقامت حدیث کرده صحیح است و آنچه تحدیث بدان در حالت اضطراب نموده  
 ضعیف است و دریافت نمی شود که این حدیث ازین هر دو نوع کدام نوع  
 است و غیر وی میداند که وی تحدیث بانحدیث در حال استقامت نموده  
 است و از انجمله آنکه محدث آنحدیث را فراموش کرده و بعد از آن روایتش  
 نموده و از تحدیث خود بدان حدیث انکار دارد پس اینکس اعتقاد  
 میکند که این یکی علت موجب ترک حدیث است و دیگری خیال میکند که این  
 امر مانع استدلال بدان حدیث نیست و این سئله معروف است و از انجمله  
 آنست که بسیاری از اهل حجاز معتقد آنند که احتجاج بحدیث عراقی و شامی  
 نتوان کرد اگر اصلی در حجاز ندارد تا آنکه گوینده گفته است که احادیث اهل  
 عراق بمنزله احادیث اهل کتاب می باید داشت و تصدیق و تکذیبش نتوان  
 پرداخت و دیگر سرائیده که روایت سفیان از منصور از ابراهیم از علقم  
 از عبد الله حجت است پس اگر اصلش در حجاز نباشد و حجت نباشد و این اعتقاد  
 که اهل حجاز ضابط سنت اند و هیچ شئی از آنها بیرون نرفته و در احادیث  
 اهل عراق اضطراب است موجب توقف در آن احادیث گشته و اعتقاد بعض  
 عراقیین آنست که احتجاج بحدیث اهل شام نتوان کرد اگر چه اکثر مردم بر آنند  
 که حدیث ضعیف ایشان را ترک باید داد و چون اسناد جمیع باشد حدیث

پس باین وجه این قسم احادیث حجت می تواند شد بآنکه این احادیث مخالف را  
 باین وجه نرسیده و لهذا در کلام غیر واحد از آن تعلیق قول بموجب حدیث بر تقدیر  
 مختص یافته شده چنانکه میگویند قولی فی المسئلة کذا قد روی فیها حدیث  
 بلکه اغان کان صحیفا فهو قولی گویم امام ثانی را ازین قسم **رسالت**

بیمقی در مسائل بسیار که حدیث رسالت در آن بصحت رسیده میگوید که بحسب  
 قول امام مذکور همین مدلول این حدیث است و بدان قضای میکند و اقتضا میفرماید  
 این مواضع زیاده بر آن است که استقرار آن درین مختصر می توان کرد شاید  
 بعضی اشکال این معنا در شرح ما بر صبح مسلم موسوم بالسراج الوهاج دست بهم  
 سید به و اقوال ائمه اربعه مجتهدین درین باب یعنی اخذ بحديث ترک را  
 و تعلیق عن قریب بیاید انشاء الله تعالی سبب سوم اعتقاد ضعف حدیث است  
 بنا بر اجتهاد و غیر او با و در آن خلاف کرده یا قطع نظر از طریق دیگر بر ابراست  
 که صواب با او باشد یا با غیر او یا با هر دو نزدیک میگوید هر مجتهد معصیبت  
 انتهی و لکن این قول مردود است بلکه معصیبت در میان مجتهدین کثرین خواه  
 مستقیم باشند یا متاخرین و احد است آری هر مجتهد با جورت بد و اجس  
 در صواب و بیک اجر در خطا اگر استغفار جهد در دریافت آن سکه کرده است  
 و اذلیس فلیس و این سبب ثالث را اسباب است از آنجمله آنکه محدث حدیثی را  
 یکی از ائمه ضعیف اعتقاد کرد و دیگری او را ثقة اعتقاد نمود و معرفت رجال  
 علمی واسع است و گاه باشد که صواب با دیگری بود بنا بر معرفت او بآنکه این  
 سبب جاح نیست یا بآن وجه که بعضی آن سبب غیر جاح است یا آنکه او را در این  
 عذر است که از بخرج پانز سید ارد و این باب نیز واسع است از بر  
 علما نیکه رجال و احوال ایشان را می دانند و می شناسند و این علما را در این

درین باب

زیادت بر مهر زنان و دختران رسول خدا صلعم کرد و چون زنی گفت  
 که چرا ما را از آنچه خدا باده ست محروم می پسندی و آیه تفسار بخواند  
 رجوع بسوے قول آن زن کرد حال آنکه آیه را یاد داشت و لکن عین بیگم  
 فراموشش شده بود و ازین وادی ست که علی مرتضیٰ روز جل زبیر نبی  
 عنه را عهد رسالت که باین هر دو کرده بود و یاد داشت آنکه زبیر از  
 قتال برگشت و بنده اکثر فی السلف و اختلف ششتم عدم معرفت ست  
 بدلات حدیث و این گاهی بنا بر آن باشد که لفظ حدیث از دو سوے غریب  
 ست همچو لفظ مزاینه و محافله و مخابره و ملاسه و منابذه و غیر و جز آن  
 از کلمات غریبه که علما در تفسیرش جاده اختلاف می سپرند و همچو حدیث مرفوع  
 بلفظ لا هلاک ولا عتاق فی اغلاق که اهل علم اختلاف را با کراه تفسیر کرده اند  
 و بر که برخلاف ایشان رفته این معنی را نمی شناسد و گاهی بآنجست که معنی  
 لفظ آن حدیث در لغت و عت اینکس غیر معنی آن در لغت نبوی ست و سه آنرا  
 حمل بر لغت خویش میکند با آنکه اصل در اینجا بقا لغت ست چنانکه بعض علما  
 آثار وارده را در رخصت بنیذ شنیذ گمان کردند که آن نوعی از انواع  
 سکرست چه بنیذ در لغت آننا سکر باشد با آنکه مراد بدان در حدیث رخصت  
 بنیذ تر در بار و شرب آن پیش از اشتداد ست چه در احادیث صحیح تفسیر  
 بهین معنی آمده و همچنین لفظ خم در کتاب و سنت دیده اعتقاد کردند  
 که مراد بدان افشردن انگور ست که شسته شده با مخصوص بنا بر آنکه لغت  
 ایشان همچنین بوده اگر چه در بسیار احادیث صحیح مبین شده که خم نام هر شے  
 سکرست و گاه باشد که لفظ حدیث مشترک بود یا تحمل یا تردد در میان حقیقت و  
 مجاز و اینکس حمل آن لفظ بر چیزے کرد که اقرب ست نزد او گو مراد بدان

حجت است خواه مجازی بود یا شامی یا عراقی یا جز آن ع<sup>ح</sup> حدیث عشق می باید چه  
 عمرانی چه سریانی و ابو داؤد و سجستانی رحم کتابی نوشته است در مفاریط اهل  
 اصمار در آن اختصاص اهل هر مصر بسنتی از سنن بیان نموده که نزد غیر  
 مردم آن شهر سند نیست همچو که وطائف و دمشق و حمص و کوفه و بصره و غیر  
 الی اسباب اخو غیر هذله سبب چهارم اشتراط شرط و است در خبر واحد  
 حافظ که غیر در آنها مخالف این شرط کننده است همچو آنکه بعض ایشان شرط کرده  
 اند عرض حدیث را بر کتاب و بعض گویند که چون حدیث خلاف قیاس اصول  
 باشد باید که محدث بآن فیه بود و بعض انتشار و ظهور حدیث را در ائمه  
 به البلوی شرط کرده اند الی غیر ذلک مما هو معروف فی مواضع سبب پنجم  
 آنست که حدیث باینکس رسیده است و هم به ثبوت پیوسته و لکن آنرا  
 فراموش ساخته است و این در کتاب و سنت هر دو رو میاید همچو حدیث  
 مشهور است که چون او را از حال مردی جنب در سفر غیر یا بنده آب پرسیدند  
 گفت نماز نگزارد تا آنکه آب یا بد عمار گفت یا دنداری که من و تو در  
 شتران بودیم و من و تو هر دو جنب شدیم من در خاک غلطیدم چنانکه واجب  
 می غلطد و تو نماز نکردی این را ذکر کردم بجنب بنوت فرمود اینقدر  
 ترا کافی بود و هر دو دست مبارک خود بر زمین زد و در و س و هر دو  
 گفتند است را بدان بایستد که فرمود ای عمار از خدا بترس و س گفت اگر  
 خواهی این حدیث را روایت نکنم فرمود تو اختیار داری در روایت  
 پس این سنتی است که عمر آنرا حاضر شده و لکن فتوی بر خلاف آن داده  
 و عمار او را باید و داد لکن بیادش نیامد مگر عمار را تکذیب هم نکرد بلکه امر  
 بتجدید فرمود و آبلغ ترا ازین حکایت قصه خطبه عمر است که در آن منی از

در حدیث  
 در حدیث  
 در حدیث



اجناس از ان جنس است یا خیر چنانکه اعتقاد کند که این لفظ معین محل است بنا بر  
 اشتراک و دلالت تعین یکے از دو معنی او نمی کند این غیر ذلک گوئیم هر یکے  
 از ائمه حنفیه و شافعیه و غیره با از بر اے فقه خود اصول ساخته اند و بتدوینش  
 پرداخته و غیر ایشان بر ایشان در بعض یا اکثر آن رد نموده و این خصوصیت  
 از دیر باز درین امت بر روی کار آمده تا آنکه درین نزدیکی روزگار  
 صاحب ارشاد النقول بفصل این قضیه گراییده و حقائق اصول فحول را بعض  
 بر کتاب وسنت بصراناده چنانکه از حصول المامول نمایان است و لکن جبل  
 و تعصب و حجاب رسوم را مفسد پیش از شمار باشد همیشه تم اعتقاد است بآنکه  
 این دلالات را چیزی معارض است که دال باشد بر عدم اراده آن معنی از ان  
 حدیث همچو معارضه عام بخاص و مطلق بمقتید یا امر مطلق بانچه نافی واجب است  
 یا حقیقت بجاز الی انواع المعارضات و این باب نیز وسعت دارد و چه تعارض  
 دلالات اقوال و ترجیح بعض بر بعض در یای نا پیدا کنارت سبب نهم  
 اعتقاد است بآنکه حدیث معارض است بانچه دلالت میکند بر ضعف یا نسخ یا تاویل  
 او اگر قائل تاویل است بچیزے که صلاحیت معارضه دارد و بالاتفاق مثل کلام  
 آیه یا حدیث دیگر یا مجموع اجماع و این دو گونه باشد یکے آنکه اعتقاد کند که این  
 معارض راجع است فی الجمله و یکے ازین هر سه متعین گردد بدون تعیین یکے  
 از آنها و گاهی یکے متعین شود باین طریق که آن منسوخ یا مؤول است  
 یا زور نسخ غلط کند و متاخر را مقدم اعتقاد نماید و گاهی غلط در تاویل  
 رود باین طریق که محل حدیث بر چیزی کند که لفظ حدیث احتمال آن ندارد  
 یا آنجا چیزی هست که دافع احتمال مذکور باشد و اگر معارض است من حیث  
 الجمله پس این معارض دال نیست و گاه هست که حدیث در قوت حدیث اول

چند

چند

چیز دیگر باش چنانکه جماعتی از صحابه در اول امر حل خط ابیض و خط اسود  
 بر سن کردند و دیگر آن کریمه فاغسلوا وجوهکم و ایدیکو را بر دست تا بر  
 نزد آوردند و گاه چنان بود که دلالت نص خفی باشد چه جهات دلالت  
 اقوال خفیه کنشادگی دارد و مردم در دریافت آن جهات متفاوت اند  
 و فهم وجوه کلام بقدر عطاے و موہبت حق سبحانہ باشد و آدمی آرزو گاہ  
 سن حیث العموم می شناسد و تفطن آن چنانکہ باید نمی نماید بنا بر دخول  
 آن معین در آن عام و گاہے تفطن آن معین می کند مگر بعد از آن فراموش  
 میشود و این باب خفیلے واسع است جز خدا دیگرے احاطہ آن نمی تواند  
 کرد و گاہے مردے فهم چیزے از کلام میکند کہ لغت عربیہ کہ رسول صلعم  
 بدان مبعوث شدہ ممکن آن نیت سبب مہتمم آنست کہ معتقد آن باشد  
 کہ در حدیث دلالت بر آن مدعا نیست و فرق در میان این سبب و سبب  
 ششم آنست کہ شخص اول بہت دلالت شناخت و اینک شناخت کن  
 اعتقاد کرد کہ این دلالت صحیح نیست بنا بر اصولیکہ نزد اوست و این  
 دلالت را رد میفرماید خواه در نفس الامر صواب باشد یا خطا مثلاً معتقد  
 بآنکہ عام مخصوص حجت نیست و بآنکہ عموم وارد بر سبب مقصور بر آن  
 سبب است و مجرد امر بجزے مقفی و جوبش نیست یا اقتضاء فور نمی کند  
 و معنی باللام را عموم نباشد و افعال منفیہ نافی ذوات آن افعال نیست  
 و نہ نافی جملہ احکام او و مقتضی را عموم بنود پس در مضمرات و معانی اوعا  
 عموم نتوان کرد الی غیر ذلک ایتم القول فیہ و شطرے از اصول فقہ چنانکہ  
 کہ سائل خلافش داخل این قسم است اگرچہ اصول مجرودہ محیط این ہمہ دلالات  
 مختلف فیہ نیست و داخل است در آن افراد اجناس دلالات و آنکہ این

در باب سبب

مخالف است و در آن خلل اجماع مترسد و اعتقاد میکنند که این حدیث مخالف  
 اجماع است و اجماع کی از اعظم حجج باشد و همین عذر را بیشتر مردم در بسیاری  
 از احادیث متر و کوفه و پیش می نمایند لکن بعضی ایشان درین معذرت  
 حقیقه معذورانند و بعضی در حقیقت معذور نیستند و کذا لکن کثیر من الاسباب  
 قبله و بعدا گوئیم این اعذار در زمان پاستان گنجایش داشت بوجه  
 عدم تدوین کتب سنن و عدم بلوغ خبر بعضی بلاد تا بعضی بلاد دیگر بنا بر ستم  
 طرق و عدم نفاذ سبل و عدم وصول بعضی تا بعضی و لکن آلا ن پس هیچ  
 عذر مزبج کی را امر و زبانی نیست و تسک بعد از ازل و جدار مائل و نیز لاف  
 صحیح نباشد سبب و هم معارضه حدیث است با آنچه دال بر ضعف یا نسخ یا تأویل  
 است بجزیره که غیر انیکس معتقد معارض بودن آبخیز نیست یا خود در حقیقت  
 که ام معارض راجع ندارد و بچو معارضه بسیاری از اهل کوفه حدیث صحیح  
 را بظاهر قرآن باین اعتقاد که ظاهر کتاب از عموم و مانند آن مقدم  
 بر نص حدیث است و گاه باشد که غیر ظاهر را ظاهر اعتقاد میکنند بنا بر آنکه  
 دلالت آن قول و جوه بسیار همراه خود دارد و لکن حدیث شاید و همین  
 را رد کرده اند و غیر ایشان میدانند که در ظاهر قرآن آنچه مانع حکم بیک نشاید  
 و همین باشد موجود نیست و اگر در آن این چنین باشد پس سنت صحیح مفسر قرآن  
 باشد نزد ایشان و توافیه را درین قاعده سخن معروض است و امام احمد  
 را یکی رساله است در رد بر کسیکه نزع استغنا بظاهر قرآن از تفسیر سنت رسول  
 خدا صلعم دارد و در آن رساله دلیلهما ذکر نموده که این موضع ذکر آنرا برخی  
 تا بد و آفرین و ادی است دفع خبری که در آن تخصیص عموم کتاب یا تنقید  
 مطلق قرآن یا زیادت بر فرمان باشد و هر که باین قائل است اعتقادش

در سند و متن نبود و اینجا اسباب مقدمه و جز آن در حدیث اول پیاپی  
 و آجماعی که غالباً دعوی آن میکنند عبارت است از عدم علم بخالف و اعمیان  
 علم را دریافته ایم که قائل چیز ها گشته اند و تمسک ایشان درین اشیا بهمین  
 عدم علم بخالف است با آنکه ظاهر ادله نزد آنها مقتضی خلاف آنقول است لکن  
 عالم می تواند که چنان سخن تازه بپارد که هیچ قائل را بدان نمیداند باوصف  
 علم با آنکه مردم در آنقول بر خلاف او بیند تا آنکه بعضی از ایشان تعلیق قول  
 کرده و گفته اند که اگر در سلسله اجماع باشد الحق باتباع است ورنه قول ما  
 چنین و چنان است و این بان پنج باشد که بگوید نمیدانم که احدی شهادت  
 عبد را جائز داشته باشد لکن قبول این شهادت محفوظ است از علی و انس  
 و شریح و غیر هم و چنانکه بگوید که اجماع کرده اند بر آنکه بعضی معتق و ارث  
 نیشود حال آنکه توریث و سه از علی و ابن سعود محفوظ است و درین باب  
 حدیث حسن از آنحضرت صلعم آمده و دیگری میسراید که هیچ کس را نمی دانم که  
 صلوة بر آنحضرت صلعم در نماز واجب کرده باشد با آنکه ایجابش محفوظ است  
 از جعفر صادق علیه السلام و غیر او **فصل** این مقام آنست که غایت بسیاری  
 از اهل علم آنست که قول علماء بعد از آنکه ادراک آنها در بلا و خود کرده و  
 اقوال جماعت غیر ایشان نشاند چنانکه بسیاری از متقدمین همچنین یافته  
 میشوند که جز اقوال اهل مدینه یا اهل کوفه قول دیگران ندانند و بسیاری  
 از متأخرین اند که هر قول یکده و یا سه امه متوعین قول دیگران نمی شناسند  
 و آنچه ازین دانست و شناخت ایشان خارج است نزد ایشان مخالف اجماع است  
 زیرا که سه قائل را بدان خارج نمی دانند و همیشه خلاف آن بگوشش  
 میخورند پس این چنین کس کجا میتواند که بسوی حدیث شریف بگراید چه حدیث

دیگر معارض او نیست و رآے عالم این چنین نبود و اگر عمل برین تجویز جائز  
 باشد و در دست ما از اوله که در آنجا چنین بار و باشد هیچ شے باقی  
 نمی ماند و لکن غرض آنست که وی در نفس خود معذورست و ترک آن و مادر ترک  
 آن ترک معذوریم حق تعالی گفته تلك امة قد خلت لهما ما کسبت و  
 لکم ما کسبتم ولا تسئلون عما کانوا یعملون و قال تعالی فان تنازعتم فی شئ  
 فزرعوه الی الله و الی الرسول و هیچ یکے را نمی رسد که معارضه حدیث رسول  
 صلعم بقول یکے از مردم بکنند چنانکه یکے ابن عباس را از سئله پرسید و  
 جواب بحدیث داد سائل گفت قال ابو بکر و عمر ابن عباس گفت نزد یکست  
 که بر شما سنگ از آسمان فرود آید من میگویم که رسول خدا صلعم چنین گفته  
 و تو میگوئی که ابو بکر و عمر چنین گفته اند و چون ترک عمل بحدیث بنابر  
 بعض این اسباب است پس چون حدیث صحیح بیاید که در آن تحلیل یا تحکیم  
 یا حکم باشد جائز نیست که اعتقاد کند که تارکش از عالمانی هست که اسباب  
 ترک آنها بیان نموده ایم بلکه این تارک در خود عقوبت است بنابر آنکه  
 حلال را حرام حرام را حلال ساخته است یا حکم بغیر ما انزل الله نموده و  
 همچنین اگر در حدیث و عیدے باشد بر کارے همچو لعنت یا غضب یا عذاب  
 و نحو آن پس جائز نیست که بگویند که فلان عالم که این کار کرده یا آنرا  
 مباح ساخته است داخل درین و عیدست و این سئله ایست که خلافی در آن  
 میان است معلوم ما نیست مگر آنچه از بعض معتزله بقصد او مثل مرئیس و همرا  
 او حکایت میکنند که زعم آنها چنانست که مجتهد محلی معاقب بر خطاست و  
 این از برآے آن گفتیم که حقوق و عید از برآے فاعل محرم مشروط است  
 بآنکه علم به تحریم آن فعل داشته باشد یا ممکن بود از علم به تحریم چه هر که نشود

و حقوق و عید باطل

آن باشد که زیادت بر نفس میجو تقیید مطلق نسخ است و تخصیص عام نسخ بود و میجو معارضه  
 گرچه از اهل مدینه حدیث صحیح را بعین اهل مدینه بنا بر آنکه ایشان اجماع  
 کرده اند بر مخالفت خبر و اجماع ایشان حجت متقدم بر خبر است مثل مخالفت هاکم  
 اختیار مجلس بر بنا بر همین اصل اگر چه بسیاری از مردم اثبات اختلاف اهل مدینه  
 درین سلسله میکنند چه اگر ایشان اجماع کنند و غیر خلاف اجماع ایشان کند  
 حجت در خبر باشد نه درین اجماع و میجو معارضه قوس از اهل بلد بعض  
 احادیث را بقیاس علی بنا بر آنکه قواعد کلیه را بمثل این خبر نمی توانست  
 و جز آن از انواع معارضات خواه معارض مصیب باشد یا مخفی و این  
 اسباب ده گانه ظاهر است و جائز است که در بسیاری از احادیث عالم  
 را حجتی در ترک عمل بدان باین طور باشد که ما را اطلاع بر آن حدیث است  
 بهم نداده چه مدارک علم بسیار کشاده است و اطلاع بر همه آنچه در بولتن  
 علماء است احدی را حاصل نیست و عالم گاهی ابدار حجت خود میکند و گاهی  
 نمی کند و چون ابدار کرد گاه است که ما را میرسد و گاهی میرسد و چون رسید پس گاه  
 باشد که وجه احتجاج بی دریا بیم و گاهی بی نمی دریا بیم خواه آن حجت در  
 نفس الامر وحد ذات خود و صواب باشد یا غیر و هر چند که ما این را بتجویز  
 کردیم لکن ما را نمی رسد که از تولی که حجتش بحدیث صحیح ظاهر گشته یا بفقده  
 از اهل علم واضح شده عدول بسوے قول دیگر کنیم که عالمی آنرا گفته است  
 چه جائز است که پیش از چیزی باشد که بدان دفع این حجت می تواند شد  
 اگر چه دانا تر جزا بنود چه طرق خطاب سوے آراء علماء بیشتر از طرق او  
 بسوے اوله شرعیست زیرا که این اوله شرعی حجت خدا بر همه بندگان  
 اوست بجلالت راسه عالم و متمنع است که دلیل شرعی خطا دار باشد چه دلیل

قوم است و این مسئله ایست که فقها را در آن اختلاف مشهور است که تخصیص  
 عام بقیاس میشود یا نه و معنای آنست که نماز در راه گزارند اصوب تر بود  
 و این دلیل است بر ترجیح ظاهریت بر تمقن شدید و همچنین در سبک بلال رضی الله  
 عنه دو صاع را بیک صاع فروخت آنحضرت صلعم او را امر برد کرد و بر آن  
 ترتیب حکم را با از تفسیق و لعن و تغلیط ننمود بنا بر آنکه عالم بمکان تحریم نبود  
 و همچنین عدی بن حاتم و جماعه از صحابه چون اعتقاد بظاہر آیه حتی یلبسوا  
 الخیاطه ابیض من الخیاطه الاسود کردند و رسن سیاه و سفید نفیدند تا آنکه  
 بعضی ایشان نزد سواد خود یعنی بر بالین عقاب ابیض و اسود می  
 نهاد و میخورد تا آنکه یکی از دیگرے نمایان شود آنحضرت صلعم فرمودان  
 و ساد تل بعرضه و انما هو بیاض الفاس و سواد اللیل اشارت کرد بسوس  
 نفمیدن و معنی آن کلام و برین فعل ذم منظر رمضان مرتب ننمود اگر چه  
 از اعظم کبائر است بخلاف کسانی که میگویند مشجوع یعنی سرشکسته را در بر و فتوے  
 بوجوب غسل دادند و وے غسل بر آورد و جان داد و ببرد پس در باره  
 او ارشاد کرد و قتلوه قتلهم الله هلاکوا الذلوعلموا فان شفاء العی السؤل  
 چه خطای اینها بغیر اجتهاد بود و از اهل علم نبودند و همچنین بر اسامه بن زید  
 ایجاب تو دیادت یا کفارہ نکرد و وقتی که تکامل لا اله الا الله را در غزو  
 بکشت چه وے معتقد بود از قتلش بود بنا بر آنکه این اسلام از وے صحیح نیست  
 با آنکه کشتن او حرام است و سلف و جمهور فقها بر آن عمل کرده اند و رانکه  
 استباحه اهل بغی و مارا اهل عدل را بتاویل جائز و سائغ است در انما  
 ضمان تو دیادت یا کفارہ نیست اگر چه این قتل و قتال ایشان محرم است  
 و این شرط که ذکرش در حقوق و عید کرده ایم محتاج ذکر در هر خطاب نیست

نما و ربا دیہ یافتہ یا حدیث العمدست باسلام و کارے از محرمات بدون  
 علم تحریم آن کار بجای آورده وے گنہگار نیست و نہ بروے حدی آید  
 اگرچہ در استخلاش مستند بسوے کدام دلیل شرعی نیست پس ہر کہ اورا  
 حدیث محرم نہ رسیدہ ست و در اباحت آن کار مستند بسوے دلیلی شرعی  
 ست وے اولی ترست بمعذوریت و لکن انیکس ماجور و محمود باشد بنا بر  
 اجتناب و خویش در دریافت آن حق تعالیٰ گفتہ و داود و سلیمان اذ یحکملا  
 فی الحرت اذ نفقت فیہ غنم القوم و کنا لحکمہم شاہدین ففہمنا کھا سلیمان  
 و کلا اینا حکما و علما پس درینجا سلیمان را مختص بفہم فرمودہ و بر ہر دو و بعلم  
 و حکم ثنا گفتہ و دوران جو از اجتناب چند مجتہدست در یک زمان و تفاضل  
 یکے بر دیگرے مور صحیحین ست از عمر بن العاص مرفوعا اذ اجتہدنا کما  
 فاصاب فلہ اجران و اذ اجتہدنا فاطا فلہ اجر و درین حدیث بیان فرمود  
 کہ مجتہد را ہمراہ خطاے او یک اجر باشد و این بنا بر کوشش اوست کہ در آن  
 کار بر روی کار آورده و خطاے او مغفورست چہ دریافت صواب در  
 ہمہ اعیان احکام مستغذرت یا استعمر و حق تعالیٰ فرمودہ و ما جعل علیکم فی  
 الدین من حرج و ارشاد کردہ یرید اللہ بکمو البسر و لا یرید بکمو العسر و در صحیحین  
 ست مرفوعا کہ آنحضرت صلیم روز خندق اصحاب خود را گفتہ نماز عصر نکنند  
 بیچہ یکے از شما مگر در بنی قریظہ و نماز ایشان را در راہ دریافت بعض ایشان  
 گفتند نگزاریم مگر در بنی قریظہ و بعض گفتند این مراد نیست و در راہ گزارند  
 آنحضرت صلیم بیچہ یکے را ازین ہر دو طائفہ عیب نکرد و بدگفت طائفہ اولے  
 تمک بعوم خطاب کرد و صورت فوات را داخل عموم داشت و با دیگران  
 دلیل موجب خروج این صورت از عموم بود کہ آن قصد مبارکت بسوے



رسیدن نظر تانهاش بران قائل شود با آنکه متمسک بحت است یا بروی  
 کدام عادت غالب و چیره آید یا غرضی از استیفاء نظر مانع شود و در اینجا  
 معارض اوست نظر نکنند گو آن سلسله را جز با جهتا و استدلال نگفته  
 است چه حدی که نهایت اجتهاد بسوی آن واجب است گاه مجتهد را مضبوط  
 نمی گردد و لکن اعملا از مثل این قسم خائف بودند باندیشه آنکه مباد ایشان  
 اجتهاد معتبر درین سلسله مخصوصه دست بهم نداده باشد این ست گناه ما  
 لکن بحقوق عقوبت گناه بصاحب ذنب متنازل کسی است که اوزان گناه تو به  
 نکرده و بسیار است که استغفار و احسان و بلا و شفاعت و رحمت خدا  
 ماحی اوجی افتد و اما آنکه هوای بروی غالب شده و او را بر زمین انداخته  
 تا آنکه بسوی باطل معلوم برگشته پس وی درین حکم داخل نیت ۵

دیدم بودم روی تو دانه بودم نوری تو دیدم دانه بودم نوری تو دیدم دانه بودم نوری تو

و همچنین هر که جرم وارد بصواب یا خطا بودن کدام قول بدون شناختن  
 دلائل و انقیاد یا اثباتا پس آن مغلوب الهوی و این جازم هر دو دراز اند  
 كما قال النبي صلّم القضاء ثلاثة قاضيان في النار و قاض في الجنة فاما الذي  
 في الجنة فرجل علم الحق ففقي به و اما الذي في النار فرجل قض للناس على  
 جهل و رجل علم الحق ففقي بخلافه و همین ست حکم مفتیان لکن حقوق و عید را  
 بشخص معین نیز موانع است کما بیناه پس اگر وقوعش از بعض اعیان علما محمودین  
 نزد است فرض کنند بر چند بعید و غیر واقع ست تا بهم کی ازین اسباب  
 معدوم نگردد و اگر واقع شود قاضی در امامت ایشان نباشد علی الاطلاق  
 چه ماستقصد عصمت در قوم نیستیم بلکه بر ایشان تجویز ذنوب میکنیم و با اینهمه  
 از برائے ایشان رجاء درجات عالیه میداریم بنا بر تخصیص آتی مرایشان را

و موانع حقوق و عید شخص معین

زیرا که علش در دلهما مستقرست چنانکه وعد بر عمل مشروط با خلاص عمل  
 از برای خداست عز وجل و عدم جوی آن بر ذلت است و لکن این شرط  
 در هر حدیث و وعد مذکور نمیشود و آنجا که قیام موجب وعید مقدم است آنجا  
 حکم مختلف میگردد بنا بر مانع و موانع لم یوق و وعید مقدم است مثلاً یکے تو به  
 است دیگر استغفار دیگر حسنات ماحیه سیئات دیگر بلا و مصائب دنیا دیگر  
 شفاعت شفیع مطاع دیگر رحمت ارحم الراحمین و چون این همه اسباب بندهم  
 گردد و نمیکردند مگر در حق کسیکه عتو و تمرد کرد و بر خدا شهادت بچو شهادت بعبود  
 اهل خود نمود پس در آن هنگام این وعید باطل می شود و حقیقت وعید  
 بیان این معنی است که این عمل سبب است اندرین عذاب و ازین بیان  
 تحریم آن فعل و تبع آن عمل استفاد میشود و اما آنکه هر آنکس که این سبب بوسه  
 قیام پذیرفته و قوعش در سبب به واجب است پس این قطعاً باطل بود بنا بر  
 توقف این سبب بر وجود شرط و بر زوال جمیع موانع ایضاً این اجمال  
 آنکه تارک عمل بحدیث از سه حال خالی نیست یا این ترک جائز است باتفاق  
 سلین بچو ترک در حق کسیکه او را حدیث نرسیده و نه و در طلبش وجود  
 حاجت بسوئی نقیاً یا حکم بتقصیر از خود راضی شده چنانکه حکایتش از  
 خلفاء راشدین و غیر هم گذشته و درین صورت هیچ کدام مسلم شک نمیکند  
 که صاحب این ترک را از معرّه ترک هیچ نبی چسبید یا آن ترک غیر جائز است  
 و این قسم ترک از آنکه انشاء الله تعالی نزدیک نیست که صادر می تواند شد  
 لکن گاهی بر بعض اهل علم خوف آن میرود که قاصر باشند در دریافت حکم  
 آن مسئله و با وجود عدم اسباب قول گوید در آن مسئله نظر و اجتهاد داشته  
 باشند قائل آن مسئله گردند یا تقصیر در استدلال رود و پیش از

ن موانع حقوق وعید

ن ایضاً الاجمال

بآن اخبار حاصل میگردد و گو غیر ایشان از دیگر اهل علم ظن صدقش ندارد  
تا بعلم بصدق آن چه رسد و بنا بر این مسئله بر آنست که خبر مفید علم  
گاهے افادۀ علم از راه کثرت مجزین میکند و گاهے از راه صفات مجزین  
و گاهے از راه نفس اخبار بدان و گاهے از راه نفس ادراک مجزین  
و گاهے از راه مجزیه و از بنیاست که گاهے خبر عدد قلیل مفید علم ایشان  
میگردد و بنا بر دیانت و حفظی که از کذب و خطا در امان دارد و خبر ضعیف  
این عدد از غیر ایشان گاهے افادۀ علم نمی فرماید هذا هو الحق الذی  
لا ریب فیہ

و هذا الحق ليس به خفاء	قد عني عن بَيِّنَات الطريق
------------------------	----------------------------

و همینست قول جمهور فقهاء و محدثین و طوائف متکلمین و جمعی از متکلمان و بعض  
فقهاء بآن رفته که هر عدد که خبر ایشان افادۀ علم بیک قضیه کرده خبر مثل  
آن عدد افادۀ علم در هر قضیه میکند و این قطعاً باطل است و این موضع  
در خود و بیانش نیست و آفاتا نیز قرائن خارج از مجزین در علم مجزین  
آن نمیکنیم چه این قرائن گاهے افادۀ علم نزد تجرد از خبر میکند و چون بنفسها  
مفید علم آمد ضرورت بآن نیست که علی الاطلاق تابع خبر ساخته آید چنانکه  
خبر ما تابع قرائن گردانیده نشد بلکه هر یک از خبر و قرائن گاهے طریق بسوی  
علم است و گاهے بسوی ظن اگر چه چنان اتفاق چرانشود که موجب علم از  
بر دو یا بیک از هر دو یا موجب ظن از دیگر گردد و هر که اعلم باخبار است  
و گاهے قطع میکند بصدق اخبار بیکه یقین بصدقش کسے که مثل او نیست  
ندارد و گاهے اختلاف میکنند در قطعی بودن و لالت بنا بر اختلاف در  
این حدیث نص است یا ظاهراً و اگر ظاهراًست در آن نافی احتمال مرجع است

باعمال صامحه و احوال سنیہ و تحت آنکہ ایشان مصر بر ذنوب بنو دندشل  
 جمو و تابان ایشان بعد ظهور محبت و درجہ ایشان بالاتر از درجہ صحابہ  
 رسول خدا صلعم نیست حالانکہ قول ما در اجتہاد آنها از فتاوی و قضایا  
 و دما کہ در میان ایشان بودہ و غیر ذلک نیز بہین ست و علم بآنکہ تاک  
 حدیث مذکور بوجہ مسطور معذور بلکہ ما جو رست مانع از تتبع احادیث صحیحہ  
 کہ معارض دفع آن نمیدانیم نیست گو معقد و جوب عمل بران احادیث در  
 حق است و وجوب تبلیغش بر آنها چنانباشیم و درین امر خود علماء را بیج  
 اختلاف نیست و این احادیث دو گونه ست یکی آنکہ دلالتش قطعی ست  
 باین طریق کہ سند او متن او ہر دو قطعی باشد و این قسم از ان جنس  
 کہ ما یقین داریم کہ رسول خدا صلعم آنرا گفتہ و ہمان صورت بدان  
 ارادہ نمودہ دیگر آنکہ دلالتش ظاہر غیر قطعی ست پس نسبت نوع اول اعتبار  
 بموجب آن علماء و علماء واجب ست و درین خود خلائی در میان اہل علم فی کل  
 نیست اینقدر ست کہ گاہے اختلاف میکنند در بعض اخبار کہ قطعی السند ست  
 یا نہ و قطعی الدلالت ست یا خیر مثل اختلاف علماء در خبر واحد کہ امت تلفی  
 آن بقبول و تصدیق کردہ ست یا بر عمل بدان اتفاق نمودہ پس نزد  
 عامہ فقہار و اکثر متکلمین آن خبر مفید علم ست و گروہی از متکلمین بسوے عدم  
 افادہ اش رفتہ و ہمچنین خبریکہ مروی از چند جہت ست و بعض او مصدق  
 بعض و از آن اس مخصوصین آمدہ پس اینچنین خبر گاہ مفید علم یقین باشد  
 در حق کسیکہ عالم ست بآن جہات و بحال آن خمین و بقرآن وضامن  
 محقق بآن خبر اگرچہ علم بآن خبر کے را کہ شریک وے درین کار نیست ست  
 بہم نمیدہد و کمذا جہانڈہ علماء حدیث را کہ شجر در معرفت آن خبر اند یقین تام

ان احادیث دو گونه سند

که جز یقین ثابت نشود و اکثر فقهاء بان رفته اند که این احادیث محبت  
 است در جمیع آنچه متضمن آنند از عمل و وعید و همین است قول عامه سلف  
 زیرا که اصحاب رسول خدا صلعم و تابعین ایشان همواره اثبات وعید  
 باین احادیث کرده اند چنانکه با ثبات عمل بدان پرداخته و تصریح میکنند  
 بلحوق وعید که در آن احادیث است مفاعل آن فعل را با جمله و هذا  
 منسوخ عنهم فی احادیثهم و متا و اهم و این بان محبت است که وعید یکی  
 از جمله احکام شرعی است که ثبوت آنها گاهی با دله ظاهره و گاهی با دله  
 قطعی صورت می بندد و مطلوب از وعید نه یقین تام است بلکه مطلوب  
 از آن اعتقادی است که یقین و ظن غالب اندران می در آید چنانکه  
 همین معنی در احکام عملیه مطلوب است و در میان اعتقاد انسان بآنکه  
 این کار را خدا حرام ساخته است و فاعل او را بعقوبت مجمله ترسانیده  
 و در میان اعتقاد بآنکه آنرا نیز حرام گردانیده و بر وی بعقوبت معین  
 ایجاد نموده فرقی نیست بان بیشیت که هر دو اخبار است از جانب پروردگار  
 چنانکه اخبار از وی سبحانه با ول جائز است بطلق دلیل همچنان اخبار  
 از وی تعالی بثنائی نیز درست است بلکه اگر قائلی بگوید که عمل بدان  
 در وعید موه که درست این گفتن اوصیح باشد و لهذا در اساین احادیث  
 ترغیب و ترهیب جاده تسهیل می سپردند و آنچنان سهل انکاری در اسان  
 احادیث احکام نمی نمودند چه اعتقاد وعید عامل نفوس است بر ترک آن کار  
 زیرا که اگر این وعید حق در است پس انسان از آن نجات گرفت  
 و اگر حق نیست بلکه عقوبت فعل اخف از آن وعید است مضرتی با و در صورت  
 ترک آن کار نمیرسد خطایش اگر هست در اعتقاد زیادت عقوبت است

یا خبر و آیین باب نیز وسعت دارد چه گاهی قومی از علماء قطع میکنند بدالت  
 احادیثی که غیر ایشان بدان قاطع نیست یا بنا بر علم بآنکه حدیث خبر آن معنی  
 احتمال دیگر ندارد یا بنا بر علم بآنکه حمل حدیث بر معنی دیگر ممنوع است آن  
 لغیر ذلك من الأدلة الموجبة للقطع و اما قسم ثانی که عبارت از ظاهریست  
 پس عمل بدان در احکام شرعی واجب است باتفاق علماء معتبرین و آیین ظاهراً  
 اگر متضمن کدام حکم علمیست همچو وعید و نحو آن پس در آن اختلاف کرده اند  
 گروهی از فقهار بدان رفته که خبر واحد عدل نزد قنصن وعید بر فعل واجب  
 العمل است در تحریم آن فعل و در وعید عمل بر آن نمیتوان کرد مگر آنکه  
 قطعی باشد و همچنین اگر متن قطعی باشد لکن دلالتش ظاهریست تا بهم  
 عمل بر آن واجب آید و برین محمولست قول عائشه ابلفی نرید ان یخذله  
 ابطل جهاده مع رسول الله صلاؤه الا ان یتوب گفته اند عائشه ذکر وعید کرد  
 زیرا که بدان عالم بود و ما عمل بر خبر او در تحریم میکنیم هر چند قائل باین  
 وعید نباشیم چه این حدیث نزد ما بنجر واحد رسیده است و تحت اینقوم  
 آنست که وعید از امور علمیست ثابت نمیشود مگر با آنچه افاده علم فرماید و  
 نیز چون کاری باشد که در عمل آن مساعی اجتهادست فاعلش را وعید لاحق  
 نگردد و بر قول ایشان احادیث وعید در تحریم افعال مطلقاً در نور و  
 احتیاجست اما ثبوت وعید هماندم می تواند شد که دلالتش قطعی باشد  
 و ازین وادیست احتیاج اکثر علماء بقراآت که از بعض معاصیه بیست  
 یا آنکه آن قراآت در مصحف عثمان رضی الله عنه نیست چه این قراآت متضمن  
 عمل و علمست گو خبر واحد صحیح باش و لهذا بدان در اثبات عمل احتیاج  
 کرده اند اگر چه اثبات قرآن بدان نموده بنا بر آنکه از امور علمیست

و وعید از امور علمیست

نقل کتاب و دین خدا بسیار و بشمارست و هرگز جائز نیست بر امت که آن  
 چیز که محتاج است بسبب نقل سباحت عامه و چون منقول نشد منقل عام  
 همچو نماز ششم و سوره های دیگر که شیعہ بدان قائل اند مثلاً بن یقین  
 معلوم کردیم عدم آنرا و باب وعید ازین باب نیست زیرا که واجبست  
 در هر وعید یک بر کارست آمده که بنقل متواتر منقول گرد و چنانکه واجب  
 نیست در حکم آن فعل و از اینجا ثابت شد که احادیث متضمنه وعید واجب  
 العمل است در مقتضیاتش باین اعتقاد که فاعلش متوعد علیه است بآن وعید  
 لکن بحقوق وعید بوسه متوقف باشد بر شروط و آنرا موانع است و این  
 قاعده آشکار و ظاهریست و با مثله از آنجمله آنست که از آنحضرت صلوات  
 رسیده که فرمود لعن الله اکل الربا و موله و شاهدیه و کاتبه و هم  
 صحیح شده است بغیریکه چه که ارشاد کرد و فرمود شده و وصاع را بیک صاع  
 دست بدست که انه عین الربا چنانکه گفته البر بالبر الاها و اهلها الحدیث  
 و این موجب دخول هر دو نوع ربا که ربا بے فضل و ربا بے نسیم  
 باشد در حدیث است و کسانیکه قول نبوی صلوات الله علیه ان الربا فی النسیه اینست  
 رسیده بجمع دو صاع را بیک صاع یا بید حلال داشته اند مثل ابن  
 عباس و اصحاب ارضی الله عنه همچو ابی اشعث و عطاء و طاووس و سعید  
 بن جبیر و عمره و غیرهم از اعیان اهل مکرمه که صفوه است اندک  
 و عطاء پس بیچ مسلمان را نمی رسد که اعتقاد کند بآنکه یک رابعین از ایشان  
 یا از کسیکه بر قدم ایشان رفته بر وجهی که تقلیدش روا باشد لغت  
 آکل ربا رسیده چه ایشان این کار را بتاویل سالیان فی الجمله بر روی  
 کار آورده اند و همینست حال منقول از طائفه فضلاء اهل مدینه منوره

و احادیث و عید و ربا

بران فعل چه اگر اعتقاد نقض عقوبت کند می تواند که دران اعتقاد  
 مخفی شود و همچنین اگر اعتقاد بران زیادت عقوبت نفیاً یا اثباتاً  
 ندارد گاه باشد که درین اعتقاد هم مخفی افتد و این خطا آن فعل  
 را در نظرش سبک و آسان و همان گرداند و باین برگردد و دران  
 بیفتد و مبتلا شود و مزاور عقوبت افزون و زاید گردد اگر آن  
 عقوبت ثابت است یا سبب استحقاق آن عقاب بوسی قائم شده است  
 و درین هنگام خطا است که بر هر دو تقدیر در اعتقاد است یک تقدیر عقود  
 و عید دیگر تقدیم عدم او بر ابرست و نجات از عذاب بر تقدیر اعتقاد  
 و عید اقرب است پس بهین تقدیر اولی باشد و بهین دلیل عامه علمای دلیل  
 حافظ را بر دلیل بیخ ترجیح نماده اند و بسیاری از فقهاء سالک طریقه قضایا  
 در بسیاری از احکام بر بنا بر این معنی سالک شده و اما احتیاط در فعل پس  
 منشی فی الجمله گو یا جمع علیه عقلاست و چون خوف او از خطا بنفی اعتقاد  
 و عید مقابل خوف او از خطا در عدم این اعتقاد شود و دلیل موجب عقاب  
 و نجات حامله برین اعتقاد و دلیل سالم از معارض باقی می ماند و نتوان  
 گفت که عدم دلیل قطعی بر عید و دلیل بر عدم و عید است همچو عدم خبر  
 متواتر بر قرأت زانده بر آنچه در مصحف است زیرا که عدم دلیل دال  
 بر عدم مدلول علیه نیست و هر که قاطع است بنفی امری از امور علیه بنا بر  
 عدم دلیل قاطع بر وجوب آن چنانکه طریقه طائفه از متکلمان است و  
 مخفی است بخطا بین لکن چون بدانیم که وجودش مستلزم وجود دلیل  
 قطعی است و معلوم کردیم که دلیل نیست یقین نمودیم بعدمش مستلزم  
 چه عدم لازم دلیل است بر عدم لزوم حالانکه دانسته ایم که دوامی بر

در احتیاط و فعل و نتوان گفت



و می بیند انت که فروختن حی حرام است و مانع نشد عمر را علم او بعد  
علم وے از آنکه بیان جزاء این ذنب کند تا وے و غیر وے بعد  
از رسیدن علم تا وے باز مانند همچنین جناب رسالت صلعم عاصر  
و معصرا لعنت نموده و بسیاری از فقهار عصر عنب از بر اے غیر  
جائز گفته اند گو میدانسته باشد که نیت غیر آنست که انگور مذکور را  
باده خواهد گرفت و این حدیث که گزشت نص است در لعن عاصر و وجود  
علم بآنکه حکم در حق معذور متخلف است بسبب مانع و همچنین در چند حدیث  
صحیح لعن و اصله و ستوصله آمده و بعض فقهار این را صرف نکرده دشته  
اند و آنحضرت صلعم فرموده ان الذی یشرب فی اینة الفضة انما  
یجحر فی بطنه نار جهنم و از فقهار کسے است که این را مکره تنزیهی گفته  
و لذلک قوله صلعم اذ التقى المسلمان بسيفهما فالقاتل والمقتول فی  
النار که عمل برین حدیث در تحریم قتال مومنین بغیر حق واجب است  
و ما معلوم داریم که اهل جُل و صفین زهار در نار نیستند زیرا که  
ایشان را عذرت و ایل بود و در قتال و صفاتی هست که مانع است از  
عمل بر مقتضای این حدیث و در حدیث صحیح آمده ثلاثه لا یکلمهم الله و  
لا ینظر الیهم یوم القیامة و لا یرکبهم و لهم عذاب الیم هرچند علی فضل  
ما عینعه ابن السبیل فیقول الله له الیوم امضک فضلی لکما منعت ما لم  
تقل یداک و هرچند بایم اماما لایبایعه الا لدینا ان اعطاک مرضی و ان  
لم یعطه سخط و هرچند حلف علی سلة بعد العصی کا ذ بالقد اعطی بها  
اکثر ما اعطی و این وعید بزرگ است در حق مانع از آب زائد بآنکه  
طائف از علما تجویز کرده اند منع فضل ما پس این خلاف مانع ما از اعتقاد

در باره ایتان معاش با آنکه ابو داؤد از آنجناب صلعم روایت نموده  
 که وے فرموده من اتی امراًة فی جوفها فهو کافر بما نزل علی محمد و درینجا  
 نمی رسد که سلمانی با ستمش پردازد و گوید که فلان و فلان کافر بود  
 با نچه بر آنحضرت صلعم فرود آمده است و همچنین از آنحضرت صلعم ثابت شده  
 که لعنت کرد در خمر برده کس که آنها عاصر خمر و معقر و شارب و غیر ایشان اند  
 و فرمود کل شیء اب اسکر فهو خمر و فرمود کل مسکر خمر عمر بر منبر نبوی صلعم  
 خطبه کرد در در میان مهاجرین و انصار ارشاد نمود الخمر ما خا صر  
 العقل و او تعالی تحریم خمر نازل کرد و سبب نزولش آن بود که در  
 مدینه باده میخوردند و جز نفع شرابی دیگر نزد ایشان نبود و شراب  
 انگور نداشتند و مردم چند از افاضل امت در علم و عمل از اهل  
 کوفه اعتقاد دارند که نیست خمر مگر از انگور و آنچه جزاوست از بنید  
 عنب و تمر و غیره حرام نیست مگر مقدار یک سکه آرد و هر چه را حلال  
 اعتقاد کردند بیا شامیدند و درینجا نمی رسد که بگویند که این باد  
 خواران مندرج اند زیر این وعید که گزشت بنا بر عذر یک ایشان  
 راست و بدان تاویل حدیث کرده اند یا بنا بر موانع دیگر و همچنین  
 نمی رسد که گفته آید که آن شراب که ایشان خوردند خمر نیست که  
 شاربش ملعون است زیرا که ناگزیر است از دخول سبب قول عام  
 اندران و در مدینه خمر عنب نبود و آنحضرت صلعم لعنت کرده است بر  
 بائع خمر حالانکه بعض اصحاب او باده فروشی کردند تا آنکه این ماجرا  
 بعمر رضی الله عنه رسید فرمود قاتل الله فلانا المرء یعلم ان رسول الله  
 صلعم قال لعن الله الیهود حرمت علیهم الخمر فباعوها و اكلوا منها

لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل الله منه صرفا ولا عدلا  
واین حدیث صحیح است و حکم کرد که ولد فراش راست و این حکم از احکام  
جمع علیهاست و ما میدانیم که هر که منتب شد بسوی غیر آب که صاحب  
فراش است و سه داخل است در کلام رسول خدا صلوات الله علیه بآنکه تقیین احدی  
باین وعید از غیر صحابه جائز نیست تا بصحابه چه رسد پس آنگه گفت که  
این وعید لاحق بفلان است چه ممکن است که قصار نبوت صلوات الله علیه و حکم بر صلات  
بآنکه ولد فراش راست بایشان نرسیده و اعتقاد کردند که اولد لک  
راست که مادرش از سه حبلی گشته و محبل سمیه مادر زید ابوسفیان  
ست زیرا که این قسم حکم بر بسیاری از مردم مخفی میماند لایستما قبل از  
انتشار سنت بآنکه عادت جاہلیت همچنان بود یا جز آن از موانع مانع  
مستقنا و وعید آنست که حسنائی بکنند که محوسیات نماید و غیر ذلک در  
این باب واسع است در آن جمیع امور محرمة بکتاب و سنت می درآید  
و میکہ بعض اعیان امت را اوله تحریم نرسیده باشد و آنرا استحل  
کرده است یا اوله و دیگر نزد ایشان معارض آن رسیده و آنرا را  
رحمان دیدند از راه اجتهاد درین ترجیح بحسب عقل و علم خود چه تحریم  
را احکام است از تاخیم و ذم و عقوبت و فسق و جز آن لکن آنرا شرط  
و موانع نیز هست گاهی تحریم ثابت باشد و این احکام منقحی بود بنا بر  
فوات شروط یا وجود موانع یا آن خود تحریم منقحی باشد و رقی نیکس  
با وجود ثبوتش و رقی غیر او و تردید کلام بآن جهت کردیم که مردم را  
درین سئلہ دو قول است یکی که قول عامه سلف و فقهاء باشد آنست  
که خدا را یک حکم است و هر که برخلاف آن رفته با جهل و سائخ و سه غلطی

تحریم این امور نیست در حالیکه متعجب نیستیم و نه آمدن حدیث مانع ماست  
 از آنکه اعتقاد کنیم که تناول دران مغذ و رست این وعید لا حول و لا  
 اوتی شود و فرمود آنحضرت صلعم لعن الله المحلل والمحلل له و این حدیث  
 صحیح است و بغیر یکوجه از وی صلعم و از اصحابی مروی گشته با آنکه  
 طائفه از علماء نکاح محل را مطلقاً درست داشته اند و بعضی از ایشان  
 تمییزش نزد عدم اشراط تحلیل در عقد کرده اند و اعذار ایشان درین  
 باب معروف است چه قیاس اصول نزد اول آنست که نکاح باطل نشود  
 بشرط چنانکه باطل نشود و بهجات احد العوضین و قیاس اصول نزد  
 ثانی آنست که عقود مجعوله از شرط مقرر نه میفرایند احکام عقود نیست و  
 قائل این قول را حدیث مذکور نرسیده و همینست ظاهر زیرا که  
 کتب مقدمه ایشان متضمن این حدیث نیست و اگر بایشان می رسید  
 ذکرش میکردند و بدان اخذ می نمودند یا از ان جواب میگفتند یا  
 این حدیث بایشان رسید و تا ویش کرده اند یا اعتقاد ننش نموده  
 یا نزد ایشان کدام معارض او بوده است و ما میدانیم که مثل ایشان  
 را این وعید نمی رسد اگر فعل تحلیل را با اعتقاد حل او برین وجه کرده  
 اند و این مانع ما از ان نیست که تحلیل را سبب این وعید انگاریم اگر چه  
 در حق بعض اشخاص بنا بر فوات شرط با وجود مانع متخلف شده است و  
 همچنین استلحاق معاویه زید بن ربیع را که مولود بر فراش حارث  
 بن کلهه بود و چه ابوسفیان میگفت که زید از نطفه اوست با آنکه رسول  
 خدا صلعم گفته است من ادعی الی غیر ابیه و هو یعلم انه غیر ابیه فالجنة  
 علیه حرام و فرمود من ادعی الی غیر ابیه او تولی الی غیر موالیه فعلیه

این فعل محرم را از مجتهدین ذم محلل و فاعل و عقوبت آن حرام لاحق  
 شود یا نه اگر گویند لاحق میشود یا گویند لاحق نمیشود بهر حال این تحریم  
 ثابت است در حدیث و عید اتفاقاً و عید ثابِت در محل خلاف است  
 علی ما ذکرناه من التفصیل بلکه عید بر فاعل آمده و عقوبت محلل حرام  
 در اصل اعظم تر از عقوبت فاعل اوست بدون اعتقاد و چون جائز  
 شد که تحریم ثابت باشد در صورت خلاف و محلل مجتهد را عقوبت  
 احلال آن حرام لاحق نشود زیرا که وے در آن معذور است پس  
 عدم لحوق و عید آن فعل بفاعل اولی و احری است و چنانکه دخول  
 مجتهد زیر حکم این تحریم از ذم و عقاب و جز آن لازم نیامده  
 همچنین دخول اوزیر حکم و عید لازم نمی آید چه نیست و عید مگر نوعی  
 از ذم و عقاب پس اگر دخول اوزیر این جنس جائز باشد پس آنچه  
 جواب از بعض انواع اوست همان جواب از بعض دیگر است و فرق  
 بقوت ذم و کثرت آن یا شدت عقوبت و خفت آن مغنی نیست زیرا که  
 معذور در قلیل ذم و عقاب درین مقام همچو معذور در کثیر اوست  
 چه مجتهد را نه قلیل آن لاحق میشود نه کثیر آن بلکه آنچه لاحق حال او میشود  
 ضد این معنی است که اجر و ثواب باشد و دوم آنکه حکم فعل جمع علیه باشد  
 یا مختلف فیه بنا بر امور خارج از فعل و صفات فعل و این امور اضافی  
 بستند بحسب عروض عدم علم و بحسب لفظ عام که مراد بدان خاص باشد  
 بعض اهل علم پس لابد است از انصب دلیل دال بر تخصیص خواه مقرر باشد  
 بخطاب نزد کسیکه تاخیر بیان را جائز ندارد و خواه موسع باشد در  
 تاخیر تا حین حاجت نزد جمهور و شک نیست که مخاطب بدان در عهد است

معد و درست یا ما جور یک اجر و برین تقدیر این فعل که متا و ل بعینه  
آن فعل را سجا آورد و حرام است لکن اثر تحریم بر وسه مترتب نمیشود  
بنا بر عفو خدا از وسه لایکلف الله نفسا الا وسعها و دیگر آنکه این کار در  
حق وسه حرام نیست بنا بر عدم بلوغ دلیل تحریم تا او هر چند که در  
حق غیر وسه حرام باشد پس نفس حرکت این کس حرام نبود و این  
خلاف متقارب است مشابه اختلاف در عبارت و ممکن است که این چنین  
در احادیث و عید نیز گویند نزد مصداقت محل خلاف چه اهل علم مجمع اند  
بر احتیاج باین احادیث در تحریم فعل متوعد علیه خواه محل وفاق باشد  
یا خلاف بلکه اکثر احتیاج با استدلال بدان در موارد خلاف میرود  
لکن در استدلال بدان بر وعید و قتی که این احادیث قطعی نباشد  
اختلاف کرده اند علی ما ذکرناه اگر گویند چرا گفتید که احادیث و عید متنازل  
محل خلاف نیست بلکه متنازل محل وفاق است و هر فعل که فاعلش بران  
ملعون است یا متوعد بفضب یا عقاب محمول باشد بر فعلی که اتفاق است  
بر تحریم آن تا بعض مجتهدین درین وعید نزد اعتقاد تحلیل آن فعل  
داخل نشوند بلکه معتقد ابلغ است از فاعل چه امر فاعل همان معتقد است  
و معتقد را وعید لعن یا غضب بطریق استلزام لاحق شده گوئیم خوب  
ازین سوال بچند وجه است یکی آنکه نفس تحریم ثابت است در محل خلاف  
یا ثابت نیست پس اگر هیچگاه ثابت در محل خلاف نیست لازم آید که حرام  
نباشد مگر آنچه اجماع کرده اند بر تحریم آن و هر چه در تحریمش اختلاف  
ست حلال باشد و این مخالف اجماع امت و معلوم البطلان است باضط  
از دین اسلام و اگر ثابت است اگر چه در یک صورت باشد پس مستحل

و  
بنا بر  
عفو خدا  
از وسه

و

ازین احادیث احتجاج کنند مگر بعد از علم بآنکه امت اجماع کرده است بر آن  
 صورت و درین هنگام صدر اول را جائز نباشد که بآن احادیث  
 احتجاج نمایند بلکه هر که آنرا از زبان رسالت گوش کرده است و از دین  
 نبوت صلعم شایسته ویرانیز احتجاج بدان جائز نبود و بر هر که مثل  
 این حدیث بکشود واجب است که بران عمل نکند اگر چه بسیاری را  
 از علما عامل بهم بران یافته باشد و معارض آن ندانسته مگر وقت که بحث  
 کند از آنکه در اقطار ارض کس هست که خلاف آن نموده چنانکه احتجاج  
 در سند باجماع جائز نیست مگر بعد از بحث تمام و درین هنگام کارخانه  
 احتجاج بحدیث رسالت صلعم بجز و خلاف یک از مجتهدین از هم بیفتد و قول  
 یک مبطّل کلام رسول صلعم شود حال آنکه موافقتش با قول رسول صلعم  
 متحقق است و چون این یک کس خطا کند خطا سه او مبطّل کلام نبی پناه  
 صلعم گردد و آئین همه باطل است بالفرض و رة اگر گویند که احتجاج بحدیث  
 نیست مگر بعد علم باجماع پس دلالت نصوص موقوف آید بر اجماع و  
 این خود خلاف اجماع است و درین صورت نصوص رایج دلالت باین  
 نمی مانند چه معتبر اجماع است و نفس عدیم التأثير آمد و اگر گویند احتجاج  
 بحدیث میشود مگر آنکه وجود خلاف معلوم شود پس قول یک از امت  
 مبطّل دلالت نص آید و این نیز خلاف اجماع است و بطلا نش باصطرا  
 انه دین اسلام معلوم بچشم آنکه در شمول خطاب اعتقاد جمیع امت از  
 براس تحریم شرط است یا اعتقاد علما مکتفی است اگر نخستین است استدلال  
 بر تحریم با حدیث و عید جائز نیست تا آنکه بدانیم که همه است تا آنکه  
 نتواند نایبندگان بودای بعیده و در آیندگان در اسلام از مدت قریبه

صلح محتاج بودند بسوی معرفت حکم خطاب پس مراد بلفظ عام در لعنت اگر  
 را با و محل و نحوها اگر جمع بر تحریم اوست و معلوم نمی تواند شد مگر بعد  
 موت جناب نبوت صلوات و در جمیع افرادش تکلم کرده است در این صورت  
 لازم آمد که آنحضرت صلوات تا خیر بیان کلام خود فرمود تا آنجا که جمیع است  
 در جمله افرادش کلام کند و این جائز نیست سوگند آنکه خطاب است باین  
 کلام از برای آنست تا است مرام را شناخته از آن اجتناب ورزد  
 و در اجماع خود مستند شود بسوی آن و در نزاع با یکی خود بدان  
 احتیاج کند پس اگر صورت مراده پیشتر باشد که بر آن اجماع کرده اند  
 فقط باید که علم بمراد موقوف باشد بر اجماع و احتیاج بدان قبل از  
 اجماع صحیح نبود پس مستند نباشد بر اجماع چه مستند اجماع را واجب  
 است که مقدم بود بر آن و تا خرا و از آن ممتنع باشد که مفسی است  
 بسوی و قور باطل چه درین هنگام اهل اجماع را استدلال بحديث  
 هیچ صورت ممکن نشود تا آنکه دریابند که همان صورت مراد بوده است  
 و نمیدانند که آن صورت مراد است تا آنکه اجماع کنند پس استدلال  
 موقوف باشد بر اجماع یک پیش از و بود و اجماع موقوف باشد بر  
 استدلال لیکه قبل اوست و متنی که مستند ایشان حدیث بود و شش موقوف  
 باشد بر موقوف علی نفسه و وجودش ممتنع بود و در محل خلاف محبت  
 آنکه و در ذریه که وارد نشده است و این معطل کردن حدیث است از  
 دلالات بر حکم در محل وفاق و خلاف و این مستلزم آنست که هیچ  
 شیء از نفوس که در آن تعلیل بر کدام کارست افاده تحریم آن کار  
 نکنند و این باطل است قطعاً چهارم آنکه این معنی مستلزم آنست که هیچ شیء



این جابل دران انباز و شریک او نیت پس این جابل و این  
 مجتهد هر دو شریک اند در عفو و مغفرت اند در ثواب و وقوع عقوبت  
 بر غیر مستحق ممتنع است جلیل باشد یا حقیر پس لابد است اخراج این متن  
 از حدیث بطریقیکه شامل هر دو قسم باشد ششم آنکه بعضی احادیث  
 و عید نص است در صورت خلاف اشل لعنت محمل له و بعضی اهل علم  
 میگویند که این کس آثم نیست در هیچ حال بنا بر آنکه آن تحلیل رکنی  
 در عقده اول نبوی هیچ صورت تا آنکه توان گفت که ملعون شد  
 با اعتقاد و وجوب و فاجایل پس هر که اعتقاد کرد که نکاح اول صحیح است  
 اگر چه شرط باطل شد وزن حلال است ثانی را وی آن ثانی را  
 از آثم مجرد ساخته بلکه محمل را نیز همچنین زیر آنکه وے یا ملعون است  
 بر تحلیل یا بر اعتقاد خود که بوجوب و فاجایل مقرر و بقدر دارد  
 فقط یا بر هر دو تقدیر پس اگر اول است یا ثانی غرض حاصل شد  
 و اگر ثانی است پس همین اعتقاد موجب لعنت است خواه انجا تحلیل حاصل  
 شد یا نشد و درین هنگام آنچه در حدیث مذکور است سبب لعنت  
 نشد و وے متعرض سبب لعنت نگردیده و این باطل است باز این  
 معتقد و جوب و فاجایل است خود بر وے لعنت نیست و اگر عالم  
 است بعدم و جوب آن پس محال است که معتقد و جوب شود مگر آنکه  
 مراغم رسول صلعم گردد پس کافر شود و معنی حدیث عود کند بسوے  
 لعنت کفار و کفر را اخفصاصی بانکار این حکم جزئی نیست که مختص  
 باشد بدان نه بغیر او و آیین بمنزه کس است که میگوید لعن الله من  
 کذب الرسول فی حمله بان شرط الطلاق باطل فی النکاح باز اینکلام

هم اعتقاد دارند بر آنکه این فعل محرم است و این رایج سلمان بلکه  
عاطل نگویید چه علم باین شرط متعذر است و اگر اعتقاد علما را مکتفی گویند  
گفته آید که شما اجماع علما را شرط کرده اید از برای حذر از شمول  
و عید بعض مجتهدین هر چند که مخطی باشد و این بعینه موجود است در  
سبکه دلیل تحریم را از عامه نشنیده زیر که معذور شمول لعنت آن  
فعل بچو معذور شمول لعنت این فعل است و آئین التزام لازم نمی آید  
که چنین گویند که این کار از اکابر است و فضلا صدیقین آمده است  
و این فعل از اطراف است بوده چه افتراق این هر دو باین وجه  
مانع از اشتراک این هر دو درین حکم نیست زیرا که او تعالی چنانکه  
مجتهد را نزد خطای بخشد جاہل را نیز دم تصور مغفرت می فرماید و او  
تعلم ممکن نشد بلکه آن مفسده که یکے را از عامه بفعل محرم که تحریمش نمیدانند  
و تحریم آن نتوانست بسیار کمتر از مفسده ایت که ناشی شده است  
از احلال بعض ائمه محرم شارع را و دے عالم است به تحریم آن و تحریم  
ممکن نشد و لهذا گفته اند پیر بیزید از نفرض عالم که چون وے بلغزد  
عالمی و جهانی بلغزد و ابن عباس گفته دیل للعالم من الاتباع و چون  
این خطا معفو باشد با وجود عظم مفسده ناشیه از فعل او پس اگر عفو  
از دیگر با وجود خفت مفسده فعل او صورت گیرد اولی تر است از  
افتراق هر دو بوجه دیگر است و آن این است که انیکس اجتهاد کرد و باین  
خود چیزے بگفت و او را از نشر علم و احیاء سنت چیزیست که این  
مفسده در آن منفر میشود و حق تعالی میان این هر دو باین وجه  
فرق فرموده و مجتهد را بر اجتهاد او و عالم را بر علم او ثوابی بخشیده

در مفسده عالم است از مفسده خاص

والمنفق صلعة بالخلف الكاذب با آنكه طائفه از علما ميگويند كه جز و اسباب  
از بر اسه خيلا مكره است نه حرام و همچنين قول و صلعم لعن الله الصلعة  
والموصولة و اين از اصح احاديث است و در وصل شعر خلاف معرو  
ست و كذلك قوله صلعم ان الذين يشوب في ائمة الفضة انما يجوز و بطنه  
نار جهنم و بعض علما اين را حرام نميدانند بقتل آنكه واجب عموم قائم  
ست و معارض مذکور صالح تعارض نيست چه غايش آنست كه گويند  
عمل آن بر صورت وفاق و خلاف مستلزم دخول بعض غير مستحق  
لعن اندران است پس گفته آيد كه چون تخصيص برخلاف اصل است  
كثير هم برخلاف اصل باشد و هر كه معذور است بجهل يا با جهاد يا تقليد  
و سستگي است از اين عموم با آنكه حكم شامل غير معذورين است همچو شمول  
آن از بر اسه صور وفاق زيرا كه اين تخصيص قليل ترست پس اولي تر  
باشد بقتل آنكه چون لفظ را بر معني محل كنيم تشخص باشد ذكر سبب لعن  
و حكم از سستگي بنا بر مانع متخلف ماند و شك نيست كه هر كه وعده كرد و اعيد  
نمود بر دس لازم نيست كه هر كه وعده يا وعيد در واقع و س متخلف شده  
ست او را سستگي كند بنا بر معارض پس كلام باري باشد بر نهانج صواب  
مكر و قتي كه لعن را بر فعل جمع على التثنية فرو د آریم يا سبب لعن همان  
افتقاد مخالف اجماع باشد و سبب آن لعن در حديث غير مذکور بود بآنكه  
اين عموم را چاره نيست از تخصيص نيز و چون تخصيص لابد آمد بر هر دو  
تقدير پس التزام بر اول اولي ترست بنا بر موافقت وجه كلام و  
خلوا و از اخبار نقل آنكه مؤمنين همين نفی تناول لعن است مر معذور  
را و گزشت كه مقصود از احاديث و عید بيان اين معنی است كه آنفعل

عام است بعموم نقلی و معنوی و هو عموم مبتدی و حمل مثل این عموم  
بر سبب زاندره جائز نیست زیرا که کلام مذکور باز خود میکند همچون اول  
ماول قول آنحضرت را صلعم ایما امواته تلک نفسها من غیر اذن و لیها  
بر مکاتبه و بیان ندرتش این است که سلم جاہل داخل میشود و در حدیث  
و سلم عالم بعدیم و جاہلین شرط اشتراطش باعقاد و وجوب وفا  
بدان نمیکنند مگر آنکه کافر باشد و کافر نکاح اسلام نمیکند مگر آنکه منافق  
باشد و صدور مثل این نکاح برین وجه از آن زمانادرات است اگر  
گویند که مثل این صورت نزدیک نیست که بدل شکم گوشت و گوشت قائل  
صادق است و ذکر دلائل کثیره اش در غیر این موضع کرده ایم بآنکه  
این حدیث قصد محلل قاصد میکند اگر چه اشتراطش نکرده و همچنین  
و عید خالص از لعنت و نار و جز آن در جاها منصوص آمده با وجود  
خلات در آن مثل حدیث ابن عباس مرفوعا لعن من ذوات القبور  
و المتخذین علیها المساجد و السجود ترندی گفته این حدیث حسن است  
و بعضی رخصت داده اند در زیارت نساء و بعضی آنرا مکروه گفته  
و حرام نساخته اند و حدیث عقبه بن عامر از آنحضرت صلعم لعن الله الذین  
یا تون النساء فی محاشن و حدیث انس یرفعه الجالب مردی و المختار  
ملعون و حدیث ثلاثه لا یكلمهم الله و لا ینظر الیهم یوم القیامة الخ پیشتر گذشت  
و در آن ذکر مانع از فضل ما است و بالغ غم را لعنت کرده حال آنکه بعضی  
متقدمین آنرا فروخته اند و بفریک وجه مرفوع عام وی شده من جز  
از آنرا بخلاف آنرا یظن الله الیه یوم القیامة و مرفوع ثلاثه لا یكلمهم الله و  
لا ینظر الیهم یوم القیامة و لا یرکبهم و لهم عذاب الیم المسبل و المنان

معرفت حق و دوران تقصیر نماید معذور نباشد چنانکه در مردم کسی باشد که آن  
 کار میکند و وے غیر مجتهد است با جتهاد یکدیگر میجو اوست یا غیر مقلد است بتقلید میجو  
 پس درین قسم قیام سبب و وعید بدون این مانع خاص باشد و فاعلش متعرض  
 و وعید است و وعید لاحق اوست مگر آنکه مانعی دیگر از توبه یا حسنات ماحی او  
 شود و ادغیر ذلک باز در اینجا کارے مضطرب است که گاهی انسان اجتهاد یا  
 تقلید خود را مباح کند آن فعل گمان میکند و دوران گاهی مصیبت است  
 و گاهی مخطی و لکن و سیکه تحریر حق کند و اتباع بومی صادق و وے از آن  
 نباشد و لا یكلف الله نفسا الا وسعها و جهتم آنکه بقا این احادیث بر مقتضای اقتر  
 مستلزم دخول بعض مجتهدین زیر وعید است اگر چه بر هر دو تقدیر لازم آید  
 یعنی حدیث سالم است از معارض پس عمل بر آن واجب باشد باینکه نیست  
 که بسیاری از آنکه تصریح کرده اند بآنکه فاعل صورت مختلف فیها ملعون است  
 منهم عبد الله بن عمر رضی الله عنهما و وے را بر رسیدند از کسیکه بزنی گرفت  
 زن را تا ملاش سازد و زن این ماجرا ندانست و نه زوج او پس گفت  
 که این سفاح است نکاح نیست لعن الله المحل و المحمل له و این محفوظ است از و  
 رضی الله عنه بغیر کیوجه و جهتم محفوظ است از غیر وے منهم الامام محمد بن حنبل  
 چه وے گفته است که چون اراده اطلاق کرد و محمل شد و محمل ملعون است و  
 این منقول است از جماعات ائمہ در صورت کثیره از صورت خلاف در غم و ربا و غیره  
 پس اگر لعنت شرعی و جز آن از وعید تناول نمود مگر محل و فاق را لازم  
 آید که ایشان لعنت کردند که را که لعنت کردن بروے جائز نیست پس  
 مستحق باشند وعیدے را که در غیر یک حدیث آمده است مثل قوله صلعم  
 لعن المسلم لقتله و قوله فیکم و لا عنه ابن مسعود سباب المسلم فوق و قتاله کفر

سبب این عقوبت است پس تقدیر چنین باشد که این فعل سبب لعن است اگر گویند  
 که اگر چه ازین معنی لازم نمی آید تحقق حکم در حق هر کس لکن سبب لازم می آید  
 و قیام سبب را چون حکم تابع نشود محذور می نیست و در ماضی تقدیر کرده ایم  
 که ذم لاحق حال مجتهد نمی شود تا آنکه میگوئیم که محل حرام اعظم است در انحراف  
 از فاعل او و معذور معذور است اگر گویند که سبب نیست زیرا که فاعل  
 حرام یا مجتهد است یا مقلد او و هر دو از عقوبت خارج اند گوئیم جواب بپنجه وجه است  
 یکی آنکه مقصود در اینجا بیان این امر است که این فعل مقتضی آن عقوبت است  
 خواه فاعلش یافته شود یا یافته نشود و چون فرض کنند که آنرا فاعل نیست  
 و حال آنکه شرط عقوبت در آن منتفی است یا مانعی بدان قائم است پس این  
 معنی در مجرم بودن آن فعل قاطع نبود بلکه ما میدانیم که آن فعل مجرم است تا هر که  
 را تحریش بین گذشته است از آن پرهیز کند و فاعل آنرا از طاعت خدا قیام  
 عذر باشد و این بدان ماند که صفات حرام اند اگر چه مکرر میشوند باجتناب  
 کبار و همین است شان جمیع محرمات مختلف فیها که بیان جرم بودن آن نموده می آید  
 گو فاعل آن از راه اجتهاد یا تقلید معذور داشته شود و این حال مانع  
 ما از اعتقاد تحریش نیست دیگر آنکه بیان حکم سبب زوال شبهه مانع از حقوق  
 عقاب نیست چه عذر حاصل است با اعتقاد و مقصود نه بقار اوست بلکه مطلوب  
 زوال اوست بحسب امکان و اگر این امر نمی بود و علم واجب نمیشد و ترک مردم  
 بر جهل بهتر میشد از برای آنها و ترک بیان دلائل سائل شبهه بهتر از  
 بیانش میشد ستوم آنکه بیان حکم و وعید سبب ثبات مجتنب است بر اجتناب  
 از آن و اگر چنین نمی بود عمل بر آن منتشر میشد چهارم آنکه این عذر عذر  
 نمی تواند شد مگر همراه عجز از ازاله آن ورنه و سبب انسان شکن شود از

عذر در فعل فاعلاً معذور بعد شرعی پس وعید به بیج حال متناول نیست  
و مجتهد معذور است بلکه ما جو پس شرط دخول و رهن و سنیست پس  
داخل نباشد خواه اعتقاد بقا حدیث بر ظاهر کند یا خلافی نماید که در آن  
معذور داشته میشود و هذا الزام مفید لا یجید عنه الا الی وجه واحد  
و آن یک وجه این است که سائل گوید من مسلم میدارم که از علماء مجتهدین  
کس هست که معتقد دخول مورد خلاف در نفی و وعید است و ایضا میکنند  
بر مورد خلاف بنا بر این اعتقاد خویش لعنت میکنند مثلاً کس را که آن کار  
میکند لکن و سنیست درین اعتقاد بخطا که در آن معذور است و ابر  
حی یا بد بر آن پس داخل نشود و در وعید کسیکه لا عن بغیر حق است چه اعتقاد  
این وعید نزد ما محمول است بر لعن محرم بالاتفاق پس هر که لعن محرم متفق  
علیه کرد و سنیست معترض شد وعید مذکور را بر لعن و چون لعن از موارد  
اختلاف است داخل نشود و در احادیث وعید چنانکه فعل مختلف در محل  
و لعن فاعلش داخل نیست در احادیث وعید پس چنانکه محل خلاف خارج  
شد از وعید اول همچنان خارج شد محل مذکور از وعید ثانی پس اعتقاد  
ما آنست که احادیث وعید در هر دو جانب شامل محل خلاف نیست نه در  
جواز فعل و نه در جواز لعنت فاعل او خواه اعتقاد جواز فعل کنیم یا عدم  
جواز او تا بر هر دو تقدیر لعنت فاعلش و لعنت لا عن فاعلش جائز نمیداریم  
و نه فاعل و لا عن را داخل میگوئیم در حدیث وعید و نه بر لا عن اغلاط  
سببیم همچو کسیکه او را متعرض وعید بلکه لعنت می بیند و این در باره کس است  
که فعل مختلف فیه بنحله سائل اجتهاد میکند و ما معتقد خطا و نیم در آن فعل  
چنانکه اعتقاد خطا به بیج داریم زیرا که در محل خلاف سه مقاله است یک قول

متفق علیها و عن ابی الدرداء انه سمع رسول الله صلیم یقول ان الطعایین و العانیین  
 لا یكونون یوم القیامة شفعا و لا شهداء و عن ابی هریرة ان رسول الله  
 صلیم قال لا یبغی قصیدی ان یتكون لعنا رواها مسلم و عن ابن مسعود یرفعه  
 لیس المؤمن بالطعان و لا بالعان و لا الفاحش و لا البذی رواه الترمذی و قال  
 حدیث حسن و در اثر دیگر آمده ست مامن رجل یلعن نبیاً لیس له باهل  
 الا جائت اللفظة علیه این ست و عید های که در باره لعن آمده تا آنکه گفته  
 اند هر که لعن میکند چیز را که اهل آن نیست خود آن کس ملعون میشود  
 و این لعن فوق باشد و مخرج صاحب خود از مرتبه صدیقیت و شفاعت و  
 شهادت و حدیث متنازل کسست که لعن غیر اهل ست پس وقتی که فاعل  
 مختلف فیه داخل درین نص نیست اهل آن نباشد و لعن او مستوجب این  
 و عید گردد و مجتهد اینکه دخول محل خلاف درین حدیث می بیند در خود  
 این و عید باشند و چون محذور ثابت ست بر تقدیر اخراج محل خلاف و  
 تقدیر ابقایش پس معلوم شد که آن محذور نیست و نه نافی از استدلال  
 بحدیث است و اگر بریکه از هر دو تقدیر محذور ثابت نیست پس خود محذور  
 لازم نمی آید و این با نجهت ست که چون تلازم ثابت شد و معلوم گردید  
 که دخول ایشان بر تقدیر وجود مستلزم دخول ایشان بر تقدیر عدم ست  
 پس ثابت یکے از دو امر باشد یا وجود ملزوم و لازم که آن دخول بگنجان  
 ست یا عدم لازم و ملزوم که آن عدم دخول جمیع ست چه نزد وجود و ملزوم  
 وجود و لازم لازم باشد و نزد عدم ملزوم عدم لازم لازم آید و این تقدیر و ابطال  
 سوال کافی و بسندست و لکن آنچه اعتقاد داریم آنست که واقع عدم دخول ایشان  
 بر هر دو تقدیر علی التقریر و وجوب این ست که دخول زیر و عید مشروط ست بعدم



تحریرش جائز نباشد حالانکه مقتضی جوازش قائم است که آن احادیث  
 لاعنه فاعل آن فعل باشد و علماء اختلاف کرده اند و رجوع از لعنت او و  
 برین تقدیر دلیل بر تحریم لعنتش موجود نیست پس عمل بر دلیل مقتضی جواز  
 لعن و س که سالم از معارض است واجب باشد و این حال مبطل سوال است  
 چه دوران امر بر سائل از جهت آخری است و این دور دیگر نیامد مگر بافت  
 که عامه نصوص مجرّم لعن متضمن وعید است پس اگر استدلال بنصوص وعید  
 بر محل خلاف جائز نبود استدلال بدان بر لعن مختلف فیه هم جائز نباشد  
 کما تقدم و اگر گویند که ما استدلال می کنیم بر تحریم این لعنت باجماع گفته شود  
 که اجماع مسقط است بر تحریم لعنت معین از اهل فضل و امانت موصوفه بر  
 شناخته که در آن خلاف بوده است و گزشت که لعنت موصوفه مستلزم  
 اصابت هر واحد از افرادش نیست مگر آنکه شرطها یافته شود و موانع از  
 میان بر خیزد حالانکه حال این چنین نیست و نیز سائل راجی توان گفت  
 که چنانکه ادله داله بر منع عمل این احادیث بر محل خلاف مقدم گشته و اینجا  
 نیز وارد میشوند و این ادله مبطل سوال مذکور اند درین مقام چنانکه  
 مبطل اصل سوال اند و این نه از ان باب است که دلیل را مقدمه از  
 مقدمات دلیل دیگر سازند تا آنکه با این همه تطویل میتوان گفت که این  
 یک دلیل بیش نیست چه مقصود از ان بیان محذور منطوق است و آن بر  
 هر دو تقدیر لازم می آید پس محذور نبود بلکه دلیل باشد که بر اراده  
 محل خلاف از نصوص و بر نبودن محذور اندران دلالت نموده و بود  
 دلیل بر مطلوب مقدمه که در ان دلیل مطلوب دیگر باشد مستنکر نیست اگرچه  
 هر دو مطلوب متلازم باشند یا نه و هم آنکه علماء متفق اند بر وجوب عمل

بجواز دوم قول بخریم سحوق وعید ستوم قول بخریم خالی ازین وعید  
 شدید و مختار ما بین قول ثالث است بنا بر قیام دلیل بر تحریم فعل و تحریم  
 لعنت فاعل مختلف فیه یا اعتقاد این معنی که حدیث وارد در وقوع فاعل  
 و وقوع لاعن شامل این هر دو صورت نیست و سائل را توان گفت اگر  
 جائز داری که لعنت این فاعل از سائل اجتهاد باشد جائز است که بظن  
 نفی بر آن استدلال رود زیرا که درین دم امان از اراده محل  
 خلاف از حدیث وعید نیست بلکه مقتضای اراده اش قائم است پس عمل بر آن  
 واجب باشد و اگر تجویز نمیکنی که از سائل اجتهاد باشد پس لعنش محرم بود  
 به تحریم قطعی و شک نیست که لاعن محرم به تحریم قطعی داخل است در وعید  
 وارد در حق لاعن هر چند که متناهی است چنانکه بعضی سلف صالح را لعن میکند  
 پس ثابت شد که دور لازم است خواه تحریم لعنت فاعل را مختلف فیه قطعی  
 دانند یا اختلاف را در آن جائز دارند و این اعتقاد که ذکر کردیم دافع  
 استدلال بنصوص وعید بر هر دو تقدیر نیست و این بین و آشکار است  
 و نیز اورا می توان گفت که مقصود ما باین وجه نه تحقیق تناول وعید است  
 از براسه محل خلاف بلکه مقصود تحقیق استدلال بحدیث وعید است بر محل  
 خلاف و حدیث مفید هر دو حکم است که تحریم و وعید باشد و آنچه تو ذکر  
 کرده آن متعرض نیست مگر نفی دلالت را بر وعید فقط و نیست مقصود بیان  
 مگر بیان دلالتش بر تحریم پس چون التزام کردی که احادیث متوعده  
 لاعن متناول لعن مختلف فیه نیست باقی نماند در لعن مختلف فیه دلیله بر  
 تحریم آن و لعن مختلف فیه که مادر صد و آنیم که تقدیم چون محرم نباشد  
 جائز خواهد بود و می توان گفت که هر گاه دلیله بر تحریش نایم نیست اعتقاد

وجز آن از آیات وعید قائل شویم یا بموجب قول و صلعم لعن امر  
 من شرب الخمر و عقوق والدیه او من غیر ضارک الارض او لعن الله السارق  
 او لعن الله اكل الربا و موکله و شاهده و كاتبه او لعن الله لاوی الصدقة  
 و المقدی فیها او من احدث فی المدینه حدثا او من اوی محدثا فعليه  
 لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین او من جزا زاره بطراً لم ينظر الله اليه  
 یوم القيامة او لا یدخل الجنة من كان فی قلبه مثقال ذرة من کبر او من  
 غشنا فليس منا او من ادعی الی غیر ابيه او تولى غیر مواليه فاجنة علیه حرم  
 او من حلف علی یمین کاذبة ليقطع بها مال امرء مسلم لقي الله وهو عليه  
 غضبان او من احتل مال امرء مسلم بيمين کاذبة فقد اوجب الله له النار  
 و حرم علیه الجنة او لا یدخل الجنة قاطع رحم و جز آن از احادیث  
 و وعید قائل شویم یا تجزئت که شخصی را از فاعلین این افعال معین کنیم و گوئیم  
 که این یمین را این وعید لاحق حال شده زیر که توبه ممکن است و همچنین  
 جز آن از سقطات عقوبت و تجاز نیست که بگوئیم این کار مستلزم لعن مسلمین  
 یا لعن امت رسول این صلعم یا لعن صدیقین یا صالحین است چه گفته میشود که  
 از صدیق و صالح چون بعض این افعال صا در میشود لابد است از مانعی  
 که منع میکند از تحقق وعید با قیام سبب آن پس فعل این امور از کسیکه  
 آنها را صباح گمان میکند با جهاد یا تعلیه یا نحو آن غایتش این است که نوعی  
 باشد از انواع صدیقین که بحقوق وعید با ایشان محتف است بنا بر مانع چنانکه  
 بحقوق وعید بوسه محتف است بنا بر توبه یا مسنات ماحیه یا جز آن و آیین  
 سبیل است که سلوک آنها واجب است چه ما سوا سبیل دو طریق  
 خبیث است یکی قول بلحوق و وعید بهر فرد از افراد بعینه و دعوی این امر

ابر احادیث و وعید که اقتضای تحریم می کنند و جزین نیست که خلاف بعض  
 در عمل با عباد اوست در وعید با مخصوص فاما در تحریم پس خود دوران  
 خلافی معتد محسوب نیست و ما زان بعض علماء اصحابه و تابعین و فقهاء در  
 خطاب و کتاب احتجاج کرده اند بآن احادیث در موارد خلاف و غیره  
 بلکه چون در حدیث و وعید باشد این وعید ابلغ بود در اقتضای  
 تحریم چنانکه دلها می شناسند و گزشت تبیین بر رجحان قول کسیکه عمل  
 میکند بدان در حکم و اعتقاد و وعید و این قول جمهور است و برین تقدیر  
 سوال مخالف جماعه در خورد قبول نباشد و دوازدهم آنکه نصوص وعید  
 از کتاب و سنت بسیار و بیشمار است و قول بموجب آن واجب باشد  
 بر وجه عموم و اطلاق بدون آنکه شخصی از اشخاص معین کرده آید و گفته  
 شود که آن ملعون است یا منضوب علیه یا مستحق نار لایسما دیکه آن شخص  
 را فضائل و حسنات باشد چه سوائے پیغمبران هر که هست بحد و صغائر  
 و کبائر هر دو جائز است با امکان این معنی که آن شخص صدیق یا شهید  
 یا صالح باشد زیرا که پیشتر گزشت که موجب ذنب گاه به از و ستخلف  
 میشود بتوبه یا استغفار یا حسنات ماحیه یا مصائب مکفره یا شفاعت مقبوله  
 یا محض مشیت رب و رحمت حق پس چون بموجب قول او تعالی ان الذین  
 یا کون اموال الیتامی ظلما انما یا کون فی بطونهم ناراً و سیصلون سعیرا  
 و قوله تعالی من یعص الله ورسوله ویتعد حدوده لا یدخله ناراً خالدا  
 فیها وله عذاب مهین و قوله تعالی ولا تأکلوا اموالکم بیکم با باطل الا  
 ان تكون تجارة عن تراضی متکرم ولا تقتلوا النفس که ان الله کان بکرم رحیما  
 و من یفعل ذلک عدوانا و ظلما فصوله فیه ناراً و کان ذلک علی الله یسیرا

والعمل فی خیر و عافیه لنا و لجمیع اخواننا المسلمین این است آنچه در رفع ملام  
از ائمه اعلام ذکر کرده و خلاصه کلام درین مقام آنست که لعن و طعن جابلان  
در حق ائمه اسلام خواه از مقلدان در باره محمد ثانی باشد و خواه از متبعان  
در باره مجتهدان متوجه بد و امر است یکے ترک تقلید ائمه و این ترک را موجب  
سوختن تارک در حق امام شناسند و مثل اوست طعن غیر مقلدان بر مقلدان  
در ترک عمل بحدیث صحیح که مخالف قول ائمه مجتهدین است و این را نیز منجر بسوی  
ائمه خود دانند و بران بنا رتب و شتم مخالفان خود می نمایند دیگر طعن و  
لعن در باره فعل بعض افعال است که بران وعید آمده و صدور آن از بعض  
اینها معلوم است پس جواب از امر اول همان اسباب معذرت است که مذکور شده  
و نزد وجود اعدا هیچ یک را نیز سد که بزرگان دین را در شکوفه طعن و تشنیع  
کشد چه ایشان هرگز ترک عمل بحدیث از راه نفسانیت و عصبت و حیثت جاهلیت  
نکرده اند چنانکه پس آیندگان ایشان بدون وجود اعدا صحیح و اسباب  
سائقه نمیکند و جواب از امر ثانی منع حقوق و وعید است بوجه مقدمه مذکوره  
درین کتاب بر وجه فصل خطاب و علی هذا جمله اکابر ملت اسلامیة مصون اند  
از طعن و لعن این جابلان بے خبر و سفاهت شوریده سر خواه ائمه اربعه مجتهدین  
باشند یا عصا به محدثین یا جماعه صالحه متصوفین یا طائفه دیگر از متقدمین  
خصوصاً آنانکه پیش از ما بعد سال جلوه گردیدند و زمانه خیر فزون ایشان  
را دریافته گویان دریاقت قلیل باشد خواه کثیر مثلاً امام اعظم ابوحنیفه کوفی  
رضی الله عنه که اول ائمه اربعه اهل اجتماع است و امام دارالجمه مالک بن انس  
و امام شافعی و امام احمد این هر چهار بزرگوار رضی الله عنهم اجمعین در قرن  
ثالث از توفیق هجرت مشهور و لما بانخیر بودند زیرا که وفات امام اعظم در سنه

مثلاً امام اعظم رضی الله عنه

یا رسول مختارست و آیین بدترست از قول  
می کنند و از قول معتزله و غیرهم و فساد این قول  
لین فساد معلوم است در غیر این موضع و دوم  
نقص و دعوی این معنی که قول بموجوبیت است  
خلات آن سپرده و این ترک بسوی ضلالت

الحق باطل کتابین می کشد که اخبار و رهبان خود را رباب گرفته اند  
و خدا را گزاشته زیرا که آنحضرت سلم فرموده است لعیب و هم و لکن  
احلوا هم الحرام فاتبوهم و حرما علیهم الحلال فاتبوهم و این مضمونی  
بسوی طاعت مخلوق در معصیت خالق و نیز مضمونی است بسوی قبح عاقبت و  
سور تاویل مفهومی از فحواست قول او تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول  
و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئی فردوا الی الله و الرسول ان کنتم  
تومنون بالله و الیوم الاخر ذلک خیر و احسن تاویل و بسیار است که علماء  
اختلاف می کنند پس اگر هر خبر که در آن تعلیظ است مخالفی خلالت آن کند قول  
بتعلیظی که در آن حدیث است ترک کرده آید یا عمل بر آن مطلقا گذاشته شود  
و ازین محمد و رانجه اعظم تر از آن است یعنی وصف بکفر و بقرق از دین لازم  
آید و اگر این محمد و رانجه اعظم تر از ما قبل نباشد بارے خود از آن کثرت است  
پس ناگزیر آمد که ایمان تمام کتاب آریم و اتباع جمیع ما انزل الینامن مرینا  
نمایم و آیین نگیریم که ایمان بعضی کتاب راست سازیم و بعضی آن کافر و منکر  
شویم و دلماے اما از برای اتباع بعضی سنت نرم نشود و از قبول بعضی حدیث  
بسبب عادات و ابواء بگریزم و نفور گردیم که این معنی خروج است از راه راست  
بسوی راه منضوب علیم و راه ضالین و الله یوفی نعمنا لما یحببه و یرضاه من القول

فیوجد الرجل فیفقه لهم ثم یبعث البعث الثانی فیقولون هل فیهم من رأى اصحاب  
رسول الله صلعم فیفقه لهم ثم یبعث البعث الثالث فیقال انظروا هل ترون  
فیهم من رأى من رأى اصحاب النبى صلعم فتوکلون ببعث الرابع فیقال انظروا  
هل ترون فیهم احدا رأى من رأى احدا رأى اصحاب النبى صلعم فیوجد  
الرجل فیفقه له ودرین باب حدیث ابی سعید خدری متفق علیہ است ودر آن  
ذکر غزو فقام آمده لکن شمل بر ذکر سه قرن است نه چهار قرن چنانکه درین  
حدیث مسلم است و صحیح مسلم حجت است مثل صحیح بخاری بلا فرق و تفاوت پس  
خیریت مخبر عما متناول بر چهار قرن باشد و در تحدید قرن و تعیین مدتش  
اختلاف اقوال اند لغت و علماء حدیث است مدت کم و زیاده هر دو نشان داده  
اند لکن قول زجاج ارجح اقوال درین باب است میگوید قرن کسان هر مدت اند  
که در آن پیغمبر یا طبقه از اهل علم باشد خواه سالها کمتر باشند یا بیشتر و تجدید اول  
خیر القرون قرنی استدلال نموده و لفظ قرنی را محل بر عهد صحابه کرده و در  
قاسوس قرن را صد سال گفته و آنرا صحیح نشان داده و متغیره گفته قرن  
بنوی اصحاب اند و الذین یلو فہم ابناء صحابه اند و الذین یلو فہم ابناء ابناء  
ایشانند و شهر گفته قرنش عثمی است که او را دیده و ثانی تا بقا رستم بینده کسی  
که صحابی را دیده ثم کند لک و بعض قرن را یکصد و بست سال گفته اند و بر دو سال  
اما این عدد اطلاق آن نموده و حافظ و رفیع الباری گفته در حدیث عبد الله  
بن بشر نزد مسلم دلالت بر بودن قرن یکصد سال است و بهوشور و با بکله  
در تحدید قرن انتشار و اختلاف بسیار است و چون عمر طبعی انسان تا یکصد  
و بست یا یکصد و بست و پنج سال گفته اند اگر قرن را محدود باین مدت نمایند  
نیز مستبعد نیست و حکایت جمله اختلاف درین باب در دلیل الطالب است حافظ

پنجاه و شش بوده و وفات امام مالک در سنه هفتاد و نه اتفاق افتاده و  
 ولادت شافعی در سال وفات امام اعظم صورت بسته و امام احمد در سنه  
 شصت و چهار متولد گشته چنانکه فلانی در ایقاظ الهم ذکر نموده است و در  
 حدیث عمران بن حصین است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله خیر امتی قرنی ثلوث الذین  
 یلونهم ثلوث الذین یلونهم الحدیث متفق علیه و درین حدیث اگر لفظ قرنی  
 را مخصوص بزمان حیات نبوت دارند صلعم چنانکه مسلک بعضی اعلام است و در  
 قرن صحابه و تابعین باقی می ماند و نیز دیکه قائل است بوجود بعضی صحابه  
 در زمان امام اعظم گواشان را ندیده باشد علی اختلاف خبرین فی توفیق  
 التابعی این امام همام مسلک بود در مسلک تابعین و اگر مراد بقرنی قرن صحابه  
 باشد پس تبع تابعین هم داخل اند درین حدیث و لکن اظهار اول است و  
 در نیصورت امام اعظم رضی الله عنه بنحله تبع تابعین باشد و این فضیلت  
 هم بسیار کلان است زیرا که خیریت مذکوره شامل هر سه زمان است چنانکه ظاهر  
 حدیث شریف است و در حدیث دیگر از روایت عمر رضی الله عنه تصریح است  
 بسته قرن بعد از قرن نبوت صلعم و لفظه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 اصحابی فانهم خیار کثر الذین یلونهم ثلوث الذین یلونهم الحدیث مراد از ثلوث  
 و رجاله رجال الصمیم لا ابراهیم بن الحسن الخثعمی فانه لم یخرج له اثنتان  
 و هو ثقة ثبت ذکره الجوزی و بهر حال اسناد این حدیث صحیح است و این  
 حدیث را چون ضم نمایند با حدیث اول خیریت شامل چهار قرن میشود و حرف  
 ثم که دال بر بعدیت زمانه است قافی در نفس خیریت نیست و موبد است  
 حدیث دیگر نزد مسلم در صحیح و بلفظ قال یا قی علی الناس زمان ینبت منهم  
 البعث فیقولون انظر و اهل نجد و ن فیکم احد امن اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله



لا اقل همین قدر خواهد بود و آنکه در دلیل الطالب سند روایت قرن رابع را  
ضعیف گفته شده و جنبش غفلت است از حدیث مسلم در انوقت و راجح ثبوت است  
انشار الله تعالی و رحمة الله الواسع و فضله الکثر و حافظ این حجر که روایت جابر  
را در ذکر قرن رابع شاذ گفته و نوشته که اکثر روایات متقصر بر ذکر سه قرن  
است پس با وجود بودنش در مسلم حکم بشود و راست نمی نشیند و کیف که زیادت  
ثقة مقبول است نزد جمهور فحول از علماء اصول و قهر و یرت بعیت که واسع  
را بخر سازند و آخر صحابه در موت ابو الطفیل عامر بن وائله لیثی است رضی الله  
که در سنه یکصد یا هفت و یکصد یا شانزده و یکصد وفات نموده پس اگر  
روایت اخیر ثابت شود قرن عبارت باشد ازین مدت و قرون تابعش  
مقاس باشند بر آن مگر آنکه زیادت آنها بوجود و تابعین و تبع ایشان  
بالاحسان بر روی زمین یافته شود و حافظ گفته ظاهر شد که میان بشت یا  
و آخر تابعین از صحابه یکصد و بشت سال است یا کم زیاده بنا بر اختلاف در  
وفات ابی الطفیل و اگر اعتبارش از بعد وفات نبوت نمایند یکصد و نود  
یا هفت و نود میشود و قرن تابعین را اگر از سنه مائیه معتبر گیرند مقدار  
یا بشتاد سال میشود اما آنکه بعد از ایشان اند اگر از آنها اعتبار کنند قریب  
بینجاه سال میشود و از اینجا ظاهر شد که مدت قرن مختلف است باختلاف اعمار  
اہل ہر زمان و اتفاق چنان افتاد کہ آخر کسی کہ از تابع تابعین زیریت  
کرد و بخش مقبول بود تا حد و د و صد و بشت سال زندہ ماند انتہی تو  
مدت قرن رابع را اگر باین مدت ضم نمایند زمان خیریت و راز تر میگردد و  
ہو الظاہر و علی کل حال چنانکہ ائمہ اربعہ مجتہدین رحمہم اللہ تعالی زمان بکرت  
نشان خیر القرون را دریافته اند و باین فضیلت بر دیگران پیشہ ستم فرمودہ

گفته حدیث خیر القرون مقتضی آنست که صحابه افضل اند از تابعین و تابعین  
افضل اند از تبع تابعین لکن این فضیلت نسبت به مجموع است یا افراد محل  
بحث است جمهور را میل بسوے ثانی است و اول قول ابن عبد البرست  
و احتیاج و سبحدیث مثل امتی مثل المطر لا یدری اوله خیر ام اخره است  
و این حدیث حسن است طریقا دارد که مرتقی میشود بسوے صحت انتہی و  
همین است قول سند الوت شیخ احمد ولی الله محدث دہلوی که مراد  
خیریت و فضیلت صحابه بر غیر ایشان باعتبار مجموع باجموع است نه باعتبار افراد  
با افراد انتہی و این درست است زیرا که در ایشان کسے گذشته که مرتکب  
حدود بوده و در آخر امت کسے بوده که صلاح کامل داشته و اگر اولیت  
و آخریت را مقید بزمانے خاص نکنند اولی تر باشد چه شامل بود جمله اخیر  
ساکه بعد از صحابه آمده اند و علم و فضل و عمل ایشان معلوم است پس حملش  
بر امراضانی واضح ترمی نماید و شوکانی در شرح منتهی میان قول جمهور  
و قول ابن عبد البر چنین جمع کرده که تفصیل بر فضل صحابه باعتبار فضیلت صحت  
است و اما باعتبار اعمال خیر پس ایشان و غیر ایشان برابر اند چه گاهی  
درین بعد هم کسے بر خیزد که اکثر الاعمال از صحابی باشد پس اجزش باعتبار  
کثرت این اعمال بیشتر بود و باین حیثیت افضل باشد و بسیارست که درین  
بعد هم کسے یافته شود که اقل است در عمل از ایشان پس باین حیثیت مفضول افتد  
الی آخر ما قال و هو احسن الاقوال راجعه فی دلیل الطالب و اما تحدید این  
هر چهار قرن پس قرن آنحضرت صلعم که صحابه اند بر قول جمهور تا یکصد و ده سال  
بود و قرن تابعین از یکصد سال تا هفتاد سال باقی ماند و قرن اتباع  
تابعین از آنجا تا حدود دو صد و بیست سال باشد و قرن اتباع تبع تابعین

فصل فی حدیث خیر القرون

ایشان ساخته و پرداخته اند مثلاً در مناقب امام ابوحنیفه شانزده کتاب مستقل تالیف یافته که نامش در امتحان النبلاء مذکور است و قریب است و پشت کس از اهل علم ذکر شریفش در کتب خود ایراد کرده اند و هر که در ترجمه و ذکر قلت علم نحو یا ضعف او در حدیث نوشته مقصودش بآن عبارت است نه اظهار طعن و جرح است بلکه بیان واقع زیرا که طاعن را در ساحت فضل او گزینست و جرح چنین بزرگواران اگر از راه نفاسیت آید و از تعصب خیزد محاربه باشد با خدا چه دشمنی اولیا خدا موجب سخط او سبحانه است و وے منتقم است از کسیکه بنظر استخفاف یا استکراه یا سوزنن یا بے ادبی بسوے وے یا امثال وے نظر میکند و گرفتیم که وے قلیل الخو بود یا قلیل الروایت این معنی ماحی دیگر علوم و فضائل وے که متفق علیه جماعه اهل اسلام است نمی تواند شد آن کیست که در وے خللی یا نقصی من وجه نبوده است صحابه که افضل است اند با جماع است در ایشان هم کسے گذشته که قلیل العلم بود و از بسیاری احادیث خبر نداشت پس اگر امام اعظم هم در رنگ آن اصحاب است که از ایشان خبر دوسه یا چند حدیث مروی نشده روایت حدیث کم کرد کدام قباحت است و علم نحو از ایجادات مرقنوی است رضی الله عنه بکلی صحابه مزاول این علم بر وجه حادث نکرده اند بلکه خود آنان را بر نام و نشان این علم و قون دست بهم نداده هر که امثال این امور را محمول بر از دراء آن امام مقبول میکند سخت نامعقول است وے هیچ قدر غیر قرون نشناخت و قیاس غائب بر حاضر ساخت ردّ تقلید وے یا تقلید دیگرے و انکار بران لاسیما نزد مصداق سنت صحیح و خلاف حدیث محکم امرے دیگرست و اتقاص بهمّه عالیقدر امر دیگر اول حق صریح است و ثانی باطل قبیح با آنکه حذرهای صحیح

همچنان ائمه جماعه صدر اول حدیث نیز آن عصر خیریت اثر را ادراک نموده  
 فائق بر سائر است شده اند اول ایشان امام مدینه رسول صلعم مالک  
 بن انس رضی الله عنه است پدر جدش ابو عامر را در صحابه ذکر کرده اند  
 در سنه نو دیا نو دو و یاسه یا چهار یا پنج متولد شده و سه سال در  
 حکم مادر بود و نو دو سال زینت کرده و در سنه یکصد و هفتاد و هشت  
 یا نه وفات نموده و هر چه باشد این زمان او زمان خیر القرون بود  
 وفات امام اعظم پیش از وی اتفاق افتاد یعنی در سنه یکصد و پنجاه و  
 شش و باین حساب ست و دو یاسه سال مقدم بود بر وی در زمان تو  
 این هر دو در شمار ائمه مجتهدین اند و کتاب موطا اول کتابی است که در علم  
 حدیث شریف تالیف یافته و سخت مبارک و قدیم است و مثل آن از دیگر  
 ائمه اجتهاد معلوم نیست زیرا که سند ابو حنیفه و امام شافعی از دیگران است  
 نه خود از ایشان و ثانی ایشان امام شافعی است در سنه یکصد و پنجاه و بیست  
 شد روزیکه امام ابو حنیفه رحلت فرمود گو یا نعم البدل آمد و فائز دین  
 دو صد و چهار بوده و این سال داخل ست زیر قرون مشهور لما بالخیرون  
 ایشان امام احمد بن محمد بن حنبل رضی الله عنه ست و در سنه یکصد و شصت  
 و چهار متولد شده و در علم سنت امام جماعه اسلام بود و این سال نیز  
 داخل ست در خیر قرون بر تقدیر سه قرن بلا شک و شبهه تا بقرن چهارم  
 چه رسد وفات امام احمد در سنه دو صد و چهل و یک اتفاق افتاده و غرض  
 این هر چهار امام مجتهد از مردم زمان خیریت اند و شصت بودند بفضائل  
 کثیره و مناقب شریفه و هر یک در وقت خود نظیر خویش در علم و عمل و فضل  
 و کمال داشت تا آنکه مقلدین ایشان و تابعین آنها کتابها در حماد و مکارم

مزایا از ائمه تا دیگر مردم خیر القرون که فضائل و مناقب آنها معلوم و  
 در کتب صحیح مرقوم است باشد یا سوزنی بجانب این بزرگواران و غلام  
 گزرد و نفوذ بالله من جمیع مملکت لا اله الا الله اگر ایشان نمی بودند قرآن کریم را تا ما  
 کدام پیرسانید و در اجتماع و بر روی ما کدام کس میکشاد و چون این  
 حمله علوم نبوت و نقل و روایات ملت مطعون و مجروح و منطون اسو باشد  
 پس آن کدام است که سلف صالح عبارت از و باشد فی فی این بنجار شیوه  
 خاص شیعه شیعیه است که در جمله اهل تقلید نزیده و در سر آن سرمایه  
 ایمان خود در باخته اند اللهم غفر و این گفتگو مخصوص با امام اعظم رح  
 است که اول ائمه مجتهدین باشد در علم و فضل و عمل بلکه در باره جمله ائمه  
 از امام شافعی و احمد و مالک و نظائر ایشان از جاذبه حدیث و سنت است  
 چه حکم جمیع ایشان همان حکم واحد است و حفظ مراتب و نگا داشت مناصب  
 و قد جعل الله لكل شیء قدرا از آفات آخر زمان یکی آنست که سخن مثلاً  
 در رد تقلید می رود و طعن تا ائمه میرسد و تحت و اتباع می نماید و سایر  
 بحق رسالت میفرمایند و ذلک هو افضل البعید این چه مسلمانی باشد که ائمه  
 دین و سلف صالحین را بدی یا نکنند و عمل بحدیث را منع نمایند اتباع  
 هر سنت و ترک تقلید هر ملت عین مقصود و مشرب جمله امامان است لایتنذعه  
 شاخ منه و لکن بدنامی چند این نیکان را رسوا ساخته اند و رو خود چون  
 نامه اعمال خویش باین گفت و شنود سیاه نموده و نفوذ بالله من الخذلان  
 آدمیم بر آنکه کتب و مناقب هر سه امام دیگر نیز بسیار است چنانکه در مناقب  
 امام نخستین بوده است مثلاً در فضائل امام مالک سه کتاب تالیف یافته و از  
 از سیوطی و دیگر شوافع است و اما مالکیه پس ایشان خود درین باب کتابها

از طرف ایشان و دیگر ائمه مجتهدین در اول کتاب از زبان شیخ الاسلام  
سابق شده و با آنکه معاذیر حال گنجایش کدام تقصیر و در فضل کبیر ایشان  
باقی است شک نیست که بعض مقلدین خفیه درین باب چنان زعم کنند که  
منکر تقلید ایشان مزوری ایشان است حال آنکه چنین نیست و لازم مذنب  
مذنب نباشد و اگر جایی که غافل از مزایای حضرت امام همام است و طلب  
از زیور انصاف چنین کرده و گفته باشد جز آنکه نامه اعمال خود در اسباب  
کرده چیز و دیگر نیست ۵

و اذ انتك مذمتی من ناقص	نفی الشهادة لی بانی کامل
-------------------------	--------------------------

و ظاهر آنست که موجب شور و شغب عامه درین باب همین حضرات مقلدین  
اند زیرا که در مدح ایشان بنا بر ایجاب تقلید ایشان تا انجام داده اند  
که تجا و زاحد و وصورت بسته و مقابلین ایشان ناچار شدند در  
بیان عدم عصمت امام از خطا در مسائل و احکام بآنکه اگر خطای در  
حکمی و مسئله ثابت شود صد و رآن خطا را همان اسباب دو گانه صحیح  
و وجوه دو وازد گانه که ذکرش پیشتر گذشته و یا وجودش زنها رسامی  
از براسه چنین گفتار و کردار در باره آن امام عالی و ثمار نیست اینهمه  
جمود که هست از مدعیان تقلید این امام همام است نه از ان مجتهد عالم فقام  
و بجه شبهه و س بر خطایم با جو رست بخلاف ایشان که در خطیای خود غیر  
معد و راند و لا تذکر و امر زک و زنها اخوی ما را از صنایع و بدائع انیقوم  
و از افعال و اقوال معارضان ایشان که در سباحث جاریه نیامین  
خود راه اسارت ادب بحق ائمه می پویند و آرزو حق صریح گذشته باطل  
زاهق می آویزند و دل سخت و در تعلق ست حاشا که در پیشم ماتفا و تن در

اجتهادیه را بر کلام خدا و رسول ترجیح می دهند در حقیقت تارکان تقلید  
 ائمه و منکران ارشادات ایشان اند خود جاده خلاف امام اعظم ابوحنیفه  
 رضی الله عنه می سپرند و تحتش بر مبتعان می نهند و قدخاب من افتزی  
 جرم از طرف غیر و ملامت همه بزرگان

اگر راست پرسی می توانیم گفت که چنانکه هر علم و فن را خاصیتی بوده است  
 که بدان از دیگر احوال ممتاز می شود چنانکه گفته اند که مشغول بحدیث را  
 عمر دراز روز می شود و بر متعلم علم حساب صدق غالب می آید و بر طالب علم  
 راه نخوت و کبر چهره میگرد و بر فقها زمان حیل و کیا دت تسلط میگیرد  
 و چنان از خواص ایشان تقلیدات یکے آنست که مقلد در و غلو می باشد  
 و کذب را که انباز شرکست و طیفه خود در تحریر و تقریر میکنند اغاذنا الله  
 سبحانه

ما اهل حدیثیم و غار لا نشاسیم	صد شر که در مذہب اهل حدیث
-------------------------------	---------------------------

درین محل اگر اندک از بسیار از اقوال ائمه اربعه در بحث بر عمل بحدیث نبوی  
 از تقلید ذکر کنیم دعوی را با دلیل ارتباط بخشیده باشیم و تصدیق بحدیث  
 صواب بود را با خود اختلاط پس میگوئیم که امام بهام ابوحنیفه نعمان بن ثابت  
 کوفی رضی الله عنه و ارضاه که اقدام ائمه مجتهدین و اکرم ارباب حدیث  
 از وی در کتب حنفیه و غیر ایشان چند قول مروی است یکے آنکه فرمود  
 اذا قلت قولا و کتاب الله یخالفه فأتوا قولی بکتاب الله فقیل اذا کان  
 خبر الرسول صلی الله علیه و آله و سلم یخالفه قال اتوا قولی بخبر الرسول  
 فقیل اذا کان قول الصحابة یخالفه قال اتوا قولی بقول الصحابة و یخالفون  
 حضرت امام تماشا کردنی است که قول خود را بر قول صحابی هم تقدیم نمی نموده

ب احوال امام و امام ابوحنیفه

دارند و همچنین در مناقب امام شافعی قریب است و یک کتاب مرقوم گشته  
 و در مناقب امام احمد هم تالیفات بسیار ساخته اند و درین مولفات هر یکی  
 از علماء مذاهب اربعه بصیفت مناقب امام دیگر پرداخته و آیین دلیل و افصح  
 است بر آنکه در سلف با هم نقاری در میان قبول فضائل ائمه اربعه و غیر  
 ایشان و نزاعی همچو نزاع جمله این زمان نبود بلکه عالم هر مذہب گو بتقلید  
 مذہب خاص مشهور باشد قدر امام غیر مذہب خود بر رغم تقلید یا این  
 عصر کما حقہ یشناخت و عقیدۀ خود در جناب ائمه بر طریق مساوات بلا کم و  
 کاست میداشت و همین است صواب بحث که درباره مذاهب ترجیح احدی  
 بر احدی نمکنند بر ترجیح امام بر امام و نه ترجیح ماموم بر ماموم زیرا که ماکلم  
 بر ظاهر میکنیم و احقاقق بواطن ایشان نمی رسیم و معلوم نداریم که افضل  
 ایشان نزد خدا در احقاقق حق و ابطال باطل کدام است و کدام نیت این  
 تقصیب که بر مقلد امام خود را افضل از امام دیگر میگوید و مذہب خود را  
 صواب و مذہب دیگر را خطای انگار و از جمعی آمده که خود رسالۀ ایشان  
 پیرزال گردیده و حمیت با بلیت و عصیت تمذہب محیط حال بر اختلاف ایشان  
 شده اللهم غفر و با کجمله بعد از ائمه اربعه جماعتی بر خاسته که خود را وقت  
 طلب علم حدیث شریف بشرطها المعروفة فی کتب هذا الفن گردانیده و حامل  
 ایشان برین معنی اقوال همین ائمه اربعه گشته که بکرات و قرأت تحریف  
 بر ایشان حدیث و اتباع سنت کرده اند و از تقلید خود و تقلید غیر خودنی  
 فرموده پس اگر نیک بشکافند دریا بند که مقلدان راستگو و تابعان حق  
 از برای ائمه موصوفین همین عصای محمدین است و آیین احسان و شوائف  
 و غیر بما که تقلید را در برابر حدیث اختیار کرده اند و مسائل قیاسیه و احکام



این قول ساکب شده اند و آنچه از وے رح یا از شاگردان او بایشان  
 رسیده است ہر چند کہ منقطع السند باشد و قدرت بر انقضائش ندارند  
 بدان قضا و افتاء میفرمایند و سند مرفوع متصل را کہ از رسول مختار صلی  
 بواسطہ اہل آثار بایشان میرسد و برابرش ترک نمیکند و وزن نمیکنند  
 و این عین ضد مقصود امام مشہود بالخیر است و مراد من این قلنا موافقت  
 نزوع با اصول است لا غیر کہ عبارت باشد از کتاب و سنت طرہ آنکہ اگر  
 یکے را اطلاع بر دلیل قول امام ہام است ہم دہتا ہم ضرورت کہ اتباعش  
 بر فہم امام کند خاصہ وقتے کہ دلیل دیگر در آن مسئلہ راجح تر و صحت و شہرت  
 و قبول موجود باشد لکن نزد اجتماع ادلہ اول جمع و توفیق است باز ترجیح  
 و وجوہ ترجیح زیادہ بر یکصد عدد دست چنانکہ در آخر حصول مامول گفتہ  
 شدہ و از انجملہ یکے وجود حدیث است در صحیحین کہ امت تلمیذی آن بقبول کردہ  
 است با جماع ائمہ فحول پس حدیث دیگر سنن و معاجم و ابواب و بدان سادہ  
 و ماماشاہ نمی تواند کرد ہر چند کہ کسے بخرق اجماع فتوی بر خلاف این مدعا  
 زادہ باشد یا بدستوم آنکہ وے رضی اللہ عنہ و ابویوسف کہ خلیفہ شام  
 زلمینہ صادق وے است گفتہ اند لا یجمل لاحد ان یاخذ بقولنا ما لم یعلو  
 من این اخذنا لا و این قول ازین ہر دو امام ہجو قول مقدم وے  
 مرجح است در افادہ نمی از تقلید و نص است بر تحریم آن پس اگر جمعی از  
 ستاخرین ائمہ و علما نیز قائل بہ تحریم تقلید و عدم حلقش نزد جمل از ماخذ  
 نشہ عین موافقت با جناب امام ہام جبہ اند خلائی کہ در نجاست و حیلان  
 تقلید امام راست با امام زبعتان سنن را کہ قدم بر قدم امام می روند  
 و قول او را رضی اللہ عنہ امام الکلام سیدانند و پیش سخن او سخن دیگران را

تا بقول رسول صلعم و کتاب خدا عزوجل چه رسد و تقلید آن  
 امام بهام قول او را خلاف نشان او بر قول رسول خدا صلعم توجیح نمی‌نهند  
 ع بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا با اگر گویی نشان این دعوی باید  
 داد و گوئیم این ست کتب فقه سنت و فقه رای در آن نظر باید کرد که چه قدر قیاس  
 و قضایای و احکام مذہب خاص خلاف سنت عام واقع شده و متقلدین  
 در اینجا هرگز آن مذہب را نمی‌گزارند و سر بقبول سنن مخالفه آن فرود  
 نمی‌آیند مثل سلسله رفع یدین در مواضع اربعه از نماز و آیین بجه و قنات  
 فاتحه خلف امام و شک نیست که اگر حضرت امام را این حدیث می‌رسید هرگز  
 حکم بر خلاف آن نمی‌کرد و در رضی اللہ عنہ در عدم قول با شال این سائل  
 با جورست و اینها باز در غیر معذوراند و این قول امام افادہ نمی‌آید از  
 تقلید میکند و با و از بلند می‌سراید که قول قول خدا و رسول بلکه قول  
 صحابی اوست نه قول و رضی اللہ عنہ خصوصاً دسکيه فتوای او مخالف  
 اقوال ایشان افتد و انکوائی دلیل محکمست بر ترک تقلید چه تقلید عبارت  
 از همین ست که یک قول دیگر را بدو ن کجت بپذیرد و آنرا دلیل با صلی  
 از اصول دانسته و بموجب آن کار بند شود زیرا که هر قول که حجت آید  
 یا سنت همراه اوست قایلش قلیل آن دلیل ست نه قایل آن قول و  
 لهذا قبول روایت از علماء محدثین و عرفا سنت داخل در تقلید نیست  
 باتفاق فحول است و دوم آنکه فرمود لایحل لاحد ان یفتی بقولنا ما لوالعلم  
 من این قلنا در اینجا فتوی را بقول بے دلیل خود غیر حلال ساخته که عبارت  
 از حرام بودن اوست و همین ست شان امم و اگر چنین نمی‌فرمود امام  
 نمیشد و فتوای قول اول دلیل ست بر نهی از تقلید و لکن متقلدین بر خلاف

و اسبابی که پیشتر ذکر یافتم و شک نیست که هیچ شئی اوضح تر از آیات قرآن  
 و احادیث بنیاد نیست پس اگر کسی حدیثی صریح غیر منقح حکم الثبوت یافته  
 و بواسطه صحیحین و سنن اربعه و جز آن بر صفت سند متصل مرفوع بوسه  
 رسیده و سوائی ترست بعل نمودن بموجب آن حسب ارشاد امام همام  
 ششم آنکه فرمود لا یجوز لاحد ان یأخذ بقولنا ما لم یوف ما أخذناه من الکتاب  
 و السنه ان اجماع الامة او القیاس الجلی فی المسئلة درینجا ماخذ این چهار  
 چیز را گفته و در ماخذ بودن دو چیز اول خود اجماع است و دو چیز سوم  
 که اجماع است باشد محتاج است بسوائی این هر دو و محل قیاس محل عدم  
 دلیل است و احدی انکارش در مثل این حالت نمیکند حتی که ظاهر نیز قائل  
 اند بقیاس علی و علی الاطلاق با انکارش نمی بردارند و چون علم باجماع است  
 شیعه غیرست لهذا امام احمد که رابع ائمه است انکارش نموده و قیاس را  
 چون میته گفته که انکاش نزد اضطرار روا باشد پس مانند ماخذ مگر همین کتاب  
 و سنت که در هر دیار و اقطار در دست هر یکی از صفار و کبار موجود است  
 و تا فتنای عالم در عالم باقی ماند و این هر دو کفیل جمله احکام و مسائل اند  
 بخصوص نصوص یا بموم اوله و لکن نزد کسیکه فهم این هر دو دارد و آنها  
 را عوض جمله اشغال از برای بایت برگزیده است نه پیش کسی که از علل و  
 محبت خدا و رسول و در افتاده و محبت اخبار و رهبران محیط مشاعر او گردید  
 و این بحث طول میخورد در موضع خویش از مولفات بمسوطه منقح شده است  
 و علی کل حال مقصود عبارت امام همام ترک تقلید امام است تا ماخذش نشاند  
 و چون ماخذش بشناخت و مدلول را موافق دلیل یافت تقلید از هم پاشید  
 و منصب اتباع دست بهم داد و نقیض الله تعالی بندگان بقیتم آنکه فرمود

شنیدن کمتر از اتم اختیار تقلید و ترک اتباع نمی شناسند و این کلامی  
برگز از ایشان نمی تواند آمد که قول امام را ترک دهند و قول مدعیان  
تقلید امام را بر قول امام ترجیح نهند این کار بمقلدان مبارکباد عین  
کار از تو آید و مردان چنین کنند چنانکه آنگاه میفرمود اذ اصحاح الحديث  
فهو مذهبي و این تعلیق بآن جهت است که احاطه با حدیث نبوت هیچ یک  
را از است نخواه امام باشد یا ماموم حاصل نیست و عمل در دین بر حدیث  
ست پس چون حدیثی صحیح بیاید عمل بر آن متعین باشد و این تعیین را مذنب  
خود نشان داد و همین است قول جمهور علما از محدثین و صوفیه و متعین و  
شک نیست که احادیث بسیار در ابواب کثیره بعد از و سه رجحان رسیده  
و در جوامع و سنن و مسانید و معاجم و اجزاء و جزآن از انواع مولفان  
در علم حدیث فراهم آمده پس عمل بر آن بعد از تصحیح عین مذنب این امام  
همام است و در عمل بر آن ترک را سه باشد و هو المطلوب و آن بخاطر اینست  
که تقلید درست و راست امام از اهل اتباع آمده است نه از اهل اتباع  
زیرا که حدیث هر چند صحیح شود و نقایذ آن این فن حکم بقتضی نمایند مقلدان  
مذنب آنرا مذنب خود نمی گردانند بلکه همان آراء متباینه و امور مختلفه  
را که منسوب به یکی از متذنبان است مذنب خود گرفته بموجب آن مآشای می  
نمایند پیغمبر آنکه میفرمود هذا قدسنا علیه فی العلم فن وجدنا وضع منه فهو  
افلی بالصواب و درین عبارت اشارت است بسوئی آنکه و سه محیط اطراف  
فنون و احصان علوم نبوده بلکه استغراق همه بقدر قدرت در هر سلسله  
فرموده است و ممکن است که دیگرے دلیلے یا بد اوضاع ترا از قدرتش و برهمنش  
واقف گردد که و سه رضی الله عنه را و قوت بر آن حاصل نشده بوجهی

آنرا بر نمی تابید و من لو یستشف بالقلیل لو ینفعه الکثیر و اما نام کتابها که این  
 اقوال بهفتگانه در آن مرقوم و از آن منقول است پس کتاب التوحید که  
 موسوم بدین خالص است در آن نشان و مکان این قولها مفصل ذکر  
 یافته و حضرت امام علیه الرحمة این ارشادات وقتی فرموده است که زمان  
 زمان تقلید نبود و احدی نام و نشان این لفظ نامبارک نمی شناخت  
 به اتفاق اهل علم حدوث این بدعت بعد از قرون میشود لهما بالخیر بوده  
 و در سده چهار صد هجرت بدایت آن اندک اندک در عوام رخنه نموده  
 تا آنکه بعد از انقراض دولت اسلام از دار السلام بغداد جا بلان و  
 عوام بر وجوب تقلید این بر چهار امام اتفاق کردند غلط گفتیم متفق بر  
 وجوب نشدند بلکه سهولت علم و عمل در آن دیده و خود را از اقصای  
 معلوم صدر اول و ایشار آجل بر عاجل قاصر یافته موافقت باین مذاب  
 کردند و سبب اعظم و باعث اہم بر آن یکے زوال کتب مدوّنہ اہل حدیث  
 و اصحاب مذابب متبوعه بوجه خرابی بغداد شد و کان امر الله قد سرا  
 مقدر و مراعتا صدور مثل این اقوال پیش از ابتلاء بتقلیدات رجال  
 از آن امام عالی مقام یکے از کرامات برکت آیات اوست رضی الله عنه  
 و عنک و جزا لا خیر امتنا من جمیع المسلمین و چنانکه این امام اعظم درین  
 باب مبالغه و اغراق فرمود و همچنان ائمہ ثلاثہ باقیہ ہم از تقلید خود و تقلید  
 دیگران است را تخذیر فرموده اند آنموده می از اقوال ایشان ہم حواله  
 خامه حق نگار کرده می آید تا معلوم شود که تقلید مصطلح نہ تنها نزد این امام  
 ممنوع و حرام است بلکه بر سه امام دیگر نیز از آن اقتدار بمن تقدم علیہم نیز  
 این امام عالی مقام اندک اندک شقائق النعمان فی هذا البیان پس امام مالک

اذا جاء عن النبي صلى الله عليه وآله عن اصحاب النبي فاختار من  
 قولهم واذا جاء عن التابعين تراحمنا ههنا مقال افاده کرد که قول پیغمبر  
 همچون و چگونه در خود قبول و اخذست و قول صحابی نیز لائق آنست که  
 آنچه از ان موافق دلیل باشد اختیار نموده آید نه علی الاطلاق چنانکه من  
 تبعیض بران دلالت دارد و اختیار مزاحمت با اقوال تابعین یا بنا بر معاصر  
 است بر قول کسیکه امام را از تابعین می شمرد و معاصر را تقلید معاصر واجبست  
 که غالباً اهل یک قرن در افهام و عقول و نبی و اعلام متقارب یکدیگر میباشند  
 و در غیر مدلول اوله هر چند بر حسب اجتهاد خود کاری تواند کرد چه اجتهادش  
 دلیلست در حق و سه در سئله که در ان استفراغ جهد خود کرده حکمی بر آورده  
 است و لکن آن اجتهاد او بر دیگری خواه عالم باشد یا عامی واجب الاتقفا  
 مستقیم العمل ضروری الاخذ نیست و اگرست دلیلستش لطف باید فرمود و اگر  
 امام بهام منجمه تابعین نیند چنانکه قول مشهور جمهور علماءست پس مزاحمت امام  
 با آنها اذل دلیلست بر آنکه نزد و سه تقلید متقدم در شرع چیز نیست  
 اگر چه آن مقلد بالغت تقدم زمان و رتبه داشته باشد برین مقلد بالکسر  
 و این عین و فاق امامست باسلک اهل اتباع که حجت نزد ایشان منحصر  
 است در قول خدا و قول رسول و در موقوف و مقطوع حجت بنود لایسما  
 نزد مخالفت یا مصداقت با اصول و شد احمد این هفت قول از مقالات  
 امام درین مقام بر طریق انوفج نشان داده شد و الا شیخ محمد حیات  
 سندی را گفته است لو تتبعه لاسان النقول لوجد اکثر ما ذکره قال و دلائل  
 العمل بالخیبر اکثر من ان تذکر و فی الواقع نقول بسیار از امام و تلازمند  
 ایشان و دیگر متقدمین خفیه در کتب خفیه مذکورست که این مختصر حکایت

مردی از وی سئله پرسید و گفت آنحضرت صلعم چنین و چنان ارشاد  
 کرده است آنمرد گفت از رای خود بگو امام این آیه فرمودند فليحذر الذين  
 يخالفون عن امره ان تصيبهم فتنة او يصيبهم عذاب اليم و در بخاریست  
 بر رای از دلیل و تحذیر است از مخالفت امر رسول صلعم و وعید است بافتن  
 فتنه در دنیا و عذاب الیم در آخرت فلانی گفته و منجمه اسباب تسلیط فرنج  
 بر بعض بلاد مغرب و تسلیط کتار بر بلاد مشرق یک کثرت تعصب و تفرق  
 و رند اهب و تقلید رای در دین بوده قال وکل ذلك من اتباع الظن  
 و ما نقوی الا نفس و لقد جاءهم من ربهم الهدی انتهى گویم فتنه قدر  
 هندوستان که در سلسله در دلی شده و محیط غالب مدائن هندو  
 گردیده بنا بر آن نیز نزاع معان نظر بین قلائل و زلائل اهل مذاهب  
 است و مراد فلانی از بلاد مغرب اندلس و ما جو له است که در آن بلای عظیم  
 از دست فرنگ بر مسلمانان ریخته بود چنانکه مرثیه این مصیبت غمناک در ریخته  
 الالهیا مذکور است و مراد به بلاد مشرق حادثه بغداد است که بر دست اولاد  
 چنگیز خان ظاهر شده و در آن وقعه اسلام از پنج و بن برکنده گشته تا آنکه  
 غارتش هنوز روز افزون است و بالجملة علماء مالکیه نقول بسیار از امام  
 خود در رد تقلید و اثبات اتباع و رکت خود نقل کرده اند کتاب به علم این  
 عبد البر جامع غالب اشتمات این باب است و آما امام شافعی رحمه الله نقل کرده  
 پس که از وی سئله پرسید و گفت یدری عن النبی صلعم انه قال کذا و کذا  
 سائل گفت انقول بهذا شافعی لرزید و رنگ روئے او نار شد و گفت  
 و یحاث ای امض تعلنی و اے سماء تظنی اذا امرت عن رسول الله صلعم و لم  
 اقل به نعم علی الراس و العین نعم علی الراس و العین این دلیل است بر آنکه

گفته اند اما انما بشر اخطی واصیب فانظر وافی رأی فیکما وافی کتاب والسنة  
 فخذوه وکل ما لم یوافق فانکره واین صریح است در آنکه اصل اصول اسلام  
 همین دو چیز است قرآن و حدیث لا ثالث ولا رابع معهما وآنرا معیار اجتماع و  
 قرار داده و همین است مذہب اہل اتباع وخطا را بسوی خود اضافت نموده  
 و همین است قاعده مقررہ علم اصول کہ ہر مجتہد مخطی و صیب است و صواب با  
 یست نہ با جگنان و این کمال انصاف است از امام مالک کہ در اظہار حق  
 استہیار نکرد و ذرہ خود از بار گران تقلید ببرا ساخت و ہذا ہوشان  
 جمیع ائمۃ الاسلام قدیم و حدیثا دیگر فرمود لیس کل ما قال رجل قولہ ان  
 کان لہ فضل یلقم علیہ بقول اللہ تعالیٰ فبشر عبادی الذین یستمعون القول  
 فیتبعون احسنہ در اینجا تصریح است بآنکہ ہر سخن از اہل فضل در خود برتری  
 نیست و بران آیہ را دلیل آورده و این دلیل دال است بر اتباع حق  
 اقوال و قول احسن همان است کہ موافق کتاب خدا و سنت رسول معتبر  
 است پس بس و این دلالت رد میکند بر تقلید با حسن وجہ و ادراک و اثر  
 در قرآن شریف بسیار است و ردین خالص قریب نتیجہ برین مدعا  
 ذکر کردہ و حکایت تقلید از کفار امم سابقہ و ملل خالیہ و ملل بالیہ و شرک  
 ماضیہ نمودہ و در دلیل الطالب بیان فرمودہ کہ این داعضال برین  
 است از یہود بلکہ یہود خزیدہ و مصلوق حدیث التبتیین سنن من قبلکم الحدیث  
 بشاہدہ رسیدہ دیگر فرمود الزم ما قالہ رسول اللہ صلعم فی حجۃ الوداع  
 امران ترکتمہما فیکم لن تفلوا اما تمسکتم بہما کتاب اللہ و سنتہ بنیہ صلعم  
 و امر بنی نبی باشد از خدا و در اینجا دو امر نشان داده یکے قرآن  
 دو حدیث و ذکر ثالث و رابع نکردہ لان البدعۃ قاطبہ بعد مذکر ہا دیگر



ترسم نرسی کعبه ای اعرابی | کین ره که تو میروی برکت آری

ج

و فرمود اذیل اصحاب رسول الله صلعم اذا تقوا فیها فاصبر منها الی ما وافق الکتاب والسنة واین دلیل است بر آنکه قول پیچیکه حجت نیست گو صحابی باش قول همان قول است که موافقت با قرآن و حدیث دارد و این بان حجت است که جز بنی صلعم دیگرے معصوم نیست و حکم اجتهاد و در اصحاب و تابعین و تبع ایشان تا آخر یوم از ایام دنیایکست بنگمان متعبند اند کتباب و سنت و محتاج عرض مجتهدات و آرا نیستند برین هر دو اصل اصیل و فرمود ما کان الکتاب والسنة موجودین فالعذر علی من سمعهما مقطوع الا اتباعهما در یاب که اصرح تر ازین عبارت چه خواهد بود و این از براسه آن گفت که علم حدیث در عهد سعادت ممدوسه منتشر در افواه رجال بود تدوین نگرفته و اشتاتن فراهم نیامده و بناچار سی نزد عدم علم بسنت دران باب کار با جهاد میرفت اما بعد از او و این سنن مجموع گشته و شغل اشتات احادیث صورت گرفته کار با عرض آن مسائل اجتهادیه خیل آسان گشته است اکنون با وجود این هر دو حجت نیتزه و برهان قاطع اگر یکیه عمل براسه و قیاس و اجتهاد کند عذرش عذر لنگ باشد بلکه خود آن عذر مقطوع و مردود است و نیست او را مگر اتباع کتاب و سنت و الحمد لله که این کار از دست جماعه اهل حدیث قدیم و حدیثا چنانکه باید و شاید بر منصفه ظهور خراسیده و مقلدان از دریافت این سعادت محروم افتاده اند که با وجود صلاح ستم و دیگر مجامیع سنن و معاجم اخبار و مسانید احادیث اتباعش نمیکند و همان آتش تقلید در کاسهای خرد دارند

ق

سلف صالح تا دلیل از سنت می یافتند حکم براسه واجتهد خویش نمی کردند  
 و بر مخالف سنت خشم می نمودند و هرگز بتقدیم راسه بر روایت رضای می نمودند  
 و همین است اتباع و خلاف آنرا در عرف تقلید می نامند و فرمود ما من احد  
 الا و یذیب علیه سنة رسول الله صلعم و تعزب عنه فهم ما قلت من قول او  
 اصلت من اصل فيه عن رسول الله صلعم خلاف ما قلت فالقول ما قال رسول  
 الله صلعم فقولوا بسنة و دعوا ما قلت و این کلام را بار بار گفت و راسه  
 مفید آنست که هیچ احدی عالم جمیع سنن نیست امام باشد یا غیر او و بهم  
 دلیل است بر آن که فرعی باشد از فروع یا اصلی بود از اصول فقه چون  
 و میکه مخالف سنت مطهره افتد آنجا قول قول رسول است و قول بر قائل  
 که خلاف آن یافتد ترکش باید داد و تقلیدش نمی باید نمود و قائل باید  
 شد بموجب سنت باید شد و همین است مقصود شایع از تشریع و مراد  
 متبع از اتباع و گفت اذ اوجدتم فی کتابی خلاف سنة رسول الله صلعم  
 فقولوا بسنة و دعوا ما قلت و رینجا تصریح کرد بر ترک قول خود نزد خلاف  
 با سنت و همین است قول غیر مقلدان از عالمان حدیث که هر چه در هر  
 کتاب باشد خواه آن کتاب از امام شافعی بود یا از امام دیگر چون  
 خلاف او با سنت ثابت گردد در خورد گزاشتن است و بسنت کار بند  
 شدن و لکن مقلدان خلاف این قول اند خود کرده اند هر چه در کتاب  
 ایشان می یابند آنرا بدندان میگیرند و سنت مخالف آن مرقوم را تاویل  
 می نمایند و این عکس قضیه است چه مقرر آنست که عرض محبتات در هر زمان  
 تا قیام ساعت بر سنت و کتاب متعین است و ایشان عرض کتاب و سنت  
 بر محبتات میکنند فاین هذا من ذاک ۵

تجلیل باولی الالباب بودن کرد و دلیل شد بر آنکه متبع احسن اقوال  
 دانشمندست و متقلد آراسه رجال از اولی الالباب نیست و این خواهان  
 آنست که جمله عالمان حدیث و متبعان سنن خواه قدیم باشند یا حدیث  
 عقلاء اند و تارکان سنن و پیروان اخبار و رهبان زمن سفهار که  
 قول احاد است و متعبدان ملت را بر قول خدا و رسول ترجیح می دهند  
 و این را کمال عقل و دانش تصور میکنند حال آنکه از مرتبه عقل صحیح و قلب سلیم  
 بر اهل دور افتاده اند بے عقلی ایشان خود از بیان قرآن و آیات رتو  
 تقلید بر تالی قرآن همچو مهر نیم روز و ماه نیم ماه وضع و روشنست محتاج  
 بیان نیست و بر هر که غیر روشنست و به هر چند قرآن میخواند تالی قرآن  
 نیست و مخالف قرآن ملعونست بر لسان سید الانس و الجن و مرار  
 در آن حرامست و امام احمد را فرمود انتم اعلموا بالحدیث و الرجال فنی فافذاکان الحدیث  
 الصیح عندکوناعلمونی به ای شیئی که نیاور بصویا او شایع با حق اذهب الیه و این  
 غایت نصفتست ازین امام زیرا که و س استادت و احمد صبل شاگرد  
 اوست و لکن چون دریافت که تقلید از شیخ اعلم بحديثست و عمل در دیار  
 بر حدیث باشند بر غیر آن ویرا امر کرد با اعلام حدیث از هر راوی که باشد  
 و از هر راوی که بود زیرا که قبول روایت از رواته سنن تقلید رواه  
 نیست بلکه اتباع سنت و اسوه حسنه بر رسول رحمتست گو آن حدیث از فضله  
 بفاضل و از خادم بمخدم چرازسد به بیعتی گفته و لهذا جمعی از علماء حجاز و  
 شام و یمن و عراق اخذ باین مقاله کرده اند و هر چه از آن حضرت صلعم  
 رسیده است بغیر محاباة بدان اخذ نموده و بذهب شیرین کار اهل دیار  
 نزد ابانت حق و ظهور محبت مطلق میل نکرده اند و فرمود متی رویت عنی سوا

متقلد تا خراب باده آرا برستی شد | بگوئی آشنایان سنن بیگانه می آید  
 و مویید این قول است قول دیگر امام موصوف لایبهار الی شی غیر الکتاب  
 و السنة و هما موجودان و انما یؤخذ العلم من الاعلی این عبارت ندر میکند  
 باعلی صوت بر نفی غیر قرآن و حدیث اگر چه اجماع و قیاس چرا نباشد و دلیل  
 است بر آنکه سلف همین هر دو جهت را اصول دین میدانستند و همین است  
 حق حقیق بقبول و آننانکه قائل اند بچار اصل نزد ایشان غیر تقدیر  
 اجماع و قیاس غالباً بحجت ثم که دلالت بر تراخی و بعدیت رتبه دارد  
 مرقوم میشود مثلاً می نویسند که اصول الدین اربعه الکتاب و السنة ثلثه  
 الاجماع فله القیاس و باین طریق تفرقه میکنند میان این هر دو و میان  
 ما بعدهما و قبول اجماع نه مسئله اجماعی است که نزد سیکه قائل بحجت است  
 منتفی از برای استدلال می تواند شد چه امام احمد که هم رتبه هر سه  
 امام دیگر است بلکه امام جمله اهل سنت و جماعت و اعلم ایشان بحديث رسول  
 خدا صلعم و سب انکارش نموده و معتبر در اجماع اتفاق ائمه مجتهدین است  
 است نه اجماع متخلین و مبطلین و غالین و محرفین و جاهلین و سوء ولین ملت  
 و عبارت مذکور نهی است از بازگشت بسوئی غیر این هر دو اصل در صورت  
 نفی و اصل در نهی تحریم است و اخراجش در صورت نفی الیخ باشد  
 بر قاعده معانی و بیان و فرموده اذا قال الرجلان فی شیء قولین مختلفین  
 فطرت فان كان قول احدهما اشبه بکتاب الله او اشبه بسنة رسول  
 الله صلعم اخذت به لان مع شیئ یقوی بمثله و لیس مع الذی یخالفه مثله  
 و آین قول موافق قول اصدق القائلین است که در خیر الکتب نازل فرمود  
 فبشرهادی الذین یسمعون القول فلیتبعون احسنه و برین عباد و در آخر کریم

ذکر یافته و حوالہ منقول عنہما رفتہ و اما امام احمد کہ علی الاطلاق امام ائمہ سنت  
 و قد وہ صلحا جماعت ست نقل از وی درین باب فضول می نماید زیرا  
 کہ از اصول وی ایشا قرآن و حدیث بر جملہ اجماعات ست تا باقیہ چه  
 رسد و ہرگز از وی کتابی در فقہ مصطلح معروف و مدون نگشتہ عمل  
 بہ حدیث را در آخرین وی آوردہ چنانکہ از ترجمہ شریفہ او کہ در اتحاف  
 النبلا و ابجد العلوم و غیر ہما نقل عن القوم مرقوم گشتہ واضح ست و لکن تکمیل  
 ملایدر کملہ لایوک کملہ اینقدر گفتمہ میشود کہ ابو داؤد و یار یسید  
 الاوزاعی اتبع من مالک فقال لہ لا تقلدہ ینک احد امن ھولاء ما جاء  
 عن النبی صلا و احبابہ فخذ بہ ثمر التابین و بعد فالمرجل فیہ مخیر لفظ  
 بلفظ تقلید بر اصطلاح قوم کرد ورنہ وی تقلید را نمی شناسد و اخذ را  
 درست قسم منحصر کرد بنا بر آنکہ این ہر سہ جنس بسبب حدیث خیر قرون است  
 اند و اتباع صحابہ و تابعین ایشان بالا حسان بسنت مطہرہ معلوم جمیع است  
 ست پس اخذ بایشان ہمان اخذ بکتاب و سنت باشد لا غیر چه در زمن  
 برکات توأم این حضرات رواج این تقلیدات بود الون مفتیان فتوی  
 میدادند و در ہر شہر و دیہ یکے موجود بود کہ در دریافت مسائل و تعلم  
 احکام شراعی بوی رجوع میکردند و مقید باستفتائے واحد نبودند چنانکہ  
 در اعلام و حجتہ منفع شدہ ست و کیف کہ تقلید بہ یکے تخرہ تقلید ست و تقلید  
 را در ان زمان کسی نمی شناخت کہ تخریب کد ام گشت ست و چہ نام و نشان  
 دارد بلکہ اگر یکے دیگرے را استفسار از راسے او میکرد آن دیگرے روے  
 خشم میگرفت و سخت نفرت می نمود و علی کل حال این امام اہل قبول و نہال  
 درین عبارت پر بشارت تصریح بہنی از تقلید فرمودہ ابن القیم میگوید

اللهم صل على ما صححنا فلمواخذ به فاشهد لكم ان عقلي قد ذهب وعلى رؤس  
الجماعه اشارت بسوء سرمنود وشك نيت كهيج لا يعقل نيز اين كار نه كند  
كه در يك مسئله كيجان قول رسول صلعم بصحت رسیده باشند و در جانب  
ديگر قول غير و سه بود و سه سخن غير بشنود و چشم از حديث بپوشد تا  
به كسيكه بزيور دانش آراسته است و بلباس تقوى پيراسته چه رسد  
و مع هذا خود را سلمان و از امت رسول انس و جان بشرد اين چنين كس  
را فكر ايمان بهتر از اين مى بايد كرد و از خدا و رسول شرم و حيا مى بايد داشت  
باسگ طيبه بهم بودن و فرزانه شدن | بر تو اے زار ديوانه مبارك باشد

و تويد اين قول ست قول ديگر و سه رضى الله عنه اجمع الناس على ان من  
استبانت له سنة رسول الله صلعم لم يكن له ان يذهبها لقول احد شمول و  
عموم و اطلاق مفهوم اين مقول در خود و تامل ست كه اجماع را اضافت  
بسوء ناس كرده كه اعم الاعم ست و لفظ احد اختيار نموده كه از معجاني تا  
آخر امت بگمان در ان داخل اند و بران لفظ اجماع گزيده پس مقلده  
كه قائل اند بحجت اجماع اين قول برايشان حجت قاطعه ست و متبعان در  
اشاره اتباع خود را بجمعه اجماع نميد كه اجماع كند يا نكند ايشان اتباع قرآن  
و حديث را فرض ميدانند و اجماع مخالف كتاب و سنت را منكر اند و تقليد  
احدى از ائمه و ماموئين ايشان خواه مجمع عليه مقلده باشد يا مردود  
عليه ائمه حرام و بدعت مى انگارند

فما امن في دينه لمنا طر  
وهات حديثا احيد الروايل

دعواكل قول عند قول محمد  
ودع عنك نهبا صير في جوارحه

و اقوال امام شافعى درين باب بسيار است بندي از ان در دين خالص

برده فاما نشد حافظ ابن القيم گوید کذب احمد من ادعی الاجماع ولو یمنع من  
تقدیمه علی الحدیث الثابت وکذا نک نص الشافعی ایضاً فی رسالته الجدیدة  
علی ان مکلاً یعلم فیہ الخلاف لا یقال له اجماع قال و قال احمد ما یدعی فیہ  
الرجل الاجماع فهو کذب علی من ادعی علیه لعل الناس یختلفوا ما یدعی ربه و  
نیتة الیه فلیقل لانعلم الناس یختلفوا و لو یلتفت فی کذا هذ الفظه غرضک من جملة  
امام این بر دو امام عالم مقام انکار اجماع و انکار تقدیمش بر حدیث بصیرت  
تمام کرده اند پس احتجاج با جماع مجمع علیه نشد و نشد الحمد و کذا علامه شواکی  
در دلیل الغمام فرموده اکثر حکایات اجماع خرافات است انتهی مولویان و ملایان  
که عریان در تعلم فقه کذائی و تعلیمش بر میگردد و بر چه در کتابهای خود  
شان که حکم تقویم پارینه دارد موجود می یا بنده همه را جمع علیه اهل اسلام  
و جمله علماء اعلام از سابقین و حاضرین بلکه لاحقین می انکارند و مخالف  
خود را جاحد اجماع و منکر اتفاق می شمارند و حکم میکنند بآنکه جاحد اجماع کافر  
ست یا آنکه دلیل از او مقبوله برین معادست و ندارند غلط چاودیه زید و عروفا و یقه  
خاله و بکر نزد ایشان گویا بالائس عظمت آیات بنیات و سخن مطهره بیکسان  
ست و نفوذ بالله من الخدلان ابن القيم در ذکر امام احمد نوشته نصوح  
رسول الله صلعم عنده و سائر ائمة الحدیث اجل من ان یقدم علیها توهم  
اجماع مضمونه عدم العلم بالمخالف و لو ساغ لتقطعات المصوص و ساغ اکل من  
لم یلم مخالفان فی حکم مسئله ان یقدم جهله بالمخالف علی المصوص نهذا هو  
الذی انکره احمد و الشافعی من دعوی الاجماع لا ما یظنه الناس انده استبعد  
وجوده انتی یعنی وجود اجماع و اسکا نش در عقل مستبعد نیست لکن معلول  
علم بدان در خارج مستبعد است بوجوبی که در ارشاد الفحول و حصول الامور

لم یؤلف احمد کتاب فی الفقه و انما دون مذاهب اصحابه من افکاره و اقواله  
 انتهى و گفت امام احمد لا تقلدنی و لا تقلد مالک و لا الشافعی و لا الاوزاعی و لا  
 الثوری و خذ من حیث اخذ و انما اوزاعی و ثوری با نجت بر و که ایشان  
 نیز در این هنگام اصحاب مذاهب متبوعه بودند مثل امام ابو حنیفه و شافعی  
 و غیره و این حصص که مقلدان در چهار امام کرده اند اصلش یافته میشود و در  
 بران دلالت نمیکند بلکه بعد این هر دو امام و نظائر ایشان جمعی دیگر نیز  
 متبوع المذاهب بوده اند مثل ابن خزمیه که امام الامام لقب داشت و این لفظ  
 اعظم است در شنا و وصف از لفظ امام اعظم بخوبی این جریر طبری و غیره در  
 منابع مکمل جمعی کثیر بر ایشان داده شده است بعنوان عدم تقلید و بلوغ بر تبه  
 اجتهاد و کامل مطلق بلکه بسیاری از آنها اجمع بودند علوم را نسبت باممه بتبیین  
 سابقین و شروط اجتهاد را که در اصول فقه نوشته اند علی وجه الزیاده  
 حاصل داشتند پس حصص اجتهاد در چهار و حصص تقلید در آنها خون انفسان  
 ریختن و پرده آزر م از رخ برافکندن است و فرمود من قلة فقه الرجال  
 ان یقلد دینه الرجال فقه در لغت بمعنی فهمیدن است پس مقلد را در اینجا  
 بے فهم قرار داده و عدم فهم حمل است و لهذا ابن عبد البر و غیره مقلدین را  
 بر چند خود را عالم و انما یندیا دیگر در ایشان اعتقاد علم و فضل کند  
 خارج از زمره اهل علم داشته اند چنانکه غلانی در ابقاظ العلم بدان تصریح  
 کرده و همین حمل این طائفه را سبب نقار و بیم موجب انکار بر مقتضی سنت  
 و اخبار گشته و رند در اصل این هر دو گروه خواجیه تا شانند و وجهی صحیح  
 از براس این افراق و شقاق و نفاق و اخلاق موجود نیست شیخ ابی مر  
 این صنایع و بدائع و ایشان آورده است و از راه نجات بهادیه ملاک



هکذا انقله عنه تلمیذا لا ارفوی نقلته من تذکرة الشیخ عیسیٰ الجزائری انتحی  
 گویم این کتاب اگر درین روزگار میرآید امیدست که در شکستن کمر  
 سقلمه آن هر چهار مذہب بسند افتد و لکن اگر دست بهم نمید بدغم نیست  
 تیل و شیل و شک و اختتام و تراجم بلوغ المرام و شروع در ربیعہ و نحو آن  
 که درین عصر و ستمال غالب اہل علم و کمال و مجور از زمرہ جہالست  
 در دریافت این مفاد و جمع این مواد معنیست از حل اسفار و در سفار  
 و از تفحص فقہ حدیث و ردیاری و امصار و چون ثابت شد کہ ائمہ اربعہ  
 انکار و دارند بر تقلید و معذ و راند در عدم عمل بر بعض احادیث لاسباب  
 تقدمت و اعداها سبقت و ایشان از مردم قرون مشہود لما بالخیر اند و  
 غیرت این قرون بنص رسول مامون صلعم ثابتست و آنحضرت صلعم  
 علی الاطلاق از سباب سلیمین نمی کرده و بران و عید نموده از طعن و لعن  
 و ذم و ہجاء کہ شیوہ نامرضیہ طایفہ شیعہست منع فرمودہ پس مسلمانی کہ خود  
 را بندہ خدا و امت رسول خدا صلعم میگوید و کلمہ طیبہ شہادت بر زبان نمی آید  
 ہر چند جاہل باشد و در عداد عامہ بود ہرگز جرات بر استخفاف احوال  
 این ابرار نخواہد نمود تا بعلمار مسلمین لاسیما متبعین محمدین کہ را دیان احادیث  
 نمی از سب و شتم و لعن و طعن و ذم و غیبت و از الہ عرض اندام رسد  
 این گمان و در حق عالمان حدیث بے شبہہ مصداق ان بعض الطعن اثمہ بودہست  
 و سوادظن کار زنان امتست نہ مقتدیان ملت و اگر تیرہ درونے از  
 راہ نفسانیت و قوت ہمینیہ و رگبذ رعصبت بتلائے این معصیت عظمی و کبریہ  
 کبرجی شود باید کہ دست خود از ایمان بشوید این بلا از جمعی بر ملا شد کہ  
 نفوس قدسیہ حضرات ائمہ اربعہ را قیاس بر نفوس سیات آلود خود کردند

مذکور گشته و اگر یافته شود محتاج سند باشد از کتاب و سنت چه هیچ  
 اجماع و قیاس را بے نیازی از کتاب و سنت روزی روزگار نیست و  
 خود محال است که امت اجماع بر خلاف این هر دو حجت قاطعه کند پس هر سند  
 اجماعی که اصحاب را بر او بابت تقلید بدان می آورند اگر خلاف آیت  
 یا حدیثی یافته شود و معارض محبت نیزه افتد دلیل روشن است بر آنکه  
 اجماع مذکور صحیح نیست چه هر چند فوائد دلیل ازین هر دو اصل اصيل از  
 یکی است محال عقلی نیست لکن دور از خیال و بعید از واقع و مثال است  
 و چون خفا رخص یا خبر غالباً مقبول نیست اجماع امت بر خلاف آن یعنی  
 چه تأسیما و میکه آیات کتاب یا احادیث بسیار در آن باب در صحت و در اوین  
 سند اوله اهل سنت موجود و مکتوب و مقروء و محفوظ و متصل مرفوع و  
 مستند مقطوع باشد درین صورت دعوی اجماع در آن مسائل بنابر آنکه  
 در دساتیر فقه کذائی حکایت اجماع بر آن احکام موجود است و در برابرش  
 این حدیث صحیحین و نحوهما مقصود نیست بلایستی است که اگر آسمان بترقد و  
 زمین بشکافد دستارگان بریزند و در نباشد و آن کدام عالم با نام  
 یا مقتدی یا ماموم است که از خطا و راجتداد و در رسا خود و مخالفت با پیش  
 بنا بر وجود اعدا سابقه و وجوه متقدمه یا فقدان آن امور معصوم بوده است  
 فلانی گفته ان اسلف کلهم علی ذم الراي و القیاس الخالف للكتاب و السنة  
 و انه لا یعمل العل بدلائل و لا قضاء قال و قد جمع ابن دقیق العید المسائل التي  
 خالف مذهب كل واحد من الائمة الاربعة فيها الحديث البیهم افراد و اجتماعا  
 فی مجلد ضخیم و ذکر فی اوله ان نسبة هذه المسائل الى الائمة المجتهدین حرام  
 و انه یجب علی الفقهاء المقلدین لهم معرفتها لایغزوها الیهم فیکذبوا علیهم

انہی بارانیز بخاری میگویند کہ اجداد و آبائے ما غفر الله لنا ولهم بموطن این  
بزرگوار بوده اند امید دارم کہ از برکات این شرکت محروم نباشم

مر از زلف او موی بسندست | فصولی میکنم بوسے بسندست

و دیگر امام لاثانی مسلم بن حجاج قشیری ست درسند و وصل و دو یا چار یا شش  
مستولده شدہ و این سال از سنوات قرون مشہود لما بالآخر و در سند و وصل  
و شصت و یک انتقال بچو از رحمت ذوالجلال نموده و پنجاہ و پنج سال زیست  
کرده شاگرد امام احمد و امام بخاری ست کتاب صحیح او ہم یصح امام بخاری  
باشند و امت اتفاق کرده ست بر قبول آن ہر دو و بیچ کتاب بعد از کتاب  
مذاہل مجہدہ در رتبہ این ہر دو صحیح نیست در حجبہ بالغہ گفتہ من ینہون امرہا  
فہو مبتدع متبع غیر سبیل المؤمنین و این چیز دیگر ست کہ کسی زعم کند کہ نزول  
قرآن از برائے فال گرفتن و بوسیدن و بر سر نهادن ست و وجود صحیح  
بخاری مثلاً از برائے ختم خواندن در ابوال و اسقام ست نہ برائے آنکہ  
در معنی قرآن تدبر رود و عمل بموجب آن واجب ست و کتب حدیث صحیحین  
و چہ غیر آن از برائے تائید مذاہب مستحدثہ ست و رد نمودن نزد خلان  
با قوال ائمہ و رجال نہ برائے تسک بست مطہرہ در جمیع احوال و دیگر ابواب  
سجستانی ست صاحب سنن و تہمتان دیسی از بصرہ ست نہ این سیستان کہ از  
بلا و غریبہ ہند ست و میان سند و ہرات متصل قندہار واقع شدہ این  
خلکان در اینجا غلط کرد کہ او را منسوب باین بلدہ ساخت وے درسند  
و وصل و دو پیدا شد و این زمان ہمان زمان قرون خیریت ست از  
آز شد تلامذہ امام احمد بود کتاب سنن خود را بروے رضی اللہ عنہ عرض کرد  
خیلے ستحسن افتاد و امام احمد از وے حدیث غیرہ نوشت و فائش درسند

فیجری  
مہر

مہر

و ابوال

و بصحت ناجنسان و شیعیان و دیگر فرق ضاله که بندگان در هم و دنیا را  
اند هم و نار را از برای خود اختیار نموده اند و انصاف و عدل را بیکطرف  
از صفه خاطر خود ستوده و دین را موهوب گرفته و لباب را از قشر باز  
نشناخته و چنانکه حالت این ائمه اربعه مجتهدین است درین ملت است همچنان  
با برای ائمه حدیث لایما اصحاب اصحاب شش گانه بلکه نظار ایشان است  
که جمیع ایشان اساطین دین بسین و سلاطین ممالک شرع متین بودند و  
بار من و کرم ایشان برگردن جمله امت سابقه و لاحقه این ملت ثابت و  
محقق است بلکه ایشان اقدم و اکرم اند از دیگران که نه باین مناصب علمیه  
در علم سنت رسیده اند بلکه اعمارشان در سرکار و بارتدوین آرا و احوال  
ضائع گشته و انفس حیات مستعار در تعلیم و تعلیم فقیهات روزگار بسر شده  
و میشود و این را کمال حقیقی و تشرع نفس الامر می زعم کرده اند و کحول  
و کافورۃ الا بالله آن یکے در صد و جمیع سن صحیح و تبلیغ آن بابل زمین است  
و این دیگر دریغ اقیاع فتن و آثار عین

جو هر جام جم از طینت کان دگر است تو توقع ز گل کوزه گران بیداری  
علی الخصوص امام حافظ الاسلام امیر المومنین علم شریف حدیث محمد بن اسماعیل  
بخاری رضی الله عنه که در سنه یکصد و نو و چهار متولد شده و این  
سال داخل در زمان قرون مشهور لنا باخیر است علی القطع و وفات شریفتر  
در سال دویصد و پنجاه و شصت بود و ده شصت و دو سال زندگی کرد  
و او شاکر و رشید امام احمد ائمه الاربعه است بعد از دفن قبرش  
تا مدت دراز بوی مشک میداد

کمال نهشین در سن اثر کرد و گرنه من همان خاکم که هستم

بر طوائف مسلمین و حکم طاعن و ستخف ایشان بلکه جمله محدثان همان حکم مسی  
 ادب و تارک حفظ مرتبت بحق ائمه اربعه است بلا تفاوت و فرق پس چنانکه  
 به ادب با ائمه اربعه محرم است از سعادت و این همچنان گستاخ در حق  
 ایشان مردوست از درگاه عالیه خداوند کونین چه چنانکه ازین  
 جماعات مبارکه اصحاب قرون مشهور و لها بالخیر بوده اند و قد قال تعالى  
 و الذین جاءوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا  
 بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک غفور رحیم و چنانکه  
 امروز بلکه از عمری دراز میان مقلدان ائمه اربعه و قائلان روایات  
 مرویه این قول رجال نقار و شتمار و تعصب و تعسف و انکار و حیت مذموم  
 و مشارب مشهور میگردد و همواره موجود و روز افزون است خیال نباید  
 کرد که در عهد سعادت عهد ائمه اربعه و این محدثان نیز همین ماجراییست  
 بلکه بر رغم این جرگه ناتوان بنیان خدا دشمن و کونه نظران مقلدن  
 میان ائمه و ائمه غایت الفت و اتحاد و موافقت و واد بود و هر یک  
 لب به شناسی دیگری در حضور و غیبت تقریر و تحریر میگوید و اینست  
 کتب طبقات محدثین و تواریخ ائمه مجتهدین خدا را ساعتی در مطالعه اش  
 صرف باید کرد و پی بحقیقت حال باید برد و احیاناً اگر کسی از اهل حدیث  
 مثلاً در حق تقی از نقار کلمه لئین بین گفته باشد اساسش بر ذب از  
 دین بسین بوده است نه بر نفسانیت با هم چنانکه جمله زعم کنند و آن کلمات  
 قاصح در نفس کمالات آنان یا اینان نیست لاسب سبقت ذکر باشد

کار یا کان را قیاس از خود گیر | اگر چه ماند در نوشتن سیر شیر  
 صحت مصیبت در دین که بعد از هزار سال مثلاً قومی نمایان شد که جاره

دو صد و هفتاد و پنج بوده و سه در سن خود در باب صد و نهم از  
 کتاب الزکوة حرف شکفتی گفته است و نوشته شدت ثناء بمصر ثلثة عشر  
 شهرا نایت اترجة علی بعلی بقطین و صیرت علی عدلین انقی دیگر محمد بن  
 عیسیٰ ترمذی حافظ مشهور است در سنه دو صد و نه متولد شده و این سال  
 در عهد اقرن مشهور و لما بالخیبر است و در سنه دو صد و هفتاد و نه متولد  
 فرموده و سه شاگرد امام بخاری و امام مسلم است و بخاری از و سه شاگرد  
 روایت نموده لکن خارج از صحیح و کتاب جامع او مخصوص است بزمایان و مختصر  
 و خطای که در غیر آن نیست و دیگر ابو عبد الرحمن نسائی است در سال دو صد  
 و چهارده یا پانزده پیداشد این سال داخل است در سالهای قرون  
 مشهور و لما بالخیبر و سه شاگرد ابو داود است و او را گفتند توازن ساریستی  
 گفت نعم الرجال من النساء و فاتش در سنه صد و سه بوده و دیگر محمد بن  
 یزید معروف باین مذهب است در سنه دو صد و نه که بمجلسه اعیان زمانه خیریت  
 است از کمن بطون بر سفینه ظهور آمده و در سنه دو صد و هفتاد و سه  
 بمجاور قرب خداوندی جل جلاله شتافته تراجم حافله این خیرة البصیرة و صفوة  
 الصفوة در حیطه بذکر الصحاح الستة و در امتحان النبلاء و در ابعاد العلوم  
 و غیره مذکور و مرقوم است و نقل از حافظ ابن حجر گذشته که زمانه تبع تابعین  
 تا حد و دو صد و بیست سال بود و این تجدید بر بنابر سه قرن خیریت است  
 و اگر قرن رابع را که مدلول حدیث مسلم است برین هر سه قرن بیفزایند  
 جمعی هم از اکابر محدثین که بعد از طبقات این ائمه سته آمده اند نیز در این  
 داخل باشند و علی کل حال اصحاب صحاح سته لاحق ائمه اربعه اند در دخول  
 در زمین خیر و قبول بر چند که بعدیت از من و انکیر ایشان باشد و فائز اند

در سنه

در سنه

در سنه

## بر سبب و خطاب خود میشود

اعلمه الروایة کل یوم	فلما اشتد ساء عدا رهانی
----------------------	-------------------------

چند بتصریح جمعی از محققین علماء جراحات اهل عصر بحق اهل عصر بانگ می‌نگام  
ست و از اعتبار و اعتماد و بر طرث ثمام لکن درین مقام بلای بس عظیم  
که دامنگیر اهل این زمان اخیر شده که اسرع است در تکفیر مخالف خود بجز و خلاف  
در بعض مسائل فروعیه اجتماع و قطع نظر نمودن از دیگر محاسن و مکارم و  
فضائل آن مخالف و آیین بلوی تا آنجا عام گشته که علاوه مقلدین و متبعین  
که این بهنجار در گفتار و رفتار و صف لایفک ذات ایشان است بعضی اهل  
حق و ارباب صدق نیز گاهی در آن مبتلا میشوند و تعصب مخالف ایشان را  
بوجه عدم تعظن بکیادت آن طائفه فاحشه بر سر قیل و قال می‌آرد با آنکه  
ما موریم با آنکه در شرط و مکره و مختار و غیره اسن اطاعت خدا و رسول از دست  
ندیمیم به تحریک او غافل و غافل و پیر و پیر و بی حفاظان دین گداز از جازویم

اگر ز کوه فر و غلطه آسیا سنگ	از عارفان است که از راه سنگ بر خیزد
------------------------------	-------------------------------------

غالباً بنا بر تکفیر غیر درین زمان نزد مقلدین مذاهب بر مخالفت غیر با ائمه  
مجتهدین اربعه در فروع مسائل دین است یعنی هر که تسک بحدیث کرد و آن  
حدیث مذنب را سه را مردود ساخت بے تکلف بروی حکم کفر میکنند زخمی او  
و بهر چه و در جمعی چند در غلطان او را استحقاق بحق امام می‌شناسند و علما امام پیش ایشان تبران  
رشد است گویند امام چشم ایشان چون رسول واجب الطاعة بوده است و عصمت  
او در فائحه الکتاب نازل شده و آیین ستم بحق است از ایشان سبحانه این  
در و ایشان زیر که این مخالف را سه معتقد سنت و عامل بحدیث و داعی بسو  
سنت است پس لا اقل مرتبه او در دین کمتر ازین مقلدین نمی‌تواند شد و حکم

اہل علم می پوشند و پیشہ فضیلت می گزینند و فتویٰ بر راس گزشتگان و  
 اجتماع پدران سیدہ و در انتصار مذاہب کسے کہ خود را مقلد آنها میگویند  
 از حقائق ایمان میگزرد یعنی برد کردن بر مسائل احادیث و دست زدن  
 بباطیل و سبب میشود در سباب سلف صالح و اوزار دیگران را با اوزار  
 خود یکجا میکند و میدانند کہ اگر کسے ناجی ست ہمین وسے و اہل غلہ وسے ست  
 باقی ہمہ ہا در ناراند و بے اعتبار و لاجول و لا قوۃ الا باللہ و جمعی دیگر  
 نافع شدہ ست کہ دعویٰ عمل بحدیث میکنند و در ذیل رد و تقلید قیل و قال  
 دراز و بارہ ائمہ اربعہ ہدی و نظائر ایشان از سلف صالح آغاز کردہ  
 و از حد و دست مطہرہ تجا و زخمودہ در اخذ و دہلاک سرگون افتادہ  
 ست و بہ نابایستہا محلی گردیدہ خیال میکنند کہ مگر اتباع نام ہمین کار ست  
 کہ سلف است و ائمہ اورا بشر یا کردہ شود و زبان را در بیان شائب و  
 ساری ایشان مطلق العنان گردانیدہ آید فانا لله وانا الیہ راجعون  
 حق صریحی و صواب صمیمی کہ در میان غالی و جانی باشد چنانکہ ایمان میان  
 خوف و رجاست از میان بشد و غار بجای گل نشست و نفوذ باللہ من  
 سخطہ باللہ العظیم بے شبہہ عمل بحدیث شریف مانع ست از غیبت و بدگوئی  
 و زبان درازی و شوریدہ سری و دہن دری و جملہ معاصی زبان  
 و ارکان و ہرگز مقتضی صد و راین افعال ناشایستہ و اقوال نابایستہ و  
 حق اکابر دین و ایمان نیست این کار با بہ کسے مبارک باد کہ دعویٰ اجتماع  
 میکند یا سر و تہجد می سراید و اجتماع وسے معنی بسبب مسلمان و تکفیر مومنین  
 و لعن محدثین و طعن متبعین بلا وجہ موجب از ادلہ شرع ہمین و بلا داعی ضرورت  
 در مناظرہ دین ست و باین خدیعت و کیا دت حامل جمعی از طلبہ علم و اہل علم



يعني موسى رانمي رسد كه كثير اللعن باشد و فرمود ان اللعائن لا يكونون  
 شهداء ولا شفعا يوم القيامة و اين هم نزد مسلم است و فرمود ان شهود  
 الناس عند الله منزلة يوم القيامة من تركه الناس اتقاء شوه و في رواية  
 اتقاء فحشه و اين حديث متفق عليه است از روايت عائشة و فرمود ان  
 العبد يتكلم بالكلمة من سخط الله لا يلقى لها بالاً كما يهوى بها في جهنم رواه  
 البخاري عن ابى هريرة و در روايتي متفق عليه باين لفظ آمده يهوى  
 بها في النار أبعد ما بين المشرق والمغرب و ابن مسعود گفته است حضرت فرمود  
 صلح سبب المسافر فوق و قتاله كفر و اين متفق عليه است سبب بمضي  
 و شتام و هي است و فرمود من حسن اسلام امره تركه مالا يعنيه رواه  
 مالك و احمد عن علي بن الحسين و رواه ابن ماجه عن ابى هريرة و الترمذي  
 و البيهقي في شعب الايمان عنهما و فرمود ليس المؤمن بالطعان ولا باللعان  
 ولا الفاحش ولا البذي رواه الترمذي و البيهقي عن ابن مسعود مرار  
 بنده از تكلم بلام لا ينفع است و در حديث ابى سعيد و جابر مرفوعاً آمده الغيبة  
 اشد من الزنا الى قوله و صاحب الغيبة ليس له توبة رواه البيهقي في شعب  
 و فرمود من يضمن لي ما بين ايديه و ما بين ارجليه اضمن له الجنة رواه  
 البخاري عن سهل بن سعد مرفوعاً و فرمود من ترك الكذب و هو باطل  
 بني له في ربض الجنة و من ترك المراء و هو حق بني له في وسط الجنة و  
 من حسن خلقه بني له في اعلاها رواه الترمذي عن انس مرفوعاً و قال  
 هذا حديث حسن و كذا في شرح السنة و في المصابيح غريب ريفيع بمعنى  
 ناحيه است كه در خانه باشد نه بيرون آن و مراد بمراد خيال است در عين  
 و احاديث درين باب بسيار است و دلالت دارد بر آنكه مسلمان را كافر

اجابت اور اسے امام یا ماموم را نہ از جہت خصام ولداد با امام است بلکہ بنا بر  
 آنکہ حکم اصنام را مخالف حدیث صحیح یافته است کہ امام را نرسیدہ بود یا بعد  
 مگر عذر سے صحیح از عمل بر آن مانع شد پس امام عند اللہ معذور بلکہ بنا بر فطای  
 اجتہادی خود ما جورست و این کس کہ جملہ عذرات از وسے زائل شدہ اند  
 اگر تبرک قول امام در ان احکام نیرد از دو کار بموجب حدیث صحیح رسول مختار  
 نکند غیر معذورست بلکہ مازور پس تکفیر این غریب ازین مقلد پیشگان  
 ستم بر جان و مال و ایمان است ہرگز پاسخی ازین تکفیر و معذرتی ازین تقصیر  
 نزد خود ندارند مگر آنکہ اطاعت امام را در ہر فقیر و ظمیر و در رنگ اطاعت خدا  
 و رسول با ثبات رسانند و نہ خط الفتاد و چون نتوانند رسانند خود را  
 و این تکفیر می افتد زیر آنکہ آنحضرت صلعم فرمودہ است ایما رجل قال لا خبیۃ  
 کافر فقد باء بہا احدیہما متفق علیہ من حدیث ابن عمر در نہایہ گفتہ  
 باء بہا ای التزمیہا و رجع بہا و در بعض نسخ مصابیح بجای بہا بہ آمدہ و  
 مرجع ضمیر کفرست یعنی اگر مخاطب بدان کلمہ کافر نیست قائل کافر میشود و این  
 و میدی است کہ مقادرت قدر آن نتوان کرد و در حدیث ابی ذرست  
 مرفوعا لا یدعی رجل رجلا بالفسوق ولا یرمیہ بالکفر الا ان ردت علیہ  
 ان لو یکن صاحبہ کذلک و این نزد بخاری است و در حدیث متفق علیہ از  
 ابی ذر بطریق مرفوع مروی است من دعا رجلا بالكفر او قال عدو الله  
 ولیس کذلک الا حاکم علیہ مراد بدعوت کافر گفتن است و معنی عار آنست  
 کہ رجوع علیہ ما نسب الیہ و در حدیث انس است کہ آنحضرت فرمود صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم المستبان ما قال فلی البادی ما لویق المظلوم و رواہ مسلم  
 و در حدیث ابی ہریرہ است نزد مسلم مرفوعا لا یبغی لصدیق ان یکون لعانا

وکافر تاویل و گفته اند که کفر تصریح کفر بواح است و کفر تاویل بدعت است  
 صاحب خود را از اصل ایمان بیرون نمیکند و سه را بشهر پیش آمده است  
 و فهم او از دریافت مدلول اوله و مضموم مضموم کوتاهی نموده پس  
 و سه در آن تاویل بدعی در غرور و پوزش پذیری و بیست گیرگشت ویرا  
 نصیحت باید کرد و باز از شبهات و تقاصیر او در معرفت کیفیت استدلال  
 و طریقۀ احتجاج باید پرداخت و هرگز از ایمان خارج و در دائرۀ کفر  
 و تکفیر داخل نباید نمود که امر بکفر کسی خانه بر اندازد کفرست و جرات عظیم  
 و جنایت فحیمست بر مسلم مومن امام ربّانی در و بیل انعام ارشاد میفرماید  
 ان التكفير لثلاثة من المسلمين بسبب مقالة قالوها بشبهة عرضت لهم  
 مما لا تحمل لمن كان يؤمن بالله واليوم الآخر ان يقع فيه ولا سيما قد توعدت  
 الدائرة في تكفير التاويل للدهوية الحادثة بين المسلمين بسبب الخلاف  
 الناشئ بينهم حتى ترى المسئلة التي فيها قولان لاهل العلم قد وقع  
 التكفير من كل طائفة لاخرى مع ان الحق الذي يريد به الله هو احدى القولين  
 لا محالة فاحدى الطائفتين مخطئة في تكفير الاخرى بلا شك والتكفير  
 خطره عظيم لما صح عنه صلواته قال من قال لا خيه ياكافر فقد باء بها احدهما  
 و المراد انه اذا كان المقول له مستحقا لذلك فقد وافق القائل ما  
 في الواقع وان كان غير مستحق لذلك فما كفر القائل لانفسه فهل يقدم  
 مسلم حريص على حفظ دينه على مثل هذا الخطر العظيم اذا تقرر هذا  
 فتكفير التاويل شئ لم يأت من الله به ولا يثبت لنا رسول الله صلوات  
 نها ناعنه نهيا عاما وما ورد في فكر بعض اهل البدع كالتحارج و نحوهم  
 فالواجب الاقتصار على الوارد من دون مجاوزة له فان ذلك من السبل

و فاسق نباید گفت و طعن و لعن نباید کرد و زبان را از حق و بذر و کلمه  
 سخن خدا و لایق و غیبت و دیگر باطل زبان و حصائد لسان نگاه باید  
 داشت و از جدال در دین بر کران باید بود و رسول خدا صلعم چنین میفرمود  
 و هر که بدان موفق است بوجوش کار بند میگردد و لکن درین صد سیزدهم  
 از هجرت که شش ماه سپری شدن آنرا باقی است غالب ناظرین در دین و  
 مناظرین با یقین مرتکب این همه امور مقدمه در رسائل و مسائل میشوند  
 و کان لآنسان اکثر شی جد لا غرض که سخن در مسئله میرود و مخالف را بر زبان  
 و بیان بهرنا بایست یا میکنند و بجه محابا کافر یا فاسق یا مبتدع یا جاهل میگویند  
 و بالوای غیبت و سب و شتم آبروی ایمان خود می ریزند و ندانند که فریاد  
 شغال و بال شغال است و سباب فوارة لغت بیش نیست آنچه دیگر را بدان  
 وصف میکنند اگر و در نفس الامر آنچنان نیست که خیال بسته اند و گمان  
 نموده بلا شک و شبه خود در خود و آن کلمات کلمات سمات میشوند و از ایمان  
 برآمده در دایره رد می افتند حالانکه در شرع حکم جان و مال و عرض  
 همان حکم واحد است عامه را بگزار که خود مستحق التفات و خطاب نیستند آنان  
 را بعین که خود را در خواص اعتقاد میکنند و نزد محکم در مسائل مختلف فیها و  
 محدثات امور که خود را قائل و فاعل آنند مخالف خود را که دلیل از کتاب  
 و سنت می آرد و اضافت بکفر و کفری می نمایند این جرئت از گروهی بوجود  
 بوده که دیانت خود را تلوی و تلاعب گرفته است و همچنین کرده دیگرست که خود را  
 منقلب از برای جواب ایشان ساخته و در برابر ایشان همین بزه بردخته است

چه قدر بدست و دست به پیت دویده ام  
 به کجا رسیده تو به کجا رسیده ام سن

حالانکه محققین از علماء محمدین و شافعیین فرق کرده اند در میان کافر قهرج

و مرجع و لهذا سنیان تکفیر ایشان نکرده اند و مثل بدعت زیدیه که در  
فروع حنفی و در اصول معتزلی بوده اند و مثل تفصیل که بدعت ایشان  
بسرحد کفر نمی کشد و قس علی ذلک و مثل حنفیه مستعصبه جامده بر تقلید و اخوان  
ایشان از مقلدین سائر مذاهب که هر چند تقلیدات رجال از بدعات  
ضلال و ابطال باطلاست اما هیچ محدث شخص معین را از ایشان تکفیر نکرده  
بلکه همین قدر میگوید که تقلید شرک است در دین و از کفار ماضین منقول  
شده آمده و حرام است اخذ بدان در عمل و قول بنا بر حصول اسارت  
ادب بجناب سید المرسلین و اقرا بر آنکه اربعه مجتهدین یعنی بعد از علم  
بحدیث صحیح و اگر حدیث در آن باب معلوم نیست و نیست در دست مقلد  
مگر همین مذہب امام یا شرب کدام ماموم پس و تا بلوغ حدیث معتد است  
آنکه جمود بر آن پس از آنکه دو اوین سخن و ستمال طلبه زین باشد  
و با و فی توجیه کتب این علم شریف بدست می تواند آمد و علماء اهل  
حدیث از مدرسین و مؤلفین موجود باشند و قادر اند بر بیان مسائل  
و احکام موافق ظاهر کتاب و سنت معذرا اگر یکی نقصاً یا حمیت و  
جمللاً یا نفسانیت و عصبیت دیده و دانسته تقلید را با اتباع اختیار میکنند  
و کلمات نابایسته و الفاظ اسارت ادب نسبت باصحاب سنت صحیح بر زبان  
می رانند و میگویند قال قال بسیارست و من حدیث را در برابر کلام امام  
یا امام کلام قبول نمیکنم و لاعن و طاعن و سائب و قاض و جراح ایشانست  
این چنین کس بچه شبهه کافر بواج در غور و گشتنی و گردن زدن است و از دایره  
اسلام چون تیر از گوشه گمان بدرجسته است و از ایمان در رنگ شمع از  
عجین مارق شده و حلقه بیرون و راقدا و متعذک بهم ضرور نیست که

للمسلم الذي جعله مسلم فصولاً فمن رام ان يطرح نفسه في هذا الهوة فلا لعله  
 انتهى كلامه اشرف حاصل آنکه حکم بکفر دیگر که اقرار با یمان میکند و در ظاهر  
 مسلم است هر چند مبتدع و محدث باشد نباید کرد و بدشنام و کلام فحش  
 انضمام در حق و ستم حکم نباید نمود غایت مافی الباب آنکه هر قول و عمل که  
 شارع قائل و فاعلش را کافر نموده روایت آن منع نیست بکسر لکن  
 علی التعمین نگویید که فلانی که این کار میکند یا کرده است پس و کافر شد  
 بجهت عبارت در امثال این مقامات آنست که چنین گوید شارع علیه السلام  
 این کار را کفر گفته و بر بجا آورنده آن لفظ کافر اطلاق فرموده مسلم را از ان  
 اجتناب لازم است پس بس و بر همین قدر اشارت و بر روایت آن حدیث بلفظ  
 اقتصار نماید مثلاً تارک نماز را که عمداً نماز نمیکند می تواند گفت که در حدیث  
 آمده است من ترك الصلاة متعمداً فقد كفر یا کیسه را می بیند که پیش کا هن  
 میرود و او را راستگو می پندارد او را می تواند گفت که در خبر است من  
 آتی کاهناً فصدقه فقد كفر لما انزل علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا هر که شارع را بالتخصیص  
 حکم بکفر نموده مثل خوارج بر آنها حکم بکفر می تواند کرد علی الاطلاق لا علی التعمین  
 اهل سنت و جماعت که رافضه را کافر میگویند حکم برین جنس کرده اند بر عیان  
 ایشان اگر چه میدانند که فلان رافض مثلاً شدید الرفض است و مصداق  
 کفر لکن ضرورت چیست که او را بالتخصیص کافر گفته آید بدتر از یزید پلید که خود  
 بود اهل احتیاط و تقوی با وجود علم باحوال کفر او از لعن او زبان درخت  
 اند چنین در باره اهل بدعت احادیث ذم بدع و مبتدعین را روایت  
 می نمایند و حکم آن بیان میفرمایند و شخصی خاص را مصداق آن مقرر  
 نمی کنند و بعضی بدعات چنان است که بعد کفر نمی رساند مثل بدعات معتزل

عدو اسیر تقصیر شده اند و از دولت ایمان کامل و اسلام خالص فقیر

گردیده ۵

حسن سبزی بخط سبز مراد اسیر	دام هم رنگ زمین بود و گرفتار شدیم
----------------------------	-----------------------------------

اقل قلیلی می نمایند که حمایت الهی ایشان را دست گرفته بر راه راست حق و صواب آورده است و از اسباب حمیت جاہلیت و غفلت در دین و جمود بر خلاف سنت سید المرسلین و تقصیب مذہب آن و این دورتر انگذده و الا فقیہہ کذا ای باشد یا متبع کذا ای ناگزیر است که و سے در بعض مسائل که از خرد سالی ذہن نشین او بوده است و در کتب اطفال بر آن عقیدہ نشو و نما یافته جاہد نباشد صد آید بر و سے تلاوت کنی یا هزار حدیث بخوانی از مختارات خود مسترزل نغشو و لاھن رحمہ اللہ تکلای رجوع از عقاید و مذہب نزد و وضوح حجت و ظہور بر ہاں غایت سعادت انسان است در سلف صالح جمع جم در غیر یک موضع رجوع کردہ اند و امر وزیکہ در برابر دیدہ نمیشود کہ محض براہ خلوص این کار بکنند بلکہ در ہر مسئلہ کہ کسے با و سے طرف شدہ است بر و سے فرض عین است کہ اگر چه ہزار جاہد راں بحث و مناظرہ پالغز بخورد و زہار اقرار بقصور فہم خود اند راں باب نکند و واجب است کہ ہر کہ جواب کہ دام رسالہ یا کتاب او نوشتہ است گو دلیل آنجہ آورده باشد و حجت نیزہ همچو آفتاب نصف النہار آشکار ساختہ ہر گز آنرا پذیرا نکند و آنچه از روز اول سرانیدہ است خواہی نخواہی در اثبات و تاویل و توجیہ آن بہر شیش بیا و یزد و بتسوید اوراقی چند نام جواب نگاری در چند مردم بازاری بر آرد ہر چند اہل علم و معرفت بران خندہ زنند و آن پاسخ ناصواب را سخریہ گیرند از علماء وقت و فقہاء عصر کہ دعوای

فردے را از افراد این قوم علی التبعین کا فرگفتہ آید و بر سے تسجیل و توثیق  
 بکفر فرمودہ شود و اینجانیز جاوہ اتباع سنت بیمودن و برہمان مقدار سابق  
 اقتصار نمودن کافی ست زیرا کہ جامعہ سنت صحیح بلا اعدار صحیح خود کا فر  
 سیکر و دہر کہ باشد و ہر کجا کہ باشد خواہ کسے اورا کا فر گوید یا مگوید یا نہیں  
 جابد بر تقلید و قال و قیل بعد از وضوح دلیل و بلوغ حجت ہر سبیل کہ  
 باشد از راہ نبض حدیث و سخط سنت کا فر ست بلا شک و شبہ ہر کہ شہر  
 و ہر کجا کہ باشد طریقین درینجا راہ کج گزیدہ اند خود واپوار و آراہین  
 سبب و موجب این گمراہی گشتہ ۵

من از بیگانگان ہر گز نہالم | کہ با من ہر چہ کرد آن آشنا کرد  
 شلوہ از اہل بدعت ارباب را سے نیست کہ این تکفیر و تضلیل از جانب  
 ایشان بحق اہل سنت و اتباع نیزیکے از بدعات ضلالت ست جہنی کہ دیر  
 می رود از جامعہ انیت کہ خود را عامل سنت خیال کردہ اند و بر خلاف سنت  
 صحیحہ نزد بحث و مناظرہ با ہمتدین از اہل را سے واقترح ایشان زبان  
 و دہان را با فراط و تفریط سخن آشنا می سازند و از براے بدشگونی غیر  
 بینی خود می تراشد ۵

تو جمع باش کہ مارادرین پریشانی | حکایتی ست کہ از خویش میتوان کردن  
 کاغذ عوام این جماعت کہ مرتکب این کار میشوند درینجا جاوہ صبر و شکیب  
 و حفظ لسان سپردہ اوزار خود را بر سر این طائفہ می انداختند و بکرمیہ  
 تنبوع با تھی و اٹٹٹ فتکون من اصحاب النار تسلی خاطر خویش حاصل میساختند  
 و لکن ابلیس پر تبلیس تا توانست با ہر طائفہ بازی کرد چنانکہ در تبلیس بلیس  
 ابن جوزی تفصیل این اجمال علی وجہ الکمال مذکور است جمہور در دام این



و مکانه این طائفه نای و نوش را باده و لایحیق المکر السیعی لا باهله  
در کاسه هوش ارزانی میدارند شنیده باشی که درین روزگار همت  
بعضی روسا را مدار ذیول و سیول عمل بسنت و فقه حدیث از کجا  
تا کجا دراز گشته و خیول فحولش از عرب و بار تا اقصای عجم تسخیر کرده  
حد کتاب و هزار رساله از طرف مشاqqین کتاب و سنت در هر زمان  
به زبان رنگ تالیف میگیرد و تا این و آن و فلان و بهمان سمت ابلاغ  
می یابد و کشتش و کوشش بسیار در رواج و شیوهش بر روی کار می آید  
اما کاره از دست ایشان نمی آید و گرچه از دل نمی کشاید

گره زابروی خود و انکر دقائل بن | شنید این دو کمان مهره ست بسمل بن

بجلاف این شسته غبار اسلام بشر بقوله علیه الصلوة والسلام طوبی للغیاء  
و هم الذین یصلحون ما افسد من سنتی که با هزار مصائب و صدمات مصائب  
در هر قطر تازی و پارسی سرگرم جلوه افروزی اند و روز افزون  
میشوند و این یک از اعلام نبوت و معجزات رسالت است که پیش از وجود  
ایشان از نمود ایشان نشان داده و فرموده اند سیکون فی الآخر  
هذه الامة قوم لهم مثل اجرا و لهم یامرون بالمعروف و ینهون عن  
المنکر و یقاتلون اهل الفتن و لا الیهقی فی دلائل النبوة عن عبد الله بن  
بن العلاء الحضرمی و ظاهراًست که مصداق این حدیث درین است غیر  
از اهل حدیث دیگر نیست چه مماثلت در اجراء اولین نمی تواند شد  
تا در قول و عمل همچو اولین نبود و نیست مماثل اولین مگر همین عصایمیز  
زیر که عقیده و عمل ایشان موافق آنان است بخلاف مقلدین که از روش  
مستقیم بر سنازل بعید افتاده اند و کدام معروف بالاتر از عمل بسنت

در ساز و پندار ندید هیچ پیرس که دین را چه قسم لعبه اطفال و لکونتهال ساخته  
اند و خداترسی و شرم و رزی را جواب صان داده باین همه نمیدانیم  
که درنگ در قیام ساعت چراست و تاخیر در فروختن نجوم سما از کجاشاید  
بقار و وجود این مشت پری و پاره استخوانی از تابعان سنن باشد که  
از هر غیر اطمینان بر غایت است و کیفا اتفاق توحید و سنت را را بس طاعت  
و طاک نجات شناخته و با حیا و سنت و امانت بدعت ناممکن است برداشته  
اند و درنگ ایمان غریب الدار بعید السکن افتاده

رفتم و در محله بیگانه سوختم  
چند آنکه خواب خوش بفرمانم

همای چون بویختن بارضا داد  
یک حرف آشنای بملطهم کی گفت

و الحمد لله که بغیر او کان حقا علینا فهو المومنین وان حزب الله هم الغالبون  
و بمقتضای لایزال طائفه من امتی منصورین لایضیهم من خذلهم حتی  
تقوم الساعة مردالا الترمذی عن معاویة بن قرعة عن ابيه و قال هذا  
حدیث حسن صحیح و فی روایة متفق علیها عن معاویة لایزال من امتی  
الامة فانما بامر الله لایضیهم من خذلهم و لا من خالفهم حتی یاتی امر الله  
و هم علی ذلک دیرین دور آخر که بمعنان ساعت کبری و مهد و ش  
قیامت عظمی است و تا انصافان جفاکش و راه پرستان ستمگرا از هر سو  
و از هر در سر بشورش و فساد برداشته اند و اسباب ضلالت خلق از  
هر جانب و کوی فراهم آمده جمعی از طالبان خدا و جویندگان حدیث مصطفی  
صلی و محبان اتباع و محبتیان ابتداء و در شارق و مغارب ارض جلوه فرمودند  
و میگویند ما بلکه ساعت فساد و فراغ و فروغ و همواره اهل بطالت و جهالت  
و اصحاب بدعت و ضلالت را نوید قتل موتوا ببطکم بگوش حسرت نیوش میرسانند

و تمویده اوست حدیث انس نزد ترندی مرفوعاً بلفظ مثل امتی مثل  
المطولایدری اوله خیرام اخلا و این بشارت و خیریت در حق پس  
آیندگان بجهت آنست که عمل بسنت در زمان صدر اول آسان بود  
که بگمان یک روش داشتند و در آخر زمان دشوارست که هر یک لای  
اختیار کرده ست و مخالف خود را دشمن جان و آبرو گردیده و در پی  
آزار یکدیگر شده و لهذا احادیث بسیار در مواعید و مدائح اهل حدیث  
و متمسکان سنت نزد فساد امت وارد شده تا آنکه آمده من تمسک  
بسنتی عند فساد امتی قلہ اجر مایة شهید پس هر که از مردم این قرون  
آخره مقدسی علم سنت و محرر حدیث و شیخ اوست شک نیست که و  
رسم دستان زمان و سام و نریمان او ان خودست چه حشاد و اعلا  
بسیار در پی خود دارد و لکن ۵

گردوست موافق ست سعدی | سهل ست جفا هر دو عالم

در یافته باستی که درین دور آخر احیاء سنن چنانکه از دست علماء  
محدثین بین صورت بسته و بکذا از همت بعضی تلامذه ایشان نظیرش  
در قرون بسیار یافته نمیشود و ذلك فضل الله یوتیه من یشاء و چرا  
چنین نشود که سرور عالم و سید ولد آدم فرموده الایمان یمان  
والحکمة یمکنیه و الفقه یمان کما فی الصحیح پس قرآن و حدیث و فقه هر سه  
را منسوب بسوے یمان میمون فرموده و این یکی از اعلام نبوت ست  
که خبر مطابق واقع افتاده و الله لمحمد و بالجملة مقصود از خامه فرمائی  
درین رساله بیان همین معنی ست که گمان سوار ادب از عصای حدیث  
در حق ائمه اربعه مجتهدین و غیرهم از علماء دین خواه متقدمین از سلف

و دعوت خلق بسوے هدی رسالت خواهد بود که از دست و زبان و جنان  
ایشان در هر زمان نمایان میگردد و کلام شکر بالاتر از تقلید رجال است  
که تعامل حدیث و قرآن را از پنج دین برکنده و مقاتله با اهل فتن عام است  
از آنکه بر زبان باشد یا بلسان یا بجنان چه هر سه از افراد غرضی در راه  
خداست تا کلام یک از آنها در کلام وقت و زمان طالب جنان را دست  
بهم دهد و تواتر اوست حدیث من جاهلهم بلسانه فهو مومن الخ و لهذا  
علی بن المدینی که شیخ بخاری است رح در تفسیر حدیث که لایزال طائفة من  
امتی منصورین گفته هم اهل الحدیث و در حدیث عمر بن شعیب علی بن ابی  
عن جده آمده که فرمود رسول خدا صلعم ای الخلق اعجب ایا ما نأقوالنا  
الملائكة قال و ما لهؤلاء یؤمنون و هلم عند ربهم قالوا فالیس قولنا  
ما لهؤلاء یؤمنون و الوحي ینزل علیهم قالوا فحق قال و ما لکم لا تؤمنون  
و انما بین اظہر لکم قال فقال رسول الله صلعم ان اعجب الخلق الی ایاہنا  
لقوم یکون من بعدی یجدون صحیفات کتاب یؤمنون بها فیہا ہدای  
البیہقی فی دلائل النبوة مراد باین قوم جماعہ اہل حدیث است و بمراد  
بضعف صحف قرآن یا حدیث چہ ایمان منحصر است درین ہر دو و آنحضرت  
صلعم ارشاد است نکند مگر بسوے خالص دین نہ بسوے آراء متفقین و  
متکلمین و مجادلین و متقلدین و متقوفین کہ این ہمہ از مقصود برکرات است  
و مراد بلفظ بعدی اگر بعدیت متصلہ قریبہ لمصلقة است صد اقلش مردم  
قرون شود لہذا با تخیر باشند و همچنین ہر کہ ماشی بر طریقہ آنهاست و ہم  
اہل الحدیث و لا اتباع و اگر بعدیت بعیدہ منقطعہ است پس مراد ہمین  
محدثان اند با خصوص تا آخر زمان ہر جا کہ باشند و از ہر جہ کہ برخیزند

ابن ماجة والبيهقي من حديث ابن عباس رضى الله عنه ان رسول  
الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله تجاوز عن امته الخطا والنسيان وما استكرهوا  
عليه اى ما طلب منهم من المعاصي على وجه الاكرالا فى اى شئ  
كان وسميت بذلك بحسب المنفعة فى الذبح عن الاممة المجتهدين الاربعة

ابو شاة عالم درويشيم | مهر بر يامين فرمان مى نغم |  
والحمد لله الذى بنعمة تم الصالحات والصلوة والسلام لا تقان  
الاكملان على سيد الكائنات وعلى اله وصحبه ومعد ثى ملة ي  
متمسكى سنة لا سيما الاممة الاربعة المجتهدين من امته اصحاب الصالحات  
الباقيات هـ

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذى بنعمة تم الصالحات والصلوة والسلام لا تقان  
الاكملان على سيد الكائنات وعلى اله وصحبه ومعد ثى ملة ي  
متمسكى سنة لا سيما الاممة الاربعة المجتهدين من امته اصحاب الصالحات  
الباقيات هـ

صاحبن باشند یا متأخرین متبعین اقرار محض و سوزن بحد خاص مومنین  
ست ورنه قدر و منزلت ایشان چند آنکه در نظر زمره موحیدین بوده است  
مشار آن در طائفه مقلدین ثابت نمیشود و چه قسم می تواند شد که هر که  
مسئی بجناب سید المرسلین است با نکار احادیث او و عمل را بر سنت صحیح  
او بمقابل قیل و قال مجتهدین و مجادلین نمی پسندد از وے توقع تعظیم  
و تکریم ائمه دین کجا و علی فرض الحمال اگر عالمان سنت ائمه را بنظر حقارت  
می بینند آخر بهین جهت می بینند که خلاف آنها با احادیث در احکام و مسائل  
معلوم ایشان شده است گو خصم این حرف را از ایشان بنا بر عصبيت و بیعت  
نپذیرد نه بجهت کدام امر دیگر پس این تحقیق نسبت باز و را مقلدین که درباره  
احادیث و قرآن میکنند و لیل و نهار در ضد و رد و انکار مسائل ثابت  
بسن صحیح بوده اند بے شبهه حقیر و قلیل است ع بین تفاوت ره از  
کجاست تا کجا بجهت فرقی که از ائمه مجتهدین تا جناب شفیع المذنبین است صلعم  
بر فردی از افراد مسلمین مخفی نیست اللهم مگر آنکه یک کور ما در زاد باشد  
و بصیرت بشیرتش باطل افتاده و انکار مقلدین و تماشای ایشان از اتباع  
سنن سید المرسلین چیزیست که بر هر یک از موافقین و مخالفین  
ظاهر است و انکارش مکاره بیش نیست و اگر انکار ایشان درین باب  
ثابت است اهل حدیث چه گناه کرده اند که سخن ایشان در تماشای از  
سور ادب بجناب ائمه مجتهدین مقبول نیست ۵

آلهی دیده تحقیق ده هر یک مقلد را	چو عینک تابک بر سو چشم دیگران بیند
----------------------------------	------------------------------------

هذا اخبر رساله و الله اسئل ان يتجاوز عنا ما كان منامن الهو  
و الزلل في تحريه هذه المقالة كما اخبر رسوله صلعم فيما عهد عند

بالغزوالاقبال که صورت طراز تالیف این معنوی پیکر هدایت اثر است و بنام  
آوری و نامه آرائی بهر کشور سحر فرزانه فرخ نهاد موفت بنیاد منشی محمد  
احمد خان متخلص بصوفی اعانه المثنان در مطبع مشهور انام مفید عام  
واقع نزهت آباد اکبر آباد این مجموعه فوائد را بقالب طبع ریخت و در اندک  
فرصت بحسن اهتمام نقش اتمام بر لوح انطباع انگشت د

## قصیده در خاتمه کتاب از حکیم عظیم حسین صاحب دلو

مگر گشیم بدام آن غزال رخسار  
و بد ز عکس فروغ سهیل سیار  
جد از هم نشناسند گبر و ترسار  
و بد بخاطر زاهد راه اهورا  
که مردگان اجل آرد بکو مداورا  
غنان ز برق بدست است راه پیارا  
بحرم زهر زند گردن اهل تقوارا  
بخانه از ره یوسف برد زلیخارا  
نفقه دل بخراشد ز طعنه لیلا را  
بهانداد و بغارت ربود کالارا  
دیم لاجرم آواز کار فرارا  
بدید داورس دین پناه دنیا را  
کند مدام درم ریز دست عطارا  
قلندران نم پویش فرش دیارا

کینگی است درین دشت هر طرف مارا  
بته که چهره فروزد اگر بتاب نبید  
بته که گردد و جهان را بکیش خود آرد  
نظر فریب که گر خویش را بسیار دید  
شفادهی است بدان پایل فوشنش  
براه دیر و حرم در هوای دیدارش  
نگاه او بیاست اگر کشد شمشیر  
ز به غیور که با صد ملامت و نفیر  
ز راز عاشقی قیس گر شود آگاه  
سپس که قیمت دین و دلم نگاه گفت  
زدیم داد و بفریاد ما کس نرسید  
خسته داور دانش گرامیل الملک  
چو باد تند کن اشجار برگ افشاند  
به تکیه گاه فرو گسترند در عهدش

# نظم خانیتم به فکر ضایع موی لوی جان اعظم حسین ضامن موی

حمدیکه حامد را بدان محمود باید گفت مر خداوند محبت پسند را سزاوار است  
 و ستایشی که مرستایشگر یار بران میتون ستودنفت گرانمایه و نشور رحمت  
 ظهور معجز گفتار ملک کردار است درود نامحدود و از خدای گیتی آرای برو  
 نازل باد و گرامی آل همایون اصحابش را شامل سپس بر تماشا میان و شن  
 نگاه که کل بصیرت بچشم بصارت کشیده اند تا از تماشای جمال صورت بکمال معنی  
 فرارسیده مخفی نیست که این رساله هدایت مضمون درایت مشحون که گفتگو آرایان  
 برود قبول را الضان آموزست و جستجو آوران نیک بدر برابر راه راست چراغ افزون  
 با آنکه بایجاز آراسته اند و از تطویل پیراسته هم بدین نسخه شیره چشمان تاریک  
 را سلا علاج دیده و دل میتوان کرد و هم بدان نقد تهیستان عالم انصاف را نظر  
 دید و داد از بازار باید آورد و خرده گیران را که انگشت بر حرف ندادن  
 و با آشتی جویان در افتادن شیوه دارند سرو برگ پیرا به روی  
 پاک سوخته شد و بر طریقه راست خرامان کوه ادب روش آموخته  
 انچه آریجه دین ستین را بهر چه در میان نهاده اند عذر نهاده آمد و جمل  
 گریان آهو گیر را باین گروه فرشته شکوه آشتی داده آمد درین نمان  
 فرخی تو امان بفرمان افاضت عنوان آبروی روزگار آرزوی  
 اسید و اسبخر تاج سکندر خراج بهرام سپاه کاوش بارگاه برجین تاب  
 خورشید رکاب صفای پرور عطا گوهر افادت طریق هدایت رفیق عالی خطاب  
 معالی القاب جناب مستطاب و الاجاه امیر الملک نواب سید محمد  
 صدیق حسنان صاحب بهادر کار فرما ریاست بهو پال ادب الله



## صحت‌ناظرطریقه‌المنفعة

صواب	خطا	صفر	سطر	صواب	خطا	صفر	سطر	صواب	خطا	صفر	سطر
تعیین	تعیین	۲	۲۱	نمیداشت	نمیداشت	۱۲	۸	الاکله	الاکله	۱	۲
نقعه	نقعه	۳	"	با آنکه	با آنکه	۱	۹	والصلوة	والصلوة	۲	"
دیر باز	دیر باز	۵	"	اسلمیه	اسلمیه	۲	"	مرتبه	مرتبه	۹	"
تعیین	تعیین	۱۴	"	افقه	افقه	۸	"	جلیل آن	جلیل	۶	۳
باز در	باز در	۱۸	"	تیسر	تیسر	۱۵	"	صفت	صفت	۱۲	"
قائلی را	قائلی را	۵	۲۲	بدان	بران	۱۹	۱۰	سبب	سبب	۱۳	"
علای	علای	۱۵	"	انسانی	انسانی	۱۲	۱۱	موجب	موجب	۱۴	"
بلاد	بلاد	"	"	ستخانه	ستخانه	۱۳	"	با آنکه	با آنکه	۶	۴
آفل	آفل	۸	۲۳	طیبت	طیبت	۱۹	"	نزد وی	نزد وی	۱۰	"
بعضیه	بعضیه	۱۰	۲۴	جریج	جریج	۲	۱۲	صلم سمر	صلم سمر	"	"
با و طوق	با و طوق	۸	۲۸	بکنده	بکنده	۴	"	و یحیی بن ابی ذر	و یحیی بن ابی ذر	۱۹	"
سبب	سبب	۱۲	"	جریج	جریج	۵	"	و یحیی	و یحیی	۹	۶
ازان	ازان	۴	۲۹	معصفر	معصفر	۳	۱۳	النودی	النودی	۱۳	"
تقضى	تقضى	۱۵	"	ودی	ودی	۵	"	احلال	احلال	"	"
مانع ما	مانع ما	۵	۳۰	یسیر	یسیر	۱۰	"	تذکرش	تذکرش	۷	۷
تقصیه	تقصیه	۱۱	۳۱	سفر	سفر	۱۳	۱۳	فهمیده	فهمیده	۸	"
جز	جز	۲	۳۲	مدون	مدون	۱۵	"	تعیین	تعیین	۱۱	"
منتش	منتش	۶	۳۳	کثیرین	کثیرین	۱۳	۱۴	طیبت	طیبت	۱۲	"
تقدیر	تقدیر	۸	۳۴	بنده	بنده	۱۴	۱۹	فریغه	فریغه	۲۱	"

اگر قیمت یوسف خرید جس سخن  
 و میکه قبح غیفه شکست و میدان  
 شکست نیست زامن و امان بکشور او  
 سکندری که بر روز نبرد سر بنکش  
 بسک نظم گسان می برم کشیدگر  
 قدح کشان خرابات را که امت او  
 بروی او چو کشاید نظر عیان گردد  
 بخوای او چو گر آیند بیگان دهند  
 ز دیر باز خلفان آوران هرزه سرا  
 و در او فتاده بخاصان دین ز نادانی  
 بهی بر بهی این گروه روشن کرد  
 درین رساله باضاف از امام دین  
 بکار تا همه انداز ها نگه دارد  
 مگر میان و جمع ستیزه جو استاد  
 خوشا سکوت بحق آنکه ملت  
 بدین سپاس فادت توان عاگردن  
 زمانه باد بزرنگین و الاجاه

سخنوران همه بر هم ز نرسودار  
 محاسبه نتواند بشمار و قتلار  
 که ترک غمزه دهد ترک رسم نهار  
 جگر درید بقلب سیاه دارار  
 شبانه چون نگریم بر فلک ثریا را  
 بشیر ناب کند ستمیل صهارا  
 کمال صنع خداوند چشم بینار  
 دلیل خوبی باطن جمال زیبارا  
 سروده اند سخنها سبب عبا بار  
 سرباب کرده تصور زو هم در یار  
 طریقه که رساند بمنزل اعمار  
 نهاد عذر خطای صواب مانارا  
 بدست داد ترا زوے عدل دانارا  
 باشتی به نشاید جنگ بر پارا  
 زبان بریده به ارباب شور و غوغارا  
 مؤلف ادب آموز پیر و بزارا  
 بر ندم تا بجهان نام تلج و تمغارا

شیرازی  
 ۱۸  
 ۱۸  
 ۱۸

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۶۳	۱۴	خبر	جز	۴۴	۱	رائے	رائے	۸۲	۹	برائشان	رائشان
۶۴	۱۱	دوگانہ	دوگانہ	۱۱	۱۱	نکلا	نکل ما	۱۸	۱۸	وہم	باہم و
۶۵	۵	اسور	اسور	۱۳	۱۳	اقلہ	اول	۸۳	۲	رسالۃ	رسالۃ
۱۶	۱۶	عہ	عہ	۱۴	۱۴	للتبعین	للتبعین	۵	۵	ینتہ	ینتہ
۶۶	۸	بحث	بحث	۴۵	۴۵	ریحانۃ الالباب	ریحانۃ الالباب	۸۴	۱۳	حدیث	حدیث
۱۱	۹	برترجج	برترجج	۱۱	۱۱	سرودت	سرودت	۱۲	۱۲	وستارگان	وستارگان
۱۳	۱۳	خورو	خورو	۴۶	۴۶	بسنۃ	بسنۃ	۱۴	۱۴	اسلف	اسلف
۱۶	۱۶	هذا الفن	هذا الفن	۱۰	۱۰	یافتہ	یافتہ	۲۱	۲۱	یجب	یجب
۶۷	۱۱	اقدام	اقدام	۱۱	۱۱	بایشہ	بایشہ	۸۵	۱	نفلتہ	نفلتہ
۶۸	۵	تضایای	تضایای	۱۳	۱۳	بسنۃ	بسنۃ	۴	۴	بیمہ	بیمہ
۱۱	۸	حدیث	حدیث	۴۷	۴۷	نیتہ	نیتہ	۱۱	۱۱	حدیث	حدیث
۱۵	۱۵	وہجوب	وہجوب	۱۸	۱۸	منصبہ	منصبہ	۸۶	۱۳	اشارت	اشارت
۱۶	۱۶	قابل	قابل	۴۸	۴۸	مع	مع	۸۷	۵	بالخیر	بالخیر
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۲۱	۲۱	فیتعون	فیتعون	۸۸	۱۵	حطہ	حطہ
۶۹	۱۲	ساوات	ساوات	۴۹	۴۹	نرسدہ	نرسدہ	۵	۱۴	تجدید	تجدید
۷۰	۷	بیاید	بیاید	۵۰	۵۰	عیم	عیم	۸۹	۴	مردود	مردود
۱۱	۱۲	نقادان	نقادان	۸۱	۳	باقیہ	باقیہ	۱۲	۱۲	بنیان	بنیان
۷۱	۲	بنیات	بنیات	۱۵	۱۵	وہیہ	وہیہ	۹۰	۱۵	باللہ العظیم	باللہ العظیم
۷۲	۵	معاصر	معاصر	۷۳	۷۳	تقید	تقید	۹۱	۵	کہ اسراع	اسراع
۱۱	۲	بالخیر	بالخیر	۱۸	۱۸	ترب	ترب	۱۱	۱۱	منشطہ	منشطہ

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۳۴	۱۱	ساک	+	۴۴	۶	مغذور	مغذور	۵۳	۵	آخری	آخری
۳۵	۱۶	دال	دال	۱۴	۱۴	نغزش	نغزش	۱۸	۱۸	دلیل	دلیل
۳۶	۱۹	بٹن	بٹن	۱۵	۱۹	جزئی	جزئی	۵۴	۳	مازان	مازال
۳۷	۱۲	ہا دھا	ہا آ دھا	۴۶	۶	نمیکند	نمیکند	۱۸	۶	رحمان	رحمان
۳۸	۱	ایتان	ایتان	۷	۷	آندر	آندر	۲۰	۲۰	تراضی	تراض
۳۹	۵	خبر	خمر	۹	۹	بانکہ	بانکہ	۵۵	۸	لیقطع	لیقطع
۴۰	۱	نکروہ	مکروہ	۱۲	۱۲	لعن	لعن	۵۶	۶	سحوق	سحوق
۴۱	۹	آینہ	آینہ	۴۷	۱	سلعہ	سلعہ	۱۸	۸	احلواہم	احلواہم
۴۲	۱۱	بسیفہا	بسیفہا	۳	۳	دور	دور	۵۷	۳	محمد ثانی	محمد ثانی
۴۳	۱۶	غذاب	غذاب	۴	۴	الذین	الذین	۱۷	۱۷	بصد	بصد
۴۴	۱۷	بوجود	بوجود	۱۳	۱۳	وعدہ	وعدہ	۲۱	۲۱	سنہ	سنہ
۴۵	۱۸	زید	زید	۱۴	۱۴	درماق	درماق	۵۸	۸	خبرین	جری
۴۶	۱۹	زید	زید	۴۸	۲	بران	بران	۱۶	۱۶	الشحنان	الشحنان
۴۷	۸	۷	۷	۴۹	۱۴	الحلال	الحلال	۵۹	۳	بعث	بعث
۴۸	۱۸	مادر	مادر	۲۱	۲۱	لقتلہ	لقتلہ	۶۰	۱۹	یکصد	یکصد
۴۹	۱۸	آن خود	آن خود	۵۰	۱	علمہا	علمہا	۶۱	۳	این	این
۵۰	۶	اشکلان	اشکلان	۵۱	۱۱	معرض	معرض	۱۴	۱۴	ماتہ	ماتہ
۵۱	۱۳	بیج	بیج	۵۲	۱	سحوق	سحوق	۶۲	۴	دو	دو
۵۲	۷	آید	آید	۳	۳	یا	یا	۱۸	۱۸	چیل	چیل
۵۳	۵	مغذور	مغذور	۴	۴	اگر	اگر	۶۳	۱۰	ماعی	ماعی



صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۹۱	۱۲	ادغاو	اوغار	۹۰	۲	تفصیلہ	تفصیلیہ	۱۳	۱	یکون	یکونون
"	۱۶	رمی	ورمی	۹۱	۷	کج	کجے	۱۰۳	۲	خیز	خیز
"	۱۷	وہر	بہر	"	"	خودو	خودو	۱۰۲	۱	خاص	خلص
۹۲	۲	اصام	امام	"	۱۲	انیت	ایت	"	۱۰	سندو	صددو
"	۷	تقصیر	تقصیر	"	۱۳	اقتراح	افراح	۱۰۵	۳	اعی	ای
۹۳	۵	یتکم	یتکم	"	۱۹	تبوء	ان تبوء	"	۶	بنغتہ	بنغتہ
"	۱۳	ببذار	ببذار	۹۹	۷	فقیہہ	فقیہ	"	۷	ملتہ	ملتہ
"	۱۲	اشب	اشب	"	۱۹	توجیہ	توجیہ	"	۸	سنہ	سنہ
۹۴	۱	فخش	فخش	۱۰۰	۱	پنا	پنا	"	"	امتہ	امتہ
"	۱۸	بودہ	آمدہ	"	۵	مظلمتہ	مظلمہ	۱۰۶	۸	رود	ردو
۹۵	۱۱	للدھوتہ	لکھوتہ	"	۱۴	امۃ	امۃ	"	۱۲	پیراہہ	پیراہہ
۹۶	۱	ھذ	ھذہ	"	۱۸	جانب کو	جانب کو	۱۰۸	۱	خرید	خرید
"	۴	غایتہ	غایتہ	۱۰۱	۱	طوبی	طوبی	"	۹	مہابا	مہابا
"	۱۳	لما	بما	"	۱۱	افد	افد	"	"	دیرباز	دیرباز
"	۱۶	راض	راضی	۱۰۲	۴	غزی	غزو	"	۱۴	نشانید	نشانید

